

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: انیس الموحدین

مولف متن: مهدی بن ابی ذر نراقی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر: ۱۲۳۵ ق نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۱۷

نام کاتب: محمد تقی بن محمد کاظم طهرانی

موضوع: اصول دین/کلام زبان: فارسی عدد اوراق: ۷۰ ۶۹

طول: ۲۱ عرض: ۱۵٫۵ شماره عمومی: ۳۲۹۷۰

~~وقفی/خریداری~~ اهدایی مقام معظم رهبری تاریخ وقف: بهمن ۱۳۸۴

ملاحظات: نسخه فوق ضمیمه دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

ملدین و جلیس ممرّدین سپاس بیقیاس و ستایش بی
یکانه ایست جلّ شانه که ابداع ممکنات و اختراع مکونات
یض و مرحمت نما و ست و ایجاد عالم و خلق آدم جمله شناخت
جمیع ممکنات علی السّواء و تصرّفش در مجردات و مجلی و ماد
ادیل انوار و اطباق از نهار شار و مزار کثیر الانوار کو وحی ال
معقول و مصلّی کعبه معقول و منقول عارف معارف
واقف اسرار مکونه الهی بود الاجادش که مستغنی دار
ین و بو وانر شمع الیقین و والهما یان صراط مبین و
مین اند و صلوات الله علیه و آل و سلم تسلیما اما بعد چنین
جا مهدی علی ابن ابی دزناقی نصره الله محجوب لنفسه و
بر امسه که از جمله مسائل ثقافیه فرقه ناجیه شیعه
له فرقه اسلامیه اینست که بر هر فردی از افراد انسانی
علم باصول خمسه و معرفت صفات کمالیه الهیه

بعبارات واضحه بیان نماید تا کافه فرقه محقه کثرهم الله از ان
کردند و انرا مسمی نموده به انیس الموحدین و این مرتب است بر
باب اول در اثبات صانع تعالی شانه
این باب یک مقدمه دو فصل است مقدمه در کیفیت صفات
فصل اول در صفات ثبوتیه فصل دویم در صفات سلبیه باب سیم
و این باب مشتمل است بر چهار باب فصل فصل اول در وجوب بعثت
فصل دویم در عصمت انبیا فصل سیم در طریق معرفت نبی فصل
نبوت ختم النبیین فصل پنجم در امامت و این مشتمل است بر یک مقدمه
هفت فصل فصل ششم در ذکر اختلافاتی که در امامت شده
در اثبات احتیاج بامام فصل دویم در اینکه امامت از اصول د
فصل سیم در اینکه در امامت عصمت شرط است فصل چهارم د
باید افضل باشد از رعیت فصل پنجم در اثبات اینکه امام باید
باشد فصل ششم در اثبات خلافت علی علیه السلام فصل
اثبات سایر ائمه باب پنجم در معاد ...
جود و مبدء هر فیض و جود بدان ایها الطالب هدایت که
جمله اموری است که ظاهر و روشن است و فی الحقیقت
... وجود صانع ... تعالی ...

2

... بعضی از محققین گفته اند که خفای واجب الوجود از بسیاری
باعتبار کثرت ظهور اوست و باعتبار اینکه ضدی از برای او نیست
و توضیح این کلام ان است که هر چیزی که غیر از خداست همین ذات
ان چیز و صفات ان چیز دلالت میکند که ان چیز موجود است و چیز
دیگر دلالت نمیکند مثلا ما از حرف زدن زید و حرکت کردن او می فهمیم
که او زنده است و موجود است و از موجودات دیگر و حرکت ایشان نمی فهمیم
که زید موجود است اما واجب الوجود هر چه در عالم است از موجودات
و صفات انها هر یک علیحده دلالت بر وجود او میکند و شکی
نیست که هر چه ... دلیل بر وجود چیزی بیشتر باشد وجود او ظاهر تر
... تر است ... وجود واجب الوجود روشن تر و ظاهر تر از وجود همه چیز
است ... بعضی از عقول ضعیف و عاجزند و وجود واجب الوجود در ...
ظهور ... مخفی است ... از کثرت ظهور ان عقول عاجزه را اخیر ان میکند
... باین سبب این وجود مقدس بر ایشان مخفی می شود همچنانکه دیده
... کثرت نور ... است از شب پره باعتبار ضعفی که دارد ...
ظاهر ... نمی بیند ...

مثلا اما روشنی بر روی زمین و هوا می بینیم و بعد از آن کران روشنی
زایل و برطرف می شود و ظلمت حادث میشود حکم میکنیم که این روشنی
چیزی علاحده بود غیر از زمین اما هرگاه روی زمین همیشه روشن
باشد و هرگز روشنی از و برطرف نشود ما هم چنان خواهیم دانست که روشنی
چیزی علاحده نیست بلکه همچنین خواهیم دانست که زمین و هوا تجلی
میباشد پس وجود واجب الوجود همیشه موجود و ثابت و فنا عارض
ذات مقدس او نمیشود و باین جهت نظام عالم بر پاست و عدم عارض او
نمی شود لهذا خفای معرفتها و بر بعضی عقول باعتبار این دو مقدمه است
لهذا ناچار باید دلایل چند ذکر نمود تا این خفا از عقول زایل کند و ما در این
رساله هفت دلیل ذکر میکنیم **دلیل اول** دلیلی است اجمالی که از برای اکثر مردم
کافیست و افاده یقین از برای ایشان میکنند [illegible] این هم
صنایع عجیبه و بدایع غریبه از زمین و آسمان و نباتات و حیوان و جمادات
و وحوش و مرغان و باد و باران و سبز شدن درختان و خشک شدن آن
و اختلاف شب و روز و گردش آفتاب عالم افروز و دوران [...]
[...] وهلالیه و ثبات لغات و نغمات [...]
[...] تواند بی صانعی و مدبری
[...] اهد هم چنانکه [...]

[illegible] حکم میکند که او لباس [illegible] و هرگاه جامه ببیند

حکم میکنند که او را خیاطی دوخته است همچنین هر عاقلی که در مخلو
قات مذکوره تامل کند میداند که آنها خالقی دارند و خالق ایشان
مثل ایشان نیست بلکه هر یک از ذرات عالم از حیوان و جماد و نباتات
دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع بر اثبات صانع جل شانه و نعم
ما قیل هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید و از این جهة
اکثر اوقات که ارباب ملل و نحل از ائمه راشدین صلوات الله علیهم از
وجود مخلوقی از مخلوقات خدا اقامه دلیل از برای آنها میکردند و
ایشان قبول می نمودند هم چنانکه در اصول کافی مذکور است که عبد
الله دیصانی بخدمت با رفعت حضرت امام جعفر صادق آمد و از آنحضرت
طلب دلیل بر وجود صانع عالم نمود آنوقت طفلی در خدمت آنحضرت بود
و تخم مرغی در دست داشت حضرت آن تخم مرغ را از آن طفل گرفت و
گفت ای عبد الله تامل کن در این تخم که حصاری است محکم که از او پوست
غلیظی است و در زیر پوست غلیظ پوست نازکی است و در زیر پوست
نازک طلائی است [...] که [...]
[...] مخلوط نیکی [...]

تا کنده داخل این تخم نمی شود که خبر دهد از فساد این نمیتوان دانست که
این تخم خلق شده است از برای نر یا ماده پس ناکاه این تخم شکافته میشود
و از این مرغی رنکین مانند طاوس بیرون میاید بکو ای عبد الله که این را
مدبری و صانعی هست یا نه پس عبد الله و ابن ابی العوجا سر بزیر افکند و
بعد از آن سر برداشت و کلمهٔ توحید بر زبان خود جاری نمود و ایمان
آورد و باز در اصول کافی مذکور است که شخصی میکوید که من و ابن
ابی العوجاء و عبد الله بن مقفع که هر سه مذهب بودند و قایل بخدای تعالی
نبودند در مسجد الحرام بودیم و حضرت صادق در موضع طواف نشسته
بودند و جمعی کثیر در دور آنحضرت بودند پس عبد الله مقفع با ابن ابی العوجا
کفت که این همه مردمی را که در موضع طواف می بینی هیچ یک مستحق
اسم انسانیت نیستند بلکه همه مثل بهایم و چهار پایانند مکر آن شخصی که
نشسته است و اشاره بحضرت صادق کرد پس ابن ابی العوجا ملعون نظر
بفساد و عقیده که داشت کفت از کجا معلوم شد که این شیخ انسان کامل
است و دیکران نیستند عبد الله مقفع کفت که با عتبار اینکه در پیش او چیزی
چند هست که در پیش دیکران نیست پس ابن ابی العوجا کفت من میروم تا او
را آزمایش بکنم عبد الله با او کفت این کار مکن که مترسم بمجرد حرف زدن
دینی که داری از دست بیرون کنی و اعتقاد ترا فاسد کند پس ابن ابی العوجا

کفت

کفت تو این جهت میترسی که من بروم از آن میترسی که او را عاجز کنم و سخن
تو در نظر من دروغ شود پس عبد الله کفت حال که این خیال را کرده برخیز برو
او برو و اما سر حساب باش که ترا بر جای سر بلند کرده دیکر خلاصی نداشته باشی
و از مذهب و اعتقاد بر کردی پس ابن ابی العوجا برخواست و بخدمت حضرت
صادق رفت راوی میکوید که من و عبد الله مقفع نشسته بودیم تا ابن ابی العو
جا از خدمت حضرت برکردد و نقل کند بما چه بخو میان ایشان کذشته است
که بعد از مدتی ابن ابی العوجا از خدمت او برکشت و بعبد الله مقفع کفت و ای
بر تو این بشر نیست و اکر چه در دنیاست بلکه این ملک روحانی است که
هر وقت خواسته باشد در غالب بشریت ظاهر میشود و هر وقت خواسته
باشد مخفی میشود پس عبد الله کفت بکو ببینم چه بخو کذشت میان شما
کفت رفتم در خدمت آنحضرت نشستم تا اینکه همه مردمی که در دور آنحضرت
بودند رفتند پس پیش از آنکه من حرف بزنم روی مبارک خود را بجانب
من کرد و کفت اکر آنچه مسلمانان میکویند حق باشد و حال اینکه آنچه میکویند
حق است شما هلاک خواهید شد و اکر آنچه شما میکویید حق باشد و
حال اینکه باطل است شما و مسلمانان مساوی خواهید بود پس من عرض
کردم ... ایشان چه میکویند و ما ...
و حال اینکه آنچه ایشان میکویند ...

خدائی هست و این اسمها معمورند و شما میگوئید خدائی نیست و این اسما
ها کسی نیست بلکه اسمها خراب و ویرانند پس من فرصت غنیمت شمردم
عرض کردم که اگر خدائی هست همچنانکه مسلمانان میگویند چرا بر مردم ظا
هر نمیشود و مردم را بعبادت نمیخواند تا دیگر هیچ کس اختلاف نکند و پ
یغمبران را فرستاد و خود از مردم پنهانست و حال اینکه اگر خود پنهان
نمیشد برای ایمان آوردن مردم بهتر بود پس حضرت فرمودند وای بر
تو چگونه پنهانست از تو خدائی که ظاهر کرده است و ثبوت نموده است
قدرت خود را در نفس تو زیرا که ظاهر کرد و نمود بتو ترا و حال اینکه
بیشتر نبودی و نمود بتو بزرگی ترا بعد از کوچکی تو مینماید بتو قوت ترا
بعد از ضعف تو ضعف ترا بعد از خشم تو خشم ترا بعد از خوشنو
تو و اندوه ترا بعد از خوشحالی تو و خوشحالی تو بعد از اندوه مینماید
بتو دوستی را بعد از دشمنی تو دشمنی ترا بعد از دوستی تو و سعی تو
بعد از کسالت تو و کسالت ترا بعد از سعی تو و خواهش ترا بعد از کرا
هت تو و کراهت ترا بعد از خواهش تو و جرئت ترا بعد از بیم تو
و بیم ترا بعد از جرئت تو و امید ترا بعد از نا امیدی تو و نا امیدی
ترا بعد از امید تو و دانستن تو چیزی بعد از فراموشی آن و فراموشی
ترا بعد از دانستن آن و آنحضرت آثار قدرت الهی که در نفس من بود

[illegible] بار انها [illegible] شکوریب در [illegible] میشمردند تا اینکه [illegible]
آل جناب الهی در پیش من و آنحضرت ظاهر خواهد شد و امثال این
اخبار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بسیار وارد شده است دلیل دوم
این است که آنچه را انسان تصوّر میکند و در ذهن و بیرون می آید از
سه قسم بیرون نیست اوّل ممتنع یعنی چیزی که محال باشد که موجود
بود مثل شریک باری دوّیم واجب الوجود یعنی موجودی که بوده
است و خواهد بود و هرگز معدوم نخواهد شد و در هم احتیاج بغیر
خود ندارد سیّم ممکن یعنی چیزی که بودن و نبودن آن هر دو نسبت
باو یکسان باشد یعنی هرگاه دیگری او را ایجاد کند هستی بهم رساند
و موجود شود در خارج و اگر دیگری او را ایجاد نکند معدوم باشد و
در خارج هست نشود مثل همه موجوداتی که ما مشاهده میکنیم از
انسان و حیوان و نباتات و جمادات و آسمانها و زمین پس میگوئیم که شک
نیست که ممکناتی که ما در خارج مشاهده میکنیم موجودند و شکی هم نیست
که اینها بخودی خود موجود نشده اند زیرا که دانستی که معنی ممکن
آنست که در موجود شدن احتیاج بدیگری داشته باشد پس اینها
[illegible] باشد پس میگوئیم آن دیگری که اینها را ایجاد کرده
[illegible] باشد [illegible] ممکن باشد

و مثل ایشان باشد انهم در موجود شدن احتیاج بدیگری خواهد داشت
پس اگر او هم ممکن باشد باز احتیاج بدیگری خواهد داشت پس باستیکه سلسله
احتیاج اخر در جائی بواجب الوجود میرسد که در وجود محتاج بغیر خود نباشد
یا بجای منتهی نخواهد شد و الی غیر نهایه خواهد رفت یعنی این ممکن را ممکن
دیگر ایجاد کرده است و ان دیگر را هم ممکنی و همچنین الی غیر نهایه خواهد
رفت و بجای منتهی نخواهد شد و لازم خواهد امد تسلسل زیرا که تسلسل
آنست که این محتاج بدیگری باشد و ان دیگر هم محتاج بدیگری باشد و
همچنین الی غیر نهایه برود و بجای نرسد و تسلسل باتفاق جمیع عقلا با
طل است و ما در اینجا دو دلیلی که امتن ادله است بر بطلان تسلسل نقل میکنیم
دلیل اول انکه هر گاه غیر متناهی موجود باشد که تسلسل عبارت است از ان
دو سلسله غیر متناهیه که از یکطرف متساوی و برابر هم باشند فرض میکنیم
خواه دو خط غیر متناهی باشند یا دو رشته اعداد غیر متناهیه مثل دو رشته
انسان که در خارج موجود باشند و در هر رشته سابق علت لاحق باشد
پس میگوئیم که هر گاه از دو خط یا ان دو رشته عدد در خارج موجود
باشند فرض میکنیم که هر دو از یکطرف متناهی است و در برابر هم و از طرف
دیگر غیر متناهی است پس میائیم و از طرف متناهی یکدام از ان دو خط ذرع یک
ذرع قطع میکنیم و بعد از ان طرف متناهی ان خط دیگر یک ذرع او قطع کرده
باطراف

6
طراف متناهی انخط که چیزی از ان قطع نکرده ایم تطبیق میکنیم یعنی برروی
هم میگذاریم و میگوئیم که نمی تواند شد که حال این دو خط مساوی و برابر
یکدیگر باشند زیرا که فرض ما این بود که پیش از انکه از یکدام یک ذرع
قطع کنیم مساوی بودند پس بعد از قطع یک ذرع از یکدام باز نمیتواند
شد هر دو مساوی باشند پس حال باید انکه یک ذرع از او قطع شده است
کمتر از دیگری باشد و همین که یکی کمتر از دیگری شد نمیتواند شد هیچ
یک غیر متناهی باشند زیرا که میان دو غیر متناهی زیادتی و نقصان
نمی باشد پس معلوم است که وجود غیر متناهی باشند محال است
دلیل دویم اینست که هر گاه سلسله از اعداد غیر متناهیه موجود باشد لا
زم می اید که مجموع سلسله هم زوج باشد و هم فرد و این محال است بیان
این مطلب انکه می ائیم و یکطرف سلسله را متناهی فرض میکنیم و میگوئیم
عدد اول این سلسله متصف باولیت و عدد دویم متصف است بثانویت
عدد سیم بثالثیت و چهارم برابعیت و همچنین الی غیر النهایه پس عدد
اول در مرتبه فردیت است دویم در مرتبه زوجیت و سیم باز در مرتبه
فردیت است و چهارم در مرتبه زوجیت و همچنین الی غیر النهایه یکی فرد
خواهد بود یکی زوج پس نصف مجموع این سلسله فرد خواهد بود و نصف
زوج و اعداد یعنی که فرد ند مساوی اعدادی خواهد بود که زوجند پس

مجموع سلسله زوج خواهد بود. زیرا که عدد زوج آن است که بدو نصف
صحیح شود و مجموع این سلسله بدو نصف صحیح میشود که یک نصف آن
اعداد زوجند و یک نصف اعداد فرد و عدد هر یک ازین دو نصف
هم با هم مساویند پس عدد مجموع سلسله زوج خواهد بود و بعد ازان
می آییم و یک عدد اول ازان سلسله کم میکنیم و تتمه را میگوییم بان بدلیل مذ
کور باید زوج باشد زیرا که عدد اول سلسله و باقی فرد است و دویم زوج
و هکذا الی غیر النهایه پس نصف اعداد فرد خواهد بود و نصف زوج
خواهند بود پس مجموع این سلسله هم که یکی ازان کم شده است زوج
خواهد بود بان دلیل لیکن این سلسله پیش ازانکه یکی ازو کم شود پس
باید بعد از کم شدن یکی فرد باشد پس لازم می آید که سلسله که یکی ازان
کم شده است هم زوج باشد و هم فرد این محال است و محال از فرض و
جود غیر متناهی بهم رسیده است پس وجود غیر متناهی محال است و هو الم
المطلوب و یا این است که این ممکن را ممکنی دیگر ایجاد میکند و همان دیگر
را این ممکن را ایجاد میکند یعنی هر دو ازین دو ممکن دیگری را ایجاد
میکنند و این دور است و دور آنست که چیزی باعث وجود چیزی دیگر
شود و آن چیز دیگر بعینه باعث وجود چیز اول شود مثل آنکه پدر
سبب فرزند شود و همان فرزند هم سبب هم رسیدن پدر شود و این هم با

اتفاق جمیع عقلا باطل است پس بایستی سلسله احتیاج ممکنات برسد بواجب
الوجودی که در بودن احتیاج بغیر خود نداشته باشد و همه ممکنات
در هستی محتاج باو باشند و ابتدای هر وجود وجودی از جناب کبریای
او باشد و بازگشت هر بود و نابودی بسوی حضرت او شود دلیل سیم دلیلی
که از خواجه نصیر الدین طوسی است و آن این است که جمیع سلسله ممکنات
را ... حکم یک شخص فرض میکنیم که هر چه از ممکنات از آسمان و ستارها
و انسان و حیوان و نبات و جماد و باقی آنچه از ممکنات موجود است
و هیچ ذره از ممکنات بیرون ازو نباشد بمنزله یک موجود فرض
... باید البته محتاج باشد بموجودی دیگر که خارج ازین مجموع باشد
... اگر محتاج نباشد لازم می آید که ممکن نباشد زیرا که ممکن البته محتاج
... است همچنانکه پس البته این مجموع نتواند که ممکن باشد زیرا که ما
هر چه اطلاق ممکن بر آن میکنیم همه را فرض کردیم که داخل در سلسله ممکن
باشد پس این موجود خارج واجب الوجود خواهد بود که از وجود مجموع
سلسله ممکنات مستند بذات اقدس وست و هو المطلوب و فرق میان
این دلیل و دلیل سابق اینست که در دلیل سابق بطلان دور و تسلسل بیان می
باید و در اینجا بیان نمی آید دلیل چهارم دلیلی است که از بهمنیار است که از ...
... شاگرد ابن شیخ ابو علی سیناست و آن دلیل این است که هر گاه العیاذ بالله

مجموع سلسله زوج خواهد بود زیرا که عدد زوج آن است که بدو نصف
صحیح شود و مجموع این سلسله بدو نصف صحیح میشود که یک نصف آن
آحاد زوجند و یک نصف آحاد فرد و عدد هر یک ازین دو نصف
هم با هم مساویند پس عدد مجموع سلسله زوج خواهد بود و بعد از آن
می آییم و یک عدد او را از آن سلسله کم میکنیم و تتمه را میگوییم با آن دلیل مذکور
باید زوج باشد زیرا که عدد اول سلسله و باقی فرد است و دویم زوج
و هکذا الی غیر النهایه پس نصف آحاد فرد خواهد بود و نصف آحاد زوج
خواهند بود پس مجموع این سلسله هم که یکی از آن کم شده است زوج
خواهد بود بآن دلیل لیکن این سلسله پیش از آنکه یکی از او کم شود پس
باید بعد از کم شدن یکی فرد باشد پس لازم می آید که سلسله که یکی از آن
کم شده است هم زوج باشد و هم فرد و این محال است و محال از فرض و
جود غیر متناهی بهم رسیده است پس وجود غیر متناهی محال است و هو الم
المطلوب و یا این است که این ممکن را ممکنی دیگر ایجاد میکند و همان دیگر
را این ممکن را ایجاد میکند یعنی هر دو ازین دو ممکن دیگری را ایجاد
میکنند و این دور است و دور آنست که چیزی باعث وجود چیزی دیگر
شود و آن چیز دیگر بعینه باعث وجود چیز اول بشود مثل اینکه پدر
سبب فرزند شود و همان فرزند هم سبب رسیدن پدر شود و این هم با

17

و جمیع اینها باطل است پس باید سلسله احتیاج ممکنات برسد بواجب
الوجودی که در بودن احتیاج بغیر خود نداشته باشد و همه ممکنات
در هستی محتاج باو باشند و ابتدای هر وجود و جودی از جناب کبریایی
او باشد و بازگشت هر بود و نابودی بسوی حضرت او شود دلیل سیم دلیلی
که از خواجه نصیر الدین طوسی است و آن این است که جمیع سلسله ممکنات
را [illegible] کم یک شخص فرض میکنیم که هر چه از ممکنات از آسمان و ستاره ها
و انسان و حیوان و نبات و جماد و باقی آنچه از ممکنات موجود است
هر هیچ ذره از ممکنات بیرون از او نباشد بمنزله یک موجود فرض
باید البته محتاج باشد بموجود دیگر که خارج ازین مجموع باشد
اگر محتاج نباشد لازم می آید که ممکن نباشد زیرا که ممکن البته محتاج
است همچنانکه بعد البته این مجموع نتواند که ممکن باشد زیرا که ما
هر چه اطلاق ممکن بر او میکنیم همه را فرض کردیم که داخل در سلسله ممکنات
باشد پس این موجود خارج واجب الوجود خواهد بود که از وجود مجموع
سلسله ممکنات مستند بذات اقدس وست و هو المطلوب و فرق میان
این دلیل و دلیل سابق اینست که در دلیل سابق باین دو رو تسلسل هم باطل
باید بود و اینجا بیان نمی آید دلیل چهارم دلیلی است که از بهمن یار است که از
شاگردان شیخ ابو علی سیناست و آن دلیل این است که هر گاه العیاذ بالله

شنیده‌ایم اما در مدت مدید مشاهده نموده‌ایم تا عادت کرده‌ایم لهذا
چندان تعجب از آن نمیکنیم و چیزی غریبی که تازه مشاهده میکنیم از او
تعجب میکنیم مثل اینکه از کیفیت خلقت انسان و سبز شدن درختان یا
[illegible]د باعتبار عادت چندان تعجب نمیکنیم و از زنده شدن مرده تعجب میکنیم
[illegible] اینکه تعجب اول بیشتر است و اگر کسی دیدهٔ او بنور بصیرت بینا شده
[illegible]د اموری چند بر دل او وارد می‌شود که میداند از جانب دیگری است
کدام دلست که مسرور و بشری از اسرار غیبت نیست و کدام خانه‌ایست که منور
بنوری از انوار هدایت و نه کدام خاطر است که خزینهٔ رازی از رازهای
نهانی او نباشد و چگونه سینه‌ایست که دفینهٔ رمزی از رمزهای نهانی
او نبود بلکه دل خالی از اسرار ذوق او باشد هجران سوختن و جان
[illegible]ی از انوار شوق و آتش حرمان افروختنی است خاطری بهره از لمعات
انوار [illegible] معین بی‌نشان و سینه‌ای بی‌نصیب از نفحات انس او که هنر انبار
اسعار و استخوان و ازین جهة در وقتی که رئیس الحکما شیخ ابو علی سینا از
شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسید که بچه دلیل خدای خود را شناخته
بود در جواب گفت اموری که [illegible] وارد می‌شود و زبان [illegible]
[illegible] است دلیل ششم اتفاق همه طوایف [illegible] بر وجود صانع
[illegible] جمیع عقلای عالم و علمای بنی آدم [illegible] که این عالم [illegible]

واجب الوجودی نباشد لازم می‌آید که هیچ خلق و ایجاد در خارج
متحقق نشود زیرا که ممکن خود در موجود شدن محتاج بدیگری است
وجود این چگونه میتواند دیگری را ایجاد کند نظم ذات نایافته از
بخش کی تواند که شود هستی بخش لیکن ما می‌بینیم که موجودات بحد
حصر ایجاد شده و در هر ساعتی مخلوقات بسیار و موجودات بیشمار
بخلعت ایجاد هستی مخلع و سرافراز می‌شوند پس ناچار باید واجب الو[جود]
باشد که خلقت هر موجودی و فیضان هر فیض وجودی از ذات
او باشد دلیل پنجم معجزات و کرامات انبیا و اولیا است زیرا که
میکنند که این امور غریبه که از پیغمبران و امامان صادر شده است
نمودها شدن عصا و زنده نمودن اموات و بر گردانیدن خورشید و
شق و تسبیح نمودن سنگ ریزه و جاری شدن آب از میان انگشتان
و غیر اینها از معجزات و کرامات اموریست که از انسان صادر نمیتواند شد
پس باید صانع حکیمی باشد که صدور این قبیل اموریست قدرت کامله
حکمت شامله او باشد بلکه هر کسی اگر تامل در حالات خود بکند و تغییر
میداند که اموری چند از برای او رو داده است که در قوت او نبوده
و از جانب دیگری نیست [illegible] بلکه اگر کسی تامل بکند جمیع امور
عالم غریب و عجیب است و مجموع در کمال غرابت [illegible] اکنون [illegible]

هست حکیم و خالقی است علیم و از ین جهت اثبات صانع را از جملهٔ اصول
دین شمرده اند زیرا که اصول دین باید اموری چند باشد که ضروری
دین اسلام باشد و مخالف و منکری داشته باشد و شکی نیست که این
همه صاحبان دو ملت و ضم اتفاق بر امر غلط نمیکنند و همه طوایف انس
متفقند بر وجود صانع مکر شش طایفه که هیچ یک داخل در عداد انسان
نیستند طایفهٔ اول سوفسطائیه اند و این طایفه سه فرقه اند فرقهٔ اول جمعی
هستند که انکار حقیقت همه چیزها میکنند یعنی میکویند هیچ چیز از
چیزها را که می بینیم که در خارج اصل و حقیقتی ندارند و در نفس الامر واقع و
موجود نیستند بلکه همه محض وهم و خیال است و همه عالم وهم
و خیال باطل است و این فرقه را عنادیه کویند فرقهٔ دویم جماعتی هستند
که میکویند که حقایق اشیاء تابع اعتقاد ماست و آنچه اعتقاد کنیم که
سنگ است سنگ خواهد بود و اکر اعتقاد کنیم که درخت است درخت
خواهد بود و این فرقه را عندیه کویند فرقهٔ سیم جماعتی هستند که انکار
علم میکنند و میکویند نمی تواند شد که کسی علم به هیچ چیزی بهم رساند
بلکه میکویند که آنچه را میدانیم شک داریم که میدانیم یا نه و در آن شک
هم شک داریم و در شک دویم هم شک داریم که میدانیم یا نه و در آن شک
هم شک داریم و در شک دویم هم شک داریم و همچنین الی غیر النهایه و

والا ادری میکویند و هیچ یک از ین فرقه الحمد لله امروز بر روی دنیا باقی نمانده اند
طایفهٔ دویم از منکرین صانع ملاحدهٔ تناسخیه اند که ایشان ارتفوطیه میکویند
و ایشان هر یک خود را خدا میدانند و هیچ یک از ین طایفه هم امروز بر روی
زمین باقی نمانده اند و این طایفه و طایفهٔ اول را هیچ دلیلی نیست و سخنان
هرزه چند میکویند و علاج این دو طایفه را شمشیر میکند طایفهٔ سیم از
منکرین صانع دهریه اند که میکویند مبدء اشیا دهر است که عبارت
از طبیعت باشد یعنی میکویند که طبیعت زمین اینست که تخم را سبز کند و طبیعت
نطفه این است که هر گاه در رحم قرار گیرد انسان شود و همچنین این طایفه
هم سخنان هرزه میکویند و همه دلیلها که مذکور شد رد کلام ایشان میکند
و هر گاه دلیل بر ایشان اقامه شود عاجز میشوند و نمیتوانند جواب گفت و
مع ذالک از عقیدهٔ باطلهٔ خود بر نمیگردند هم چنانکه مذکور میشود که بعضی
از ین طایفه در حوالی شام میباشند و هر گاه دلیل از ایشان میپرسند
بر حقیقت اعتقاد خود میکویند ما دلیلی نداریم و هر گاه دلیلی بر اثبات
صانع بر ایشان اقامه شود عاجز می شوند و در جواب هیچ نمیتوانند گفت
و فی الحقیقه این جماعت دهریه قایل بصانع و مبدء هستند لیکن در صفات
او اشتباه کرده اند از ین جهت از زبان وحی ترجمان شریعت وارد شده
است که لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله یعنی مذمت دهر نکنند که دهر خداست

و مراد این است که جماعت دهریه صانع اشیا را دهر میگویند و ما
خدا میگوئیم پس هر دو یک چیز است مگر اینکه ایشان در صفات
او [?] اند و این معنی بهترین معنیهاست که علمای ما در توجیه این حدیث
گفته اند و از انچه ما ذکر کرده ایم معلوم شد که منکر صانع هیچ کس نیست
کسی که اعتنائی بشان او نیست و هرگاه که جمیع فرق انام و همه عقلای بنی آدم
بر امری اتفاق کنند یقین حاصل میشود که باید دلیل ان امر ظاهر باشد
آن امر حق باشد دلیل دیگر انست که همه مردم از فرق مختلفه و طوایف
هرگاه در ورطه بیفتند و در مهلکه واقع شوند بنحوی که ملجا و مضطر
شوند و دست ایشان از وسایل کوتاه شود بی فکر و اختیار و از روی
الجا و اضطرار پناه بکسی میبرند که صانع ایشانست و تحقیق کلام در
اینمقام آنست که شک و شبهه نیست که ذات الهی از آن برتر و بالاتر
حقیقت واجبی از آن عالی تر و والاتر است که کنه او معلوم احدی
از علمای اوایل و اواخر و عرفای اولو الفاخر توانند شد بلکه غایت
ادراک عقلای متحیرین و نهایت معرفت تا ایجا حکمای متالهین اقرار
بوجود و هستی صانع و اعتراف بصفات کمالیه او لست کاملان [?]
ذو وبینان بارگاه الست پیشتر ازین پی برده اند که هست وجود ما
خالق و مخلوق و مالک و مملوک و بنده و مولی و بطبع خاص مبباش

که نمیتوان حقیقت آنرا بیان نمود بنابرین بندگان در وقتی که دست
ایشان از جمیع اسباب و وسایل و همه امور و علایق کوتاه شود و از
همه امیدها نا امید شوند بدون تفکر و بی تامل و بی اندیشه و تخیل
پناه بصانع حقیقی و مسبب الاسباب خود میبرند و ازین جهت در وقت
هر دعائی بکنند مستجاب میشود زیرا که در انوقت خدای خود را
شناخته اند و یقین از برای ایشان حاصل شده است و معرفت با
یقین البته بسبب استجابت دعوات می شود و این معنی از برای همه
مردم حاصل است و ازین جهت از آیات قرآنی و احادیث ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم رسیده است که شناختن خدا فطری است و احتیاج
بدلیل ندارد یعنی مردم بحال خود وا گذارند و ایشان دست در تعصب
جاهلیت و تقلید پدر و مادر برندارند با قطع نظر از آن دلیل خالق
خود را می شناسند و پی بهستی او میبرند و ازینجهت بعضی از محققان
گفته اند که کفار اگر چه در ظاهر منکر صانعند اما در باطن و در پیش
خود اقرار و اعتراف بوجود هستی او دارند و ارسطو در کتاب اثولوجیا
در معرفت الهی میگوید هرگاه نفس انسانی خود را از همه علایق و شواغل
خالی کند و دست اعتبار کوتاه کند بلا تامل یقین میکند بکسی که او
مذکور شد تخصیص انسان

ندارد وبلکه همه حیوانات است در وقتی که در ورطه بیفتند بدرگاه
تضرع میکنند واستخلاص خود را ازو میجویند چنانکه شیخ بحرینی نقل
کرده است که در سالی قحط باران مکرر مشاهده شده است که حیوانات
در صحراها سر بسوی آسمان میکنند واستغاثه بدرگاه الهی میکنند از جهت
باران وفخر الدین رازی نقل است که در سالی قحط باران شد وهر
هرچند بدعا میرفتند دعای ایشان مستجاب نمیشد صیادی نقل کرده
در آنوقت من بصحرا رفتم دیدم آهوی تشنه بهر سو میدوید تا یکجا
کودالی رسید خود را بمیان کودال افکند که بلکه در انجا آبی باشد
زانکه دید در انجا آبی نبود برکشت وسر بسوی آسمان کرد وتضرع واستغا[ثه]
میکرد ناگاه ابری پیدا شد وباریدن گرفت وبجوی باران آمد که آن
کودال پر از آب شد آن آهو آب خورد ورفت وحقیر از بعضی ثقات
که از فاضلی عظیم که در نزد او استادی درس نخوانده بود تحقیق
که شما این مرتبه از علم را باوجود درس نخواندن از کی تحصیل کرده اید
جواب گفت من از جهت تحصیل علوم باصفهان رفتم در سالی که
اصفهان قحط شد بحدی بهم رسیده بود روزی بقبرستان
فولاد رفتم دیدم سگی در انجا بود مرا دید خواست حرکت کند
قوت حرکت نداشت من قدری پول داشتم وببازار رفتم قد

طعمه گرفتم وازبرای انسگ آوردم آن طعمه را خورده بعد از خوردن سر
بسوی آسمان کرد وتضرع واستغاثه نمود دفعةً الهام علومی که من
میدانم بمن فایض گردید بنحوی که در هیچ علمی محتاج بمعلم
نبودم واز این قبیل نقلها بسیار است وهمین قدر که ذکر کردیم
از برای طالبان هدایت کافی است باب دوم باب دوم در صفات
الهی ودرین باب یک مقدمه ودو فصل است مقدمه در کیفیت صفات
باری بدانکه جماعت اشاعره قایلند باینکه صفات الهی زایدند بر ذات
او باین معنی که ذاتی است علیحده که آن صفات قایم بان ذاتند
مثلا میگویند ذات الهی غیر از صفت علم است که قایم باوست
واین مذهب باطل است وجه اول آنکه لازم می آید که خدا تعالی مرکب
باشد از دو چیز ذات او وصفات که زاید بر ذات او ست وجناب
الهی از ترکیب منزه است همچنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد
دوم آنکه لازم می آید که ذات جناب ذو المنن در اراده کردن و
سایر صفات محتاج بان صفات زایده باشد وذات خالی کافی
نباشد واین باطل است زیرا که ذات جناب الهی احتیاج بهیچ چیز
دیگر ندارد سوم اینکه صفاتی که غیر از ذات الهی هستند یا قدیمند
یا حادث ومعنی قدیم آنست که همیشه بوده است ووقتی نبوده است

که آن نباشد و معنی حادث این است که از وقتی نبوده است و بعد از آن
بهم رسیده باشد و این هر دو قسم باطل است زیرا که صفاتی که زاید
ذات باشند اگر قدیم باشند لازم می آید که غیر از ذات موجود دیگر هم قدیم
باشد و حال اینکه قدیم مختص ذات احدیت است و سایر موجودات
حادث شدند و اگر این صفات زاید حادث باشند لازم می آید که جناب
اقدس الهی در وقتی که این صفات زاید نداشته باشد و بعد از آن حادث
شده باشد و لازم می آید نعوذ بالله خدا در وقتی جاهل و عاجز باشد
و بعد از آن عالم و قادر شود و بطلان این ظاهر است پس معلوم شد
که مذهب اشاعره باطل است و جمعی دیگر نفی صفات از خدا کرده اند
و میگویند خدا را صفتی نمی باشد و اینکه میگویند خدا عالم است
قادر است معنی آن این است که جاهل نیست یا عاجز نیست و بالجمله میگویند
خدا را متصف بهیچ صفتی نمیتوان کرد و در واقع و نفس الامر هم صفتی
از برای او نمی باشد و مخفی نیست که از این مذهب تعطیل لازم می آید زیرا که
جناب الهی نه عالم توان گفت و نه جاهل باید توقف نمود در حق او ساکت
شد و حال اینکه هر گاه صفت علم از او نفی شود جهل او لازم می آید و این
مذهب با وجود اینکه مستلزم جهل و عجز و نقص جناب الهی است مخالف
کل انبیا و اولیا است پس بطلان او بر کسی ظاهر و هویدا است و اینچه از کلام

نظام حضرت امیر المؤمنین وارد است که اول دین شناختن خدا است و کمال شنا
ختن او اقرار بیگانگی اوست و کمال یگانه دانستن او اینست که صفات را از
او نفی کنند مراد این است که اصلا صفتی از برای او ثابت نکنند بلکه مراد
اینست که صفتی که زاید بر ذات باشد از او نفی کنند و مذهب ارباب شریعت
و جمیع حکمای اهل اسلام آنست که از برای خدا صفات کمالیه ثابت و متحقق
است و آن صفات عین ذات الهی است و این مذهب حق است هم از حیث
شرع و هم از حیث عقل و باید اهل اسلام باین نحو اعتقاد کنند و مراد از
اینکه صفات الهی عین ذات اویند و از این نیست که ذات و صفت دو چیز
اند و با هم یکی شده اند زیرا که یکی شدن دو چیز محال است بلکه مراد اینست
که ذات مقدس الهی نایب مناب و قایم مقام همه صفاتست و احتیاج بهیچ
زاید بر خود ندارد مثلا ما در دانستن چیزها محتاجیم که صفت علم قا
یم بذات ما باشد تا چیزها بر ما ظاهر و منکشف شود و در توانائی بامور
محتاجیم باینکه صفت قدرت بذات ما قایم شود تا توانیم این امور را
بعمل آورد و از این جهت هر که صفت علم از برای او حاصل نشده باشد چیز
ها بر وی ظاهر و منکشف نیست و توانائی و قدرت بر امور ندارد و با و
جود اینکه ذات او موجود است پس معلوم است که این صفات ما غیر
از ذات ما است و زاید بر ذات است اما ذات جناب مقدس الهی در دانستن

امور و توانائی بر امور محتاج بصفتی که زاید بر ذات باشد ندارد بلکه
ذاتیست بسیط فردانیت و مجرد که اصلا در او شائبه ترکیبی نیست و منشاء همه
صفات کمالیه است پس آن ذات مقدس عین علم و عین قدرت و عین
اراده است یعنی نسبت بمعلومات علم است و نسبت بمقدورات قدرت است
و نسبت بمرادات اراده است و نسبت بمسموعات سمع است و همچنین در
سایر صفات و همچنین ذات عین وجود اوست و وجود او عین ذات او
ست و تغایری میان ذات و وجود او نیست زیرا که هرگاه وجود او غیر ذات
او باشد یا ذات سبب وجود او شده یا غیر ذات و هر دو باطل است زیرا که در ا
لازم می آید که ذاتی که هنوز متصف بوجود و هستی نشده باشد باعث ایجاد
چیزی دیگر بشود و حال اینکه چیزی تا خود موجود نشود نمیتواند چیز
دیگر را ایجاد کند پس نمیتواند شد وجود الهی زاید بر ذات او باشد و
ذات سبب هم رسیدن آن وجود شود و در دوم لازم می آید که غیر خدا
وجود او را ایجاد کرده باشد پس خدا محتاج بغیر خواهد بود و واجب
الوجود نخواهد بود پس باید وجود او عین ذات او باشد تا مفسده
لازم نیاید و چون تصور عینیت وجود و صفات با ذات فی الجمله اشکال
دارد ما در اینجا بیان واضح تر میکنیم و مثالی میآوریم تا مقصود بر طالب
تحقیق واضح شود پس میگوئیم مراتب موجودات در وجود و صفات خود

بر سه قسم است قسم اول اینکه وجود صفات زاید بر ذات ایشان باشد
و غیری هم سبب حاصل شدن وجود و صفات ایشان شده باشد مثل وجود
و صفات ممکنات که زاید بر ذات ایشان است و دیگری هم سبب حاصل
شدن آنها شده است و مثال این قسم از صفات وجود روشنی است که
در روی زمین حاصل شود که آن روشنی غیر از ذات زمین است و سبب او
م غیر از زمین است که خورشید باشد قسم دوم آنست که وجود صفات او
غیر ذات او باشد اما دیگری سبب حاصل شدن وجود و صفات نشده باشد
بلکه ذات سبب شده باشد و امثال این قسم روشنی است که در آتش است
و در خورشید که آن روشنی غیر از آتش و خورشید است و زاید بر ذات ایشان
ست اما سبب حاصل شدن آن روشنی غیر از آتش و خورشید نیست بلکه
ت آتش و خورشید است قسم سیم آنست که وجود صفات او زاید بر
ت نباشد بلکه ذات او باشد و در اتصاف آنها احتیاج بغیری نباشد
و مثال این قسم نفس روشنی است که اصل روشنی در روشن بودن احتیاج
ی دیگر ندارد و آن روشنی زاید بر ذات روشنی نیست بلکه عین او
ست و هرگز روشنی از ذات خود جدا نمیشود و از این قبیل است وجود واجب
ت او که واجب بالذات بسیط من جمیع الجهات است که عین وجود
صفات خود است و در وجود و صفات احتیاج بغیر خود ندارد

همه صفات خود است و در وجود و صفات احتیاج بغیر خود ندارد

همه موجودات را موجود میکند و صفات ایشان را بر ایشان افاضه می

کند هم چنانکه آن روشنی هما شیا را روشن میکند و خود یک چیز است

که عین روشنی است و زاید بر خود نیست و احتیاج بروشنی ندارد و

بدانکه صفات الهی بر دو قسم است اوّل صفات ذات که هرگز از ذات

مقدّس منفک نمیشود و تغیری در آنها نمی باشد و این قسم از صفات بدو

قسم منقسم میشود اوّل صفاتی است که نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمی

شوند مطلقا و متعلقاتی در خارج ندارند مثل حیات و بقای الهی که

زنده بودن و باقی بودن صفتی هستند از برای ذات الهی و نسبت

بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند دوّم صفاتی است که از برای ذات

مقدّس و در ازل و در ابد آن صفات منفک از ذات الهی نمیشوند

اما نسبت بچیزی دیگر ملاحظه میشوند و آن نسبت بعد حادث میشود

مثل علم و قدرت و سمع و بصر که از ازل خدا تعالی علم باشیا داشت

و قدرت بر هر چیزی داشت لیکن بعد از آنکه موجودات را خلق کرد علم

و قدرت تعلق بایشان گرفت و نسبت میان علم و معلوم و قدرت

و مقدور بهم رسید و این نسبت دخل بذات الهی ندارد تا تغیر او

باعث تغیر ذات شود یعنی نبودن ذات بیش از ایجاد موجودات

١٢ …بهم رسیدن آن بعد از ایجاد شود و باعث تغیر ذات شود یعنی

…ن و تبدّل در ذات الهی نمیشود زیرا که نسبت عین ذات نیست بلکه

…ت علم و صفت قدرت عین ذات اند و آنها تبدّل در آنها نمی باشد قسم

دوّم صفات فعل است و صفات فعل آنست که ثابت از برای ذات مقدّس

ن…شد بلکه بهم رسیدن مخلوقات بهم رسند و این قسم از صفات را باز

قسم منقسم کرده اند اوّل اینکه همین نسبت محض باشند و معنی دیگر سوای

نسبت مثل خالقیّت که بمعنی خلق کردن است و مثل رازقیّت که بمعنی

روزی دادن است و مثل تکلّم که بمعنی کلام گفتن است و معنی اینها همین

نسبتی است که میان او و مخلوقات است دوّم صفات است که غیر از نسبت

معنی دیگر هم هست و آن نسبت از آن صفت جدا نمیشود بلکه همیشه با او

هست مثل اراده و مشیّت که عبارتند از فضل کردن بفعل و این قصد که

اراده کننده حاصل میشود غیر از نسبتی است که میان اراده کنند و آن

…است که مراد است اما هر وقت آن قصد بهم میرسد آن نسبت هم حا

…میشود و حق آنست که مجموع صفات فعل هم سببی و مبدئی دارند

…ان مبدئی در عین ذات است و از ذات جدا نمیشود و همیشه باقیست و آنچه

…بخلق بهم میرسند نسبتی است که حاصل میشود مثلا سبب و مبدء

…قدرت نسبت بخلق کردن و مبدء رازقیه قدرت بر روزی دادن است

ومبدء تکلّم قدرت بر ایجاد کلام است واین مبدء که … عین
ذات است وتغیّری در او نیست بلکه ذات در ازل متّصف است باینکه
در لا یزال این امور از وصادر خواهد شد وانچه در ازل نیست وبا یجاد
مخلوقات بهم میرسد نسبتی است که میان خالق ومخلوق ورازق ومر
زوق ومتکلّم ومخاطب است واین نسبت امر لیست اعتباری که دخل بذا
ت مقدّس ندارد که تغیّر او باعث تغیّر ذات او شود وهمچنین مبدء
اراده علم الهی است بخیریّت وصلاح نظام عالم یعنی خدا در ازل
علم داشت که صلاح نظام عالم ان است که هر یك از موجودات را
بچه نحو وقت ایجاد بکند واین علم عین ذات است ودر او تغیّری
وتبدیلی نیست وانچه متغیّر ومتبدّل میشود ونسبتی است که دخل بذات
ندارد وان شاء الله بعد ازین حقیقت اراده بتفصیل مذکور خواهد شد
وبالجمله مبدء همه صفات از قدرت وعلم که عین ذاتند ودر ازل
از برای خدا ثابتند بیرون نیست وسایر صفات که عین ذات نیستند ودر
ازل از برای خدا ثابت نیستند وبعد از ان حادث می شوند دخل بذات
ندارند تا تغیّر انها باعث تغیّر ذات شود بلکه اعتبارات ونسبتهائی
چندند که ذات متّصف بانها میشوند نسبت بمتعلّقاتی در خارج دارند
وتوضیح کلام در این مقام آنست که صفات ذات محالست که ازلیّته

متعلق

١٥

فك شوند وانفکاك انها از ذات باعث نقص است بلکه این صفات
یشه عین ذاتند مثل علم وقدرت وحیوة وبقا امّا صفات فعل از قبیل
زقیّت وخالقیّت که عین ذاتند نیستند وتغیّر وتبدیل انها باعث
یّر وتبدّل ذات نمیشوند ضرر ندارد که جناب الهی در وقتی این صفات
صادر شود ودر وقتی دیگر از وصادر نشود واین معنی باعث نقص
نمیشود مثلا پیش از ایجاد زید خدا قادر بر ایجاد او بود وان قدرت
ین ذات او بود امّا هنوز خالقیّت ورازقیّت زید بر او صادق نبود
این معنی نقص او نیست بلکه خلاف نقص است زیرا که خلقت
پیش از وقتی که مصلحت در خلق او نبود خلاف مصلحت بود و
تکاب خلاف مصلحت نقص است پس خلق کردن زید در همان وقت
ه مصلحت بود صفت کمال است ودر غیر ان وقت نقص است وخدا
از این منزّه است وهمچنین … سایر مخلوقات وهمچنین در انچه خلق
نکرده است مصلحت نبوده است یعنی خدا قادر است بر ایجاد چندین
هزار عالم امّا خلق کردن انها خلاف مصلحت بود باین جهت خلق
کرده واین نقص بر خدا نیست بلکه با وجود عدم مصلحت اگر خلق
کردن نقص میبود پس معلوم شد که صفاتی که عین ذاتند از قبیل
… علم وقدرت وبقا همیشه باقی هستند وانفکاك انها از ذات

مستلزم نقص است وتغیّر وتبدّل انها باعث تغیّر وتبدّل ذات
اما صفات فعل که دخل بذات ندارد که در وقتی باشند ودر وقتی
نباشند وبنودن انها در وقتی نقص نیست وتغیر انها باعث تغیر ذات
نیست فصل اوّل در صفات کمالیه انها را صفات ثبوتیه هم میکویند یعنی
که باید از برای خدا اثبات نمود واعتقاد کرد که خدا تعالی متصف
بان صفات است وان صفات هشت است اوّل اینکه خدا قادر است مختار وقا
در را بر این معنی که اطلاق میکنند اوّل بر کسی که قوّت وتوانائی بر امور
داشته باشد بنحوی که متمکن از کردن ونکردن هر دو باشد یعنی اکر
خواسته باشد ان امر را بکند واکر نخواسته باشد نکند پس اکر متمکن
از کردن ونکردن هر دو نباشد بلکه بر سبیل اضطرار وانجاما باید فعل
را بکند نکند او را قادر نمیکویند بلکه او را مضطر میکویند مثلا میکو
یند که زید قادر است بر چیزی نوشتن … بنا بر اینکه زید متمکن است
از چیزی نوشتن وننوشتن هر دو یعنی اکر خواسته باشد میتواند بنویسد
واکر هم خواسته باشد میتواند ننویسد ونمیکویند که اتش قادر است بر
سوزانیدن زیرا که اتش متمکن نیست از اینکه هر وقت خواسته باشد
بسوزاند وهر وقت نخواسته نسوزاند بلکه کار او سوزانیدن است
پس از اینجهت او را قادر نمیکویند … بلکه او را موجب میکویند یعنی مضطر

…تا است بر سوزانیدن وبالجمله معنی قادر آنست که کردن ونکردن
…بذات او مساوی باشند وبسبب حکمت ومصلحتهائی کدام از کردن و
…ن را بر هم زند وان فاعل را از اینجهت که یک طرف ترجیح میدهد و
…یار میکند مختار میکویند وان مصلحتی را که باعث اختیار یکطرف
…است داعی میکویند وهر فاعلی قادر باشد البتّه باید هم عالم هم با
…وشعور داشته باشد بانچه خلق میکند زیرا که باید هر فعلی را که
…ند علم بحکمت ومصلحت کردن او داشته باشد اختیار کند وهر فعلی
…ه نمیکند باید علم بمصلحت نکردن او داشته باشد تا نکردن را اختیار
…بر اثبات اینکه خدا تعالی قادر مختار است دو دلیل است اوّل اینکه
…نیست که انچه خدا خلق کرده است از اسمانها وستارها وزمین وحیوان
…نات همه بر وفق حکمت ومقتضای مصلحت است وکسی تامّل در
…فات بکند میداند که ان کسی که این مخلوقات را ایجاد کرده است
…نظر این حکمتها ومصلحتها را کرده است پس باید ان فعل عالم بمخلو
…ومصلحتهای انها باشد البتّه قادر مختار خواهد بود زیرا که هر فا
…افعال او موافق حکمت ومصلحت باشد البتّه قادر مختار است همچنا
…شاره باو شد باعتبار اینکه هر کاه فاعل قادر مختار نباشد دیکر سعی
…بمصلحت نخواهد داشت وافعال او بر وفق حکمت ومصلحت نخوا

هد بود بلکه مثل آتش خواهد بود که کار او سوزانیدن ...
در سوزانیدن حکمت و مصلحتی باشد یا نه دلیل دویم آنست که فاعل
هرگاه قادر مختار باشد و توانای بر کردن و نکردن هر دو باشد اشرف
و قویست از هر فاعلی که قادر مختار نباشد و همین ممکن از کردن تنها
یا نکردن تنها باشد زیرا که در اینصورت از کردن یا نکردن عاجز
خواهد بود و لازم خواهد آمد نقص و عجز از برای خدا و خدا باید از
نقصان و عجز مبرّا باشد و بدانکه ارباب شریعت و حکما هم متفق اند که
ذات جناب الهی قادر مختار است باینمعنی که توانائی بر کردن و نکردن
هر دو دارد امّا حکما میگویند که چون جناب الهی جواد مطلق است
البتّه باید ایجاد عالم را بکند و محال بود که ایجاد نکند زیرا که فیاض
علی الاطلاق نمیتواند شد که فیض از او قطع شود ارباب شریعت میگو
یند که ایجاد نکردن محال نبود بلکه میتوانست ایجاد نکند از این هیچ ...
لازم نمیاید و معنی دویم قادر آنست که بر هر چیزی قدرت داشته
باشد و از کردن هر چیزی عاجز نباشد پس هرگاه اطلاق قادر را
بر خدا باین معنی بکنند غرض آنست که خدا بر هر چیزی قدرت دارد و در
زمان واحد میتواند صد هزار مثل این عالم را ایجاد کند و هر چیز را ایجاد
نکرده است باعتبار عدم مصلحت است سیم از صفات ثبوتیه آن است

... است و ابدیست و همیشه بوده است و همیشه خوا
هد بود و هرگز فنا عارض ذات مقدس او نمیشود و دلیل بر این مط
لب بوده آنست که در اثبات صانع دانستی که باید صانع عالم وا
جب الوجود باشد که وجود او همیشه باقی و ثابت باشد که اگر در و
قتی نباشد و بعد از آن حادث شود محتاج خواهد بود بغیری که او را
ایجاد کند پس واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و همچنین اگر
بعد از این هم فانی شود باز واجب الوجود نخواهد بود و دیگری او را فانی
کرده خواهد بود سیم از صفات ثبوتیه آنست که خدا تعالی عالم
است یعنی داناست بهمه مخلوقات و صفات ایشان و حالات ایشان
بلکه داناست بهمه خفایای امور از گذشته و آینده و داناست بعدد
هوا و بمقادیر ارض و سما و بمثاقیل کوهها و بقطرات باران
یا بها و داناست بضمایر بندگان و سرایر ایشان و بعدد
نفسهای هر جنبنده از حیوانات و انسان و غیر از این از آنچه موجود است
مخلوقات و بر این مطلب شش دلیل است دلیل اول اینکه ثابت شد
همه موجودات مخلوق اویند و او همه آنها را بقدرت و اختیار ایجا
د نموده است نه بر سبیل الجا و اضطرار و هر خالقی که مخلوق خود را بقدرت
و اختیار ایجاد کرده باشد البتّه علم بآن مخلوق دارد هم چنانکه در قرآن مجید

اشاره لازم البشاره بان نموده است که الا یعلم من خلق وهو الل
یعنی آیا نمیداند امور را کسی که خود همه آنها را خلق کرده است و از
آباد عدم بنیستی آنها را بارض وسیع العرض وجود وهستی آورده است
واوست صاحب لطف کامل ودانا بهمه امور خلایق تنبیه آنست که بر
کند مدبر حکمتها ومصلحتهای که در مخلوقات الهی است وتد
وبنظر ظاهر وباطن مشاهده نماید که از هر یک موجودات عالم
مشتمل است بر حکمتهای غریبه ومصلحتهای عجیبه میداند که
ایشان دانا بوده است بایشان که همه را در نهایت حکمت و
ایجاد کرده است وجمیع را در غایت اتقان واستحکام خلق کرده
واگر دانا بایشان واحوال ایشان نمیبود بایست فعل او موافق
ومصلحت نباشد بلکه بطریق اتفاق فقط ایشان را خلق کند
یکی از مخلوقات او انسان است وخلقت بدن او مشتمل است بر
ومصلحتی چند که عقول عقلا وفهوم حکما از نمودن ان عاجز
صرند مثلا خالق ایشان از برای انسان دو چشم در پیش روی
کرده است وشکی نیست که غرض خالق از خلق کردن این دو چشم
که انسان بانها چیزی به بیند تا امور خود را منتظم کند ودفع
از خود بکند وهر یک ازین چشم هم مشتمل بر حکم ومصالح غریبه و

هستند ودو سوراخ از بینی او خلق کرده است وشکی نیست که غرض
آخر آنست که بان دو سوراخ استشمام بویها را بکند ودو سوراخ
در گوش او خلق کرده است وشکی نیست که غرض خالق ازین دو سو
راخ آنست که انسان ازان دو سوراخ صداها را بشنود وهم چنین سا
سوراخها که در بدن انسانست هر یک را از برای مصلحتی خلق کرده
است ودر انسان دو قسم از رگ خلق کرده است یک قسم حرکت میکند
او را شرایین میگویند ویک قسم دیگر ساکن است وحرکت نمیکند واو
را اورده میگویند وقسم اول که حرکت میکند مرکب است از دو پوست
که بر روی یکدیگر اند وقسم دویم از یک پوست مخلوق است وشکی
نیست که صانع حکیم قسم اول را از دو پوست خلق کرده است باعتبار اینکه
محکمتر باشد تا سبب آفتی باو نرسد ودل انسان از گوشت بسیار غلیظ
محکمی خلق کرده است وشکی نیست که دل باعث انسانیت است واگر اندک
آفتی باو برسد انسان هلاک می شود لهذا او را باین نحو خلق کرده
است تا از همه آفتها محفوظ باشد وهرگاه غرض خالق این نحو خلقت
این حکمتها ومصلحتها بوده است پس باید دانا بانها باشد پس
علم او ثابت وحکمتها ومصلحتها که در بدن انسانست حد وحصر
ندارد لهذا علمای اوایل واواخر وحکمای اولی الفضایل در باب تشریح

بدن انسان و حکمتهای او کتب مصنفات ساخته اند و بدین
پرداخته اند و مع ذالک بعشری از اعشار و بابند که از بسیاران پی
نبرده اند و هرگاه حکمتها و مصلحتهای بدن انسان که مخلوق ضعیف
است باین حد باشد پس معلوم که حکمتهای و مصلحتهای سایر مخلوقات
بچه نحو خواهد بود و رئیس الحکما شیخ ابو علی سینا در کتاب مبدء و
معاد بعضی از مصالح و حکم عالم آفاق و نفس را بیان کرده است و چون
بنای این رساله بر اختصار است لهذا متعرض ذکر آنها نشدیم
دلیل سیم آنست که شکی نیست که هر عالمی اشرف از جاهلست و جناب
الهی باید در همه صفات اشرف از همه موجودات باشد و این دلیل
که مجاریست در اثبات جمیع ثبوتیه اشرفند از نقایض پس باید جناب
احدیت متصف بصفتی باشد که اشرف است بلکه نقایص آنها نقص
زیرا که جهل نقیض علم است نقص است و عجز که نقیض قدرتست
نقص است و حدوث که نقیض قدم است نقص است و خدا تعالی
از نقص منزه است پس باین دلیل جمیع صفات ثبوتیه را اثبات میتوان
نمود دلیل چهارم آنست که جناب الهی علوم همه علما را با ایشان افاضه
نموده است و کسی که بخشنده همه علوم باشد نمیتواند شد که وجود عالم
نباشد دلیل پنجم آنست که جناب الهی مجرد

١٩ و همه اشیا در پیش او حاضرند و توضیح این کلام آنست که مجرد آنست که
از مادیات بری باشد و از قبیل اجسام و اعراض نباشد و مجرد محض آنست
که هیچ تعلقی و احتیاج هم بمادیات نداشته باشد و عالم او دخل بعالم
افلاک و عناصر ندارد و هر چیز مجرد محض باشد محیط بر هر چیزی است و همه
چیزها در نزد او حاضر و ظاهر است و دلیل بر این مطلب آنست که نفس انسان
تعبیر از و بروح میشود و حقیقت انسان او است مجرد است اما چون تعلق
ببدن دارد باین جهة مجرد محض نیست اما تجرد بیشتر میشود و علاقه
او ببدن کمتر میشود عالم او زیادتر میشود زیرا که هر کسی بر او معلوم است
که هر چند اشغال او کمتر باشد و دل او کمتر مشغول بامور دنیویه متفرقه باشد
بیشتر چیزها بر او معلوم میشود تا اینکه اگر کسی بالکلیه قطع علاقه از دنیا و
بدن میکند علوم بسیار از و منکشف میشود و کسی که در بعضی از سحرها بیدار
خواب شود و دل او امور دنیا نباشد در آن وقت صفائی از برای او حاصل
می شود و یقینی از جهة او بهم میرسد بنحوی که بحقیقت این مطلب خواهد بود
و هرگاه حال نفس انسانی با وجود اینکه مجرد محض نیست و علاقه بمادیات دارد
این نحو باشد معلوم میشود که جناب احدیت که در کمال تجرد است و منزه از
شائبه مادیات است البته علم بهر چیزی دارد و هیچ موجودی خارج از

احاطه علم او نیست دلیل ششم اتفاق کل طوایف انسان است بر اینکه خدا عالم
و هرگاه جمیع عقول بر امری اتفاق کنند یقین حاصل میشود که ان امر حق
و هیچ کس انکار علم الهی را نکرده است مگر جماعتی که مبدع عالم را طبیعت
میدانند و میگویند طبیعتی که مبدء است علم و شعور ندارد و این طایفه
اعتنائی بشان ایشان نیست چهارم از صفات ثبوتیه آنست که صانع عالم
حی است یعنی زنده است و دلیل بر این مطلب آنست که هرگاه ثابت شد که
صانع عالم موجود است و داناست البته زنده خواهد بود زیرا که هر موجود
دانائی البته زنده میباشد پنجم از صفات ثبوتیه آنکه خدا تعالی مرید است
یعنی انچه میکند باراده میکند و بدانکه اراده عبارتست از قصدی که حاصل
میشود در فاعل بعد از تصور مصلحت یا مفسده و ان قصد را عزم و اجماع
میگویند و فرق میان اراده و اختیار آنست که اختیار عبارتست از اینکه فاعل
یکطرف از کردن یا نکردن میل داشته باشد و اراده آنست که فاعل قصد
کند که انطرفی را میل دارد بعمل بیاورد و فرق میان اراده و مشیت آنست که
مشیت امریست کلی که عبارتست از خواستن مطلق باشد و اراده امریست جزئی
که قصد کردن بفعل خاص یا ترک خاص باشد و مشیت پیش از اراده باشد
که خواستن فعل مقدم است بر کردن که ان فعل را بکند و انچه مذکور شد
معنی

معنی اراده و فرق او با اختیار و مشیت در اراده و اختیار بندگانست اما اراده
خدا جمعی بر انند که عبارتست از قصد مطلق یعنی خدا در ازل و ابد قصد دارد
که در هر وقتی از اوقات فلان امر را ایجاد کند و در همان وقت ان امر
ایجاد می شود و احتیاج بقصد دیگر ندارد و این صفتی است ازلی که عین
ذاتست و درین صورت مشیت و اراده و اختیار در خدا یک چیز خواهد
بود حکما و جمعی از متکلمین امامیه گفته اند که اراده خدا که عبارتست از
علم با صلح و ان عین ذاتست و ان صفات ذاتست و در ان تغییر و
تبدیلی نیست یعنی خدا در ازل و ابد جمیع عالم است باینکه در هر و
قتی از اوقات مصلحت در آنست که فلان چیز ایجاد شود و فلان امر
صادر شود و در ان وقت ان علم ان چیز ایجاد شود و احتیاج بامری
دیگر ندارد و این علم بمصلحت همیشه بیک نحو است و حدوث و تغییر و
تبدیلی در او نیست بلی بعد از شدن مخلوقات نسبتی حاصل میشود میان
مرید که خدا باشد و مراد که مخلوقات باشند و ان نسبت امریست که اعتبا
ریست و حدوث و تغیر او دخل بذات ندارد و انچه از احادیث ائمه راشدین
صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است که اراده از صفات فعل است ظاهر
اینست که مراد همین نسبت باشد زیرا که اگر مراد از علم باصلح باشد از صفات
ذات خواهد بود [illegible] ات فعل نخواهد بود و دلیل بر اینکه اراده

مد مطلق میدانند آنست که فاعلی که مختار باشد البته باید علم بمصلحت آن فعل
داشته باشد و قصد هم بان فعل داشته زیرا که مجرد علم بسبب موجود شدن
چیزی در خارج نمی شود و الا می باید چیزی در ازل موجود باشد زیرا که در ازل
علم حاصل بود و دلیل حکما و بعضی متکلمین که گفته اند اراده علم باصلح
است که در فعل فاعل مختار البته باید فاعل علم بمصلحت آن فعل داشته باشد
تا او را ایجاد کند اما در فعل خدا قصد نباید باشد باعتبار اینکه آن قصد
شد غیر ذات باشد و هرگاه غیر از ذات باشد و زاید بر او باشد لازم می
آید که خدا مرکب باشد و ترکیب خدا جایز نیست والله یعلم و از جمله ادله
دلالت میکند که خدا مرید است و همه افعال او باراده و مصلحت است اتفاق
همه انبیا و جمیع طوایف است و از جمله ادله آنست که هر فاعلی که فعل او موا
فق اراده باشد اشرف و اکمل است از فاعلی که فعل او موافق اراده نباشد
و این ظاهر است **ششم از صفات ثبوتیه** آنست که جناب الهی متکلم است
یعنی قدرت بر هر چیزی دارد پس قدرت دارد بر ایجاد کلام و دلیل بر
مطلب دو چیز است **اول** اینکه ثابت شد که خدا تعالی قدرت بر هر چیزی
دارد پس قدرت بر خلق کردن کلام هم خواهد داشت **دوم** اینکه همه انبیا
اتفاق کرده اند بر این مطلب و از جانب خدا کتاب آورده اند و همچنین
بنی آدم بر این مطلب اتفاق کرده اند **هفتم از صفات ثبوتیه** آنست که خدا

۲۱
بصیر است یعنی علم دارد بهمه مبصرات یعنی آنچه از موجودات دیده میشود
خدای تعالی عالم بانها و دلیل بر اینکه خدا تعالی سمیع و بصیر است آنست
که ثابت شد که خدا بهر چیزی داناست پس باید که عالم باشد بانچه شنیده
میشود و آنچه دیده میشود **فصل در صفات سلبیه** و صفات سلبیه هفت است
اول الصفات سلبیه اینکه جناب الهی یکی است و در الوهیت شریک ندارد
و بر این مطلب دلیل بسیار است و ما در اینجا بچهار دلیل اکتفا میکنیم **اول**
آنست که هرگاه واجب الوجود مثلا دو باشد باید معنی وجوب در میان
ایشان مشترک باشد و چون دوئیت لازم دارد امتیاز را باید در هر یک
از ایشان چیزی باشد که در دیگری نباشد تا دوئیت حاصل شود پس
هر یک از این دو واجب مرکب خواهند بود از دو چیز یکی وجوب وجود
که مشترک است میان ایشان دیگر چیزی که با او از یکدیگر ممتاز و جدا
میشوند و واجب الوجود نمیتواند شد که مرکب باشد زیرا که ترکیب
نقص است همچنانکه بعد از این معلوم میشود پس لازم می آید که هر دو
ناقص باشند **دوم** آنست که هرگاه واجب الوجود دو باشد مثلا اگر
یکی اراده کند که زید را مثلا موجود کند و دیگری اراده کند که موجود
نشود بلکه بر عدم باقی باشد پس اگر اراده هر دو بعمل آید لازم می آید که
زید هم موجود [illegible] معدوم و این باطل است زیرا که عینیت اید شد که یک

چیز هم موجود باشد و هم معدوم و اگر اراده هیچ یك بعمل نیاید لازم می آید که
هر دو قدرت نداشته باشند لازم می آید که یکی عاجز باشد پس او را خدائی
نشاید دلیل سیم دلیلی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و
علی اولاده الطاهرین فرموده اند و آن اینست که اگر غیر از خدا خدای دیگر
میبود می بایست او هم پیغمبری و کتابی بفرستد و از خود خبری بدهد و حال
اینکه هیچ پیغمبری و کتابی را نفرستاده زیرا که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
آمدند همه از یك خدا خبر دادند و از دیگری خبر ندادند دلیل چهارم آنست
که اگر کسی دیده بصیرت خود بگشاید و بعالم آفاق و انفس نظر کند و نظم
و نسق او را ببیند که چگونه بر یك نهج است و هیچ اختلافی و اختلالی و
فسادی در او نیست میداند که نظم و نسق میسر نمیتواند شد مگر از یك
صاحب اختیار زیرا که هرگاه در مملکتی دو پادشاه باشند نمیتواند شد
که همیشه حال آن مملکت بر یك نحو باشد و فساد و اختلالی بهم نرسد و ملا
جلال دوانی در بعضی از رسایل خود گفته است که اگر کسی دیده بصیرت
و اعتبار بگشاید و گرد سراهای عالم برآید از مفتح آن که عالم روحانیات است
تا منتهی که عالم جسمانیست همه را یك سلسله مشبك منتظم ببیند بعضی در بعضی
فرو رفته و هر یك بدیگری مرتبط چنانچه پنداری یك خانه است و با
صاحب بصیرتی نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صا

صورت

۲۲

صورت انتظام نپذیرد و چنانچه از ملاحظه صنایع و اوضاع متعدده مبصر
هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود اینکه بحقیقت موجد همه یك
است چه نزد محققان اهل دانش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واجب
الواحد نیست لیکن بواسطه مصدر صوری مختلف است پس منافرت و
مناکرت در میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی
و امثال آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که
در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانکه مضمون
آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا منبی از آن است و اهل اعتبار را ازین
تنبیهی کافیست و معنی آیه شریفه آنست که اگر میبود در آسمان و زمین چند
خدا هر آینه آسمان و زمین فاسد میشدند و امر ایشان مختل شد دویم
از صفات سلبیه آنست که جناب الهی مرکب نیست بدانکه مرکب اینست که از چند
چیز فراهم آمده باشد و مرکب دو قسم است اول اینکه مرکب از چند چیز خا
رجی باشد مثل بدن حیوانات که مرکب است از گوشت و استخوان و پوست
و غیرها دویم مرکبی است که ترکیب و اجزای عقلیه باشد یعنی در خارج یك
چیز اما عقل او را تحلیل بچند چیز کند مثل نوع که یك چیز است اما
عقل او را تحلیل میکند بجنس و فصل مثل حقیقت سیم از صفات سلبیه آنست
مطلب که هر جسمی مرکب است از اجزاء و محتاج بان

اجزاست و هم چنین محتاج بمکانست و خدا تعالی از احتیاج منزه است چهارم
چهارم از صفات انسانیت در نظر عقل از دو چیز مرکب است و اگر چه در
خارج یك چیز است و بهر صورت جناب مقدس الهی بهیچ معنی مرکب
نیست زیرا که هر مرکبی محتاج است بجزء خود مثلا حاصل بدن ناچار
است از حاصل شدن هر یك از گوشت و پوست و استخوان و غیرها و
خدا تعالی از احتیاج منزه است چهارم انسان که نوع است و شامل زید
و عمر و بکر و سایر افراد انسان است در خارج اما عقل او را بدو چیز
تحلیل میکند یك جنس که حیوان باشد و یکی فصل که ناطق باشد زیرا
که حقیقت انسان عبارتست از هر چیزی که وجود او بوجود موقوف
هر چیزی دیگر باشد و تا قایم بچیزی نشود نتواند در خارج موجود شود
مثل سیاهی و سفیدی و سرخی و سایر رنگها و مثل بویها که هر یك از ین
ها تا قایم بچیزی دیگر نشود و در خارج موجود نمیشوند پس عرض محتاج
است بچیزی دیگر و خدا از احتیاج مبرا باشد دیگر از صفات سلبیه
آنست که خدا جوهر نیست و جوهر مقابل عرض است یعنی موجودیست که قایم
بخود باشد و در وجود خارجی خود محتاج نباشد که قایم بچیزی دیگر
نشود مثل جسم و یا نطفهٔ انسانی که در وجود محتاج نیستند که بچیزی د
یگر قایم شوند بخلاف سیاهی و سفیدی که در وجود محتاجند که بچیزی

رز

بخلاف لیکن هر جوهری ممکن است باعتبار اینکه ارباب علم گفته
اند که جوهر ممکنی است که قایم بچیزی دیگر نباشد و خدا تعالی ممکن نیست
بلکه واجب الوجود است پس جوهر نیست ششم از صفات سلبیه آنست که
خدا تعالی محل حوادث نیست یعنی حالات مختلفه عارض ذات مقدس
او نمیشود مثل خواب و بیداری و سهو و نسیان و حرکت و سکون و اکل
و شرب و جوانی و پیری و بیماری و صحت و واماندگی و دلتنگی و سایر
حالات مختلفه از انست که عارض شدن اینها بر ذات مقدس باعث تغیر
ذات میشود و مع ذالك عروض این حالات مستلزم نقص و عجز و
احتیاج است و جناب الهی از انها منزه است هفتم از صفات سلبیه
آنست که خدا تعالی در چیزی حلول نمیکند هم چنانکه نصارا میگو
یند خدا با حضرت عیسی با مریم حلول کرده بود زیرا که این غایت
نقص است و هم چنین خدا با دیگری متحد نمی شود یعنی با چیزی دیگر
متحد نمی شود بحیثیتی که هر دو یك چیز بشوند زیرا که یکجا شدن دو چیز
محال است با وجود اینکه این معنی مستلزم نقص است و مخفی نماند که بعضی
صفات سلبیه بیشتر از هفت ذکر کرده اند مثل اینکه عینیت صفات را
از صفات سلبیه شمرده اند و ان بتفصیل مذکور شد و بعضی کمتر ذکر
کرده اند ... صفات ثبوتیه را بعضی از هشت زیادتر ذکر کرده اند

وسبب اختلاف آنست که ایشان کمتر ذکر کرده اند بعضی را داخل بعضی
دیگر کرده اند و مناط آنست که باید چنان دانست که هر صفت کمالی خدا متصف
باوست زیرا که متصف نبودن بصفات کمال مستلزم نقص است و هر
صفت نقص را باید از خدا نفی نمود زیرا که بودن آن صفت در خدا باعث
نقص است فصل در نبوت و این مشتمل است بر چهار فصل اول در و
جوب بعثت انبیا و ما در اینجا چهار دلیل ذکر میکنیم اول دلیلی است که امام
جعفر صادق صلی الله علیه و آله بر اثبات نبوت نموده و هر چند این دلیل
جامع این ادله دیگر هست و سایر ادله را متکلمین و حکما از آن برداشته اند
اما از جهت تکثیر ادله ذکر آنها خالی از فایده نیست و دلیلی که حضرت فرموده اند
آنست که در اصول کافی مذکور است که زندیقی بخدمت آنحضرت آمد و عرض
کرد که از کجا اثبات پیغمبران میکنید [illegible] ضرور است که خدا پیغمبران را
معبوث کند آنحضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم ببراهین عقلیه و
نقلیه و شواهد قطعیه که از برای ما خالقی حکیم و صانعی علیم هست که منزه
است از مشاهده و مکالمه جمیع مخلوقات و مخلوقات او نمیتوانند که باو برسند
بنحوی که با او ملامسه نمایند یا با او گفت و شنیدی نمایند و چونکه آن خا
لق حکیم و لطیف است با مخلوقات و بندگان خود را ضایع نمیگذارد باید
پیغمبران بایشان مبعوث کند که خالق ایشان را بایشان بشناسانند و

امر و نواهی او را تبلیغ نمایند و ایشان را دلالت کنند بر چیزی مصلحت و خیر
ایشان است و هدایت کنند ایشان را بانچه باعث بقای ایشان است
و صلاح دنیا و آخرت ایشان است و این پیغمبران رسولان برگزیدگان اند
و جناب الهی ایشان را جمیع حکمتها اموخته است و ایشان را بحکمت بسوی بندگان
خود برانگیخته است و هر چند با سایر مردم در خلقت و صورت بشریت
شریکند اما از جانب خدا مؤیدند بنفوس قدسیه و مخصوصند بمعجزات
باهره و کرامات قاهره که غیری بایشان شرکت ندارد و هرگاه ثابت شد
که وجود پیغمبر واجب و ضرور است باید که در هر دهر و زمانی با او باشد و یا
نایب او باشد تا زمین از حجت او خالی نباشد دویم آنست که شکی نیست که
نوع انسان که چشم و چراغ عالمیان است چنان ملک منان او را بعبث
ایجاد نفرموده است بلکه او را از جمیع موجودات برگزیده است و او را
بخلعت تکلیف مخلع کرده است و شکی نیست که بیرون آمدن از عهدهٔ
تکلیف موقوف است بر دانستن آنچه تکلیف بان شده است پس بر خدا
لازم است که او را بمکلفی اعلام نماید زیرا که عقل مستقل در ادراک تمام
نیست و شکی نیست که نمیتواند شد که خدا او را بیواسطه اعلام کند بهر یک
از افراد مکلفین زیرا که این محال است پس باید شخصی را تعیین کند
از [illegible] مبعوث کند تا تکلیف را بایشان برساند و الا لازم

می آید تقصیر و جناب الهی و این محال است سیم آنست که اشتباهی نیست که
که فیاض علی الاطلاق نوع انسان را از محض جود و لطف ایجاد کرده است
و اتمام جود و لطف موقوف است بر صلاح معاد و صلاح معاش بر
چند امر که هر یک از آنها موقوف بر وجود پیغمبر است چهارم شناختن مبدء
و صفات آن و این امر هر چند عقلی است که عقل میتواند باو رسید اما
بشرطی که بینه حاصل شود و پرده غفلت از پیش نظر برداشته شود لیکن اکثر
مردم باعتبار انغمار ایشان در امور دنیویه و تفرق قلوب ایشان در
خواهشهای مختلفه اگر منبهی نبود از سنه غفلت بیدار نمیشدند
و بفکر نمی افتادند که از برای ایشان خالقی باشد پس باید خدا احدی
را با ایشان مبعوث کند تا ایشان را از خواب غفلت بیدار کند و بفکر
بیفتند و تامل کنند و صانع خود را بشناسند دویم شناختن
صفات حمیده و اخلاق پسندیده و تحصیل کردن آنها و شناختن
صفات ذمیمه و ملکات ردیه و افعال سیئه و اجتناب کردن از آنها
و شکی نیست که جمیع این صفات و افعال ایشان ممکن نیست که از
پیش خود شناسد پس باید خدا کسی را بفرستد که آنها را بشناسند
غذا و دوای نافع و مضر زیرا که چون بدن انسان مرکب از
عناصر اربعه است که غایت تضاد و تخالف در میان آنهاست باین جهت

در معرض آفات است و امراض کثیره و عارض آن میشود و بعضی از اغذیه
و ادویه باعث صلاح او بدن او می شود و بعضی سبب فساد آن می شود
و انتظام امور معاش و معاد آن و ترقی کردن آن حضیض جهل و نقصان
باوج کمال و عرفان موقوف بر سلامتی آن از امراض کثیره و باقی بودن آن
بر صحت طبیعت و شکی نیست که این معنی موقوف است بر خوردن چیزی
از اغذیه و ادویه نافعه و اجتناب کردن از جمیع اغذیه و ادویه مضره مو
قوف بر شناختن آنها است و شناختن آنها بتجربه موقوف است بر گذشتن
زمان بسیاری و هلاک شدن جمیع کثیری و این خلاف لطف است پس با
ید خواص آنها را بشخصی الهام کند تا به بندگان او برساند و آن شخص نیست
مگر نبی صلی الله ع و بالجمله شناختن هر یک از معارف الهیه و صفات محموده
و افعال ممدوحه و ملکات ذمیمه و اخلاق خبیثه و خواص اغذیه و ادویه
موقوف است بر وجود شخصی که صاحب دو جهة باشد یک جهة الهیه که
...مة الهیه که باز جهة مناسبت با جناب اقدس الهی داشته باشد و
مذکوره را از و استفاضه نماید و یک جهت بشریت که بان جهت منا
...سبت بشریت داشته باشد و امور مذکوره را بر ایشان افاضه نماید
آنست که فوز افراد انسان بدرجات عالیه علم و عمل موقوف است
بر زندگانی ایشان در مدت مدیده در زندگانی ایشان در این مدت موقوف

است بر اموری چند از لباس و مأکول و اسلحه چند که بانها دفع د
از خود بکنند و سایر انچه افراد انسان بانها محتاج میباشند و شک
هر یک از افراد انسان خود بتنهائی نمیتواند همه این امور را بدست
بکند بلکه در سرانجام شدن امور مذکوره بعضی محتاج ببعضی دیگر
پس باید جمعی از افراد انسان معاونت و امداد یکدیگر را بکنند تا ا
سرانجام شود مثلا اینکه یکی از برای دیگری خیاطی بکند و یکی
او صباغی کند و دیگری جولائی کند و دیگری زراعت کند و د
حدادی کند و بالجمله جمعیتی که در شهری یا ولایتی ساکن باشند
که هر یک مشغول شغلی باشند تا امور معاش و معاد ایشا
باشد و از اینجاست که انسان را مدنی بالطبع میگویند یعنی محتاج
بتمدن که عبارتست از جمعیت ایشان در موضع و شکی نیست که
افراد انسانی که در موضع ساکن باشند و با یکدیگر معامله و
عرداشته باشند که در اکثر اوقات در میان ایشان نزاع واقع میشود
چنانکه مشاهده میشود پس هرگاه در میان ایشان قانونی و سنتی
که در وقت نزاع رجوع باو بکنند تا قطع نزاع ایشان بشود و الا
که در میان ایشان هرج و مرج واقع شود و مظلومان از جور
اذیت و زحمت و ضعفا از ستم اقویا در شدت و مشقت و زیر

از جبر زیردستان در تعب و محنت باشند و هر یک از ارباب قوت
و ضعفا از امثال خود همیشه در منازعه و مخاصمه باشند و آتش
فتنه و عداوت در میان ایشان مشتعل شود و این معنی بالآخره
منجر میشود بهلاکت جمیع بنی نوع انسانی پس لازم است که قاعده
و قانونی در میان ایشان باشد که در وقت نزاع رجوع بان کنند
تا سلوک میان ایشان بعدل باشد و مفاسد مذکوره لازم نیاید
و این قاعده و قانون را هر کسی وضع نمیتواند نمود زیرا که مردم
که مردم قول هر کسی را قبول نمیکنند بلکه باید واضع او کسی باشد که قول
او در نزد همه مردم مسلم باشد و همچنین کسی نمیتواند شد مگر اینکه قول
از جانب خدا باشد و آنکس عبارتست از نبی و قاعده و قانونیرا که او وضع
کرده است عبارتست از شریعت که مردم در وقت منازعه رجوع بان میکنند
و قطع نزاع ایشان میشود و مخفی نیست که حامل این شریعت نمیتواند شد
که غیر از نوع انسانی باشد زیرا که طالع از نوع غیر خود منافرت دارند
پس باید حامل این شریعت از بنی نوع انسانی باشد و شیخ ابو علی در شفا
میگوید که احتیاج نوع انسانی بوجود شخصی که حامل شریعت باشد در
نظام عالم بیشتر است از احتیاج او بموی چشم و موی ابروان بلکه احتیاج
او بیشتر است از منافع بهر چیزی بحث در عصمت انبیا بدانکه عصمت

…بار لسنا ز ملکه که با وجود ان داعی بر معصیت نباشد واگرچه قدرت
…این باشد و فرقه محقه شیعه اثنا عشریه متفقند براینکه انبیا باید از
جمیع معاصی معصوم باشند وما در اینجا سه دلیل بر عصمت انبیا ذکر میکنیم
اول آنست که شکی نیست که ارسال انبیا لطفی است از جناب الهی نسبت
به بندگان و اتمام لطف موقوف است بر عصمت او از خطا و معصیت زیرا که
هرگاه معصوم از خطا و معصیت دور نباشد اعتقاد و اعتماد و وثوق بر اقوال
و افعال او نخواهد بود و هرگاه وثوق و اعتماد بر اقوال و افعال او نباشد
…بره مکلفین کما هو حقه بعمل نیاید و مع ذلک بیوفن جایز است مرتکب
معصیت نشود کاهست مردم را بمعصیت امر کند از طاعت منع نماید و پس خلاف
…ست پس باید نبی از جمیع معاصی و خطیئات معصوم باشد دویم آنست
که شبهه نیست که نبی نوامیس الوهیت و خازن اسرار الوهیت است و امین
وحی الهی و متحمل احکام و اوامر و نواهی است که حجت خدا بر عباد و تتمیم
در این شکی نیست که این مرتبه با ادراک معاصی جمع نمی شود و چگونه جناب
الهی شخصی را که اعتماد باو نباشد و مثل سایر مردم سایر مردم باشد امین
می کنند بر این امور عظیم بلی کما هی غافل بی شعور که جاهل است بر نوا…
امور شخصی را که خطاکار و غیر امین باشد بر امور خود امین میکنند
این سبب عدم علم او است بباطن آن شخص و الا ممتنع است که چنین

117

بکند پس جناب علام الغیوب که خبر است بضمایر بندگان و بصیر است بسرا…
بر ایشان محال است که شخصی اگر معصیت از و سر زند و خود امین نباشد
سیم امین کند برد بکران و امور عظیمه که مذکور شد باو واگذارند دلیلی
است که حکما ذکر کرده اند و آن دلیل اینست که قابل رتبه پیغمبری کسی است
که جمیع قوای طبعیه و حیوانیه و نفسانیه او مطیع و مقهور عقل شده باشد
و کسی که بر جمیع قوتها او تابع شوند محال است که معصیت از و صادر شود
زیرا که جمیع معاصی در نظر عقل قبیح است و هرکه معصیتی از و صادر میشود
یکی از قوتهای او مثل قوت غضبی یا قوت شهوی یا غیرهما بر عقل او غالب
شود و اگر نشود محال است که مرتکب معصیت شود و این دلیل در کمال
قوت و متانت است چهارم در طریقت معرفت نبی مخفی نماند که هرکس
ادعای نبوت کند نمی باید او را شنید و قول او را قبول نمود زیرا که اشخاص
متعدده که هیچ یک نبی نبودند آمدند دعوای نبوت نمودند پس نبی را نا
چار است از حجتی و برهانی که مصدق نبوت او باشد و این ظاهر است
هرکسی را که جناب الهی او را مرتبه نبوت سرافراز کند و او را حامل او امر
و نواهی و متحمل تکالیف غیر متناهی کند که آنها را به بندگان برساند البته باید
او را حجتی و بینه عطا کند که بندگان او شناسند حجت و بینه آن دعوی
عظم او قبول کنند و با وجود این … بدهم ممتاز کند که

ن صفات در سایر بنی نوع انسانی نباشد و چون معجزه عبارت
لی که مردم از رسیدن بان عاجز باشند و از خارق عادت هم
باعتبار اینکه خلاف افعال عادیه است که در میان مردم متداول
ست پس هرگاه ادعای نبوت کند یا امامت و هرگاه مقارن ادعا نباشد
ی هرگاه از کسی که مدعی نبوت و امامت نباشد امری خارق عادت
رند از کرامت میگویند مثل آمدن مائده از برای حضرت مریم و هرگاه
مدعی نبوت خارق عادت سر زند اما مخالف باشد بانچه از و طلب
ه اند آن معجزه کاذبه میگویند هم چنانکه مسیلمه کذاب میان را که
مصطفی صلی الله علیه و آله آب دهن خود را بچاهی که آبش خشک شده
د افکند آب جاری شد او نیز هم بتقلید چنین کرد آب دهن پلید خو
در چاهی افکند که آب داشت آن بالمره خشک شد و سر ظاهر ش
زه کاذبه آنست که بر مردم ظاهر شود که او در دعوای خود کاذب است
جناب حدیث این خارق عادت بظهور میآورد که کسی شکی در عدم
ن مدعی کاذب نداشته باشد و ازین قبیل امور بسیار از مسیلمه
جماعتی که تصدیق او کرده بودند هم رجوع کردند و فرق میان
آنست که سحر و شعبده از امور عادیه است مگر اینکه سببا و بر اکثر
خفی است بر خلاف معجزه که از امور عادیه نیست و مطلقا سببی از برای

تلبسه و توضیح کلام در این مقام آنست که امور عادیه که عادت الله جاری شده است
که بشود دو قسم است یکی آنکه سببا و ظاهر باشد و این قسم یا این است که از
اسباب ارضیه حاصل میشود مثل تاثیر بعضی از غذاها و دواها و انسان
شدن نطفه و غیر اینها از اموری که از ارضیه بهم میرسد و بر وجهی که از
بعضی کواکب بهم میرسند و یا از ترکیب اسباب ارضیه و سماویه هر دو با
هم حاصل میشود مثل تاثیری که حاصل میشود از دوائی که در وضع خاص
از اوضاع فلکیه خورده شود یا تاثیر دعائی که در وضع خاص نوشته شود
یا خوانده شود و مجموع این سه نوع که مذکور شد از اموری است که عادت
الله جاری شده است که بشود و اسبابش هم بر اکثر مردم ظاهر است و قسم دوم
آنست که باز امور عادیه است که اسباب ارضیه یا سماویه یا هر دو باهم دارد
اما اسباب آنها بر اکثر مردم مخفی است مثل سحر و شعبده و طلسمات و نیر
نجات و چونکه اینها سبب دارند تعلیم و تعلم در اینها میباشد یعنی هر که
این علوم را میداند میتواند تعلیم دیگری بکند بخلاف معجزه که مطلقا
سببی ندارد زیرا که معلوم است که شق القمر نمیتواند شد که بسبب حیله یا
تمهید بلکه عطیه ایست از جناب الهی که بهر که میخواهد میدهد و ازین جهة
صاحب معجزه نمیتواند او را تعلیم دیگری بکند زیرا که چون سبب و علتی
بغیر از اراده الهی ندارد تعلیم د ندارد پس معلوم شد که معجزه

...ق عادت وسحر وکهانت وشعبده خارق عادت نیست بلکه
...عادیه ایست که اسباب آنها بر اکثر مردم مخفی است وفرق کردن میان
...زه وسحر وشعبده بر کسی که در معارف بهره داشته باشد در نهایت
...ولت است زیرا که میتواند یافت که سبب دردانه وارباب سحر زود
...همه کس اینمعنی را میتواند بداند وازین جهة اول کسی که ایمان بحضرت
...ی آوردند سحره بودند بلی این معنی بر عوام اشکال دارد وباید اولا
...ین معنی تقلید خواص خود را بکنند تا نور حقیقت بر دلهای ایشان
...ته شود والله یعلم بلی میان صاحب معجزه وساحر فرقی دیگر هست
...عوام میتوانند او را یافت وان اینست که کسی که صاحب معجزه هر که آنچه
...وارق عادات را بر سبیل حجت از و طلب کند میتواند او اظاهر کند
...چنانکه جمیع معاندین آنچه از ما بغمبر ما طلب کردند همه را بعمل آورد
...چنین بود حکم در سایر پیغمبران بخلاف ساحر که عمل او منحصر
...ت به آن فعل خاصی که آنرا تعلیم گرفته است واگر خارق عادتی دیگر
...طلب کنند عاجز میشود وازین جهت حدی ندیده ونشنیده است
...ساحری آمده باشد که هرچه از و طلب کنند بعمل آورد ... دیگر
...ت نبوت ختم النبیین وسید المرسلین محمد ابن عبد المطلب صلوات
...علیه وآله علی او ... پیغمبر بدانکه دلیل بر نبوت آنحضرت

صلی

...لی الله علیه وآله بسیار است وما درین رساله بچند دلیل که اعین
...دلال است اکتفا میکنیم **دلیل اول** معجزات آنحضرت نسبت بامثال ما جماعت از
...زمان حضور او بود دو قسم است **اول** معجزه که حال مشاهده میکنیم که عبارت
...ست از قرآن ومعجزه بودن قرآن از وجوه متعدده است که بعضی از آنها
...معلوم می تواند شد وبعضی دیگر بر خواص وعوام هر دو معلوم می تواند
...شد اما وجوهی که بر خواص معلوم می تواند شد وبر سه جهت است
...**اول فصاحت وبلاغت آنست که در علم فصاحت** ... **مهارتی** کامل داشته
...باشد میداند که این قسم از فصاحت واین نحو از بلاغت واین اسلوب غریب
...واین نظم عجیب در قوه فصحای عالم ودر عهده بلغای بنی آدم است **دوم**
...**آنکه** بر اصول معارف که اگر کسی دیده بصیرتش بنور معرفت روشن شده
...باشد میداند که با وجود اختصار مختولست بر جمیع اصول معارف وحقایق
...با وجود ایجاد منطویست بر همه فنون اسرار ودقایق بنحوی که حکمای
...ابقین وعرفاء مشاهدین با وجود سعی واهتمام در استخراج دفاین معا...
...ـن حقیقت وجهد مالاکلام در استنتاج نتایج از مقدمات یقینیه عشر ...
...عشار وباندکی از بسیار آن نتوانستند رسید **سیم آنکه اشتمال است بر**
...**نوبر** ... بنحویکه چنانچه کسی بغیر او فی الجمله از کدورات عالم طبیعت
...صفی شده باشد ولمعات انوار عا... ... که آمده باشد بگرد

اع این کلام معجز انظام اثری از آن نفس خود مشاهده میکند که در سایر آثار
کلمات بنی نوع انسانی مشاهده میشود میشود امّا وجوهی که بر خواص
...ام هر دو میتواند معلوم شد سه وجه است اوّل اینکه بتواتر ضبط شده
...ت که جناب محمّد ابن عبد الله ادّعای نبوّت کرد و قرآن را معجزهٔ خود ا...
...ی و بر آن با جمیع فصحا و بلغای عرب تحدّی یعنی معارضه نمود و گفت این
...م الهی است و معجزهٔ من است اگر انکار این معنی را میکنید شما هم فصحای
...لمان و بلغای عدنان با غایت رتبه فصاحت و نهایت مرتبه بلاغت
...وجود شدن لجاج و عناد و کمال عداوت و بعضی ایشان بسبب آن عا...
...ان هر چند سعی کردند نتوانستند یک آیه مثل آیات قرآنی بیاورند
...ینکه چهار نفر از ایشان که افصح همه بودند هر یک آیه از قرآن برداشتند
...شند که در مقابل آن آیه بیاورند و بعد از یک ملاقات آن چهار نفر شد
...را بعجز کند و هم چنین هر یک از فصحا غایت سعی خود را بعمل آوردند تا
...الامر بعجز و هیچ ندآیی کردند و مقاتله بسیوف را بر معارضه بحروف
...تیار کردند تا اینکه جمعی بسیوف مسلمین وارد اسفل السّافلین و برخی
...خل صراط المستقیم دین مبین شدند و این هم شبهه نیست که فصحاء عصر خ...
...لانبیا بیشتر از فصحا جمیع اعصار بودند و در رتبه فصاحت ظاهر تر از
...حا اعصار دیگر بودند و ... لهذا هم بر آن قرآن یافته که یکی از معجزات

...معجزی از نوع فعلی باشد که اهل آن عصر در آن ماهر بوده باشند همچنا
...نکه در زمان موسی چون سحره بسیار بودند خدا اعطا بایشان معجزه اژدها
شدن عصا را داد و در زمان حضرت داود چون موسیقی دانان بسیار
بودن خدا بایشان نغمه عطا فرموده که هر حیوان و انسان می شنید بیهو
ش میشد بلکه اضطراب در جمادات بهم میرسید و در زمان حضرت
روح الله چون اطبای حاذق بسیار بودند و امراض عسیر را معالجه
میکردند جناب الهی معجزهٔ احیاء اموات و عنایت فرمودند و در زمان
ختم المرسلین علیه و علی اولاده افضل صلوات المصلّین چون فصحای
ذوی البلاغه و بلغای اولو البراعه بحد و نهایت بودند لهذا جناب
خالق البریه بان قرآن را عنایت نمود و سر این سنّت الهیه آنست که هر گاه
صاحبان فن مشاهده معجزه را بکنند که از نوع فن او است ادراک میکند
که آن معجزه است و کار بشر نیست و زود اقرار به نبوّت صاحب معجزه میکند
و دیگران هم تابع میشوند بخلاف سایر مردم که فرق کردن معجزات و
...اعمالی که خفیة الاسباب باشد بر ایشان اشکال دارد و از این جهت
...ک سحره بموسی ایمان آوردند و اطباء حاذق بعیسی زودتر ایمان آو...
...ردند و هم چنین فصحا و بلغا اسلام زود انقیاد خاتم النبیین صلوات الله علیه
...گرویدند و از آنچه ما ذکر کردیم معلوم ... را غیر مسلم که بگویند

ست که محمد صلی الله [علیه] افصح فصحای آن عصر بوده است و قرآن تالیف
ه باشد و جمیع فصحا از آن قسم تالیف عاجز بوده اند زیرا که عقل مستقیم
ص قویم حاکم است که محال است که انسانی تالیف کلامی را بکند که عصری
اکثر مردم از عصر فصحا باشند و اهل آن عصر با سایر اعصار متقدمه و متا
نتواند که یک سطر کلامی را مثل کلام او بیاورند زیرا که هرگاه
لف این کلام از نوع ایشان باشد و همین در رتبه فصاحت بالاتر
ایشان باشد البته یکی از ایشان بهم میرسد که قلیلی از کلام او شبیه بکلام
باشد مثلا در میان شعرای عرب که افصح از اشعار او باشد بسید و
ر است و همچنین فردوسی مثلا نسبت بشعرای عجم و همچنین هر کسی
ر در فنی ماهرتر باشد از سایر اهل آن فن ممتنع است که دیگری از ارباب
ن فن در یک جزئی از جزئیات آن فن بالاتر از او یا مثل او نباشد و حال
ینکه محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله با وجود آنکه بقرآن معارضه
نمود و جمیع فصحا غایت سعی خود را بعمل آوردند نتوانستند یک آیه یا
یک نصف آیه که شبیه بآیات قرآنی باشد بیاورند و بعد او هم کسی بهم
نرسید که قادر بر این معنی باشد و کسی را هم نمیرسد که بگوید که گاه هست
که کسی کلامی بفصاحت قرآن آورده باشد و بما نرسیده باشد زیرا که
میگوئیم بتواتر رسیده است که در وقتی که محمد صلی الله علیه و آله معارضه

قرآن نموده همه فصحا و بلغا اقرار بعجز نمودند و تواتر عبارت است از خبر دادن
جمعی کثیر که خبر ایشان افاده یقین بکند و احتمال کذب نداشته باشد مثل
ح و ذوالقرنین و رستم و اسفندیار و سایر امم ماضیه را ندیده ایم و هم
ن خطا و ایغور و سایر بلاد بعیده را مشاهده نکرده ایم اما از کثرت اخبا
دانیم که شهر خطا و ایغور و سایر بلاد بعیده وجود دارند و کثرت
بنحوی که شک باقی نماند عبارت است از تواتر بعینه عاجز شدن
اعراب از معارضه [illegible] این نحو هم ثابت شده است که چنانچه کسی
انکار وجود شهرهای بعیده را بکند میتواند انکار این معنی را
د بلکه معارضه کردن [illegible] آخر الزمان علیه الصلوات الله الملک
ین کافر صنادید عرب بقرآن و عاجز شدن ایشان اشهر و اعرف [illegible]
ان از وجود ملوک ماضیه و قرون خالیه و بلاد نائیه و چگونه
نباشد و حال اینکه معاندین و مشرکین غایت سعی داشتند که اگر
مقابل قرآن کلامی انشا کنند آن را نقل کنند در اعصار و اقطار مشهور
کنند حتی اینکه مزخرفات مسیلمه کذاب گفته است الفیل ما الفیل
و ما ادریک [illegible] لذنوب وسبیل و خرطوم طویل را در زبورها و مصنفات نقل
و طامات سجاح سجاعه را در دفاتر و مولفات ثبت نموده اند
این اهتمام بلیغ اگر در مقابل قرآن کلامی فصیح میگفتند البته او را نقل

میکردند و بمامر سید پس چون با وجود این اهتمام نقل نشده است یقین
حاصل میشود که همه عاجز شده بودند و نقل کرده اند که ولید ابن مغیره که
از افصح فصحاء ان عصر بود و غایت عداوت با جناب پیغمبر داشت روزی
ایه از قران از ان حضرت شنید بعد از ان رجوع بقوم خود نمود و گفت
...ام وز کلامی از محمد مصطفی شنیدم که نه کلام جن است و نه کلام
انس است بدرستی که از برای ان کلام حسن و ملاحتی و قبول حلاوتی
است که اعلای او میوه دهد و اسفل ان اب دهنده است کلامی است
بر هر کلام غالب میشود و هیچ کلامی بران غالب نمیشود و این قسم نقلها
در اساطیر مصنفین بسیار در تفاسیر مولفین بیشمار است وجه دوم از و
...ه معجزه قران که معلوم عوام و خواص میتواند شد آنست که قران
مشتمل است بر اخبار و از مغیبات چند که بغیر از جناب الهی دیگری علم بان
ندارد مثل خبر دادن از ذلت یهود و خواری ایشان و مثل خبر دادن ...
اموری که مشرکین در خانهای خود میکردند و هیچ کس دیگر از انها
خبر نداشت و ازین قسم اخبار در قران بسیار است هم چنانکه مفسرین
در تفاسیر خود ذکر کرده اند وجه سیم از وجوه مذکوره اخبار اولین
و قصص سابقین است که در قران وارد شده است از قبیل قصص آدم
و نوح و ذو القرنین [illegible] با وجود امی بودن پیغمبر یعنی بتواتر ثابت

...است که محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله در پیش هیچ معلمی
...نخوانده بود و رجوع هیچ کتابی از کتب یهود و نصاری
...حروف ننموده بود و قصص امم سابقه را در هیچ موضعی نخوانده بود
...الک قران مشتمل است بر قصص امم سابقه و حکایات فرق سالفه
...له جمیع طوایف با وجود شدت عناد نتوانستند سر موی خلاف و...
...دا کنند پس معلوم میشود این قران از جناب الهی است و محمد صلی
...ا از پیش خود انشاء ننموده است قسم دوم از معجزات انحضرت معجز...
...عصر انحضرت از او صادر شده است و اهل ان عصر مشاهده انها
اند و امثال ما جماعت بی نصیب از ادراک زمان حضور فایض
انحضرت از مشاهده انها بهره نداریم ولیکن بتواتر بر ما ثابت شده
است مثل شق قمر و تسبیح کردن سنگ ریزه در دست مبارک
...ی شدن آب از میان انگشتان او و تکلم کردن حیوانات با انحضرت
...کردن ایشان در نزد او و نالیدن ستون حنانه از مفارقت او
...ردن جمعی کثیر از طعامی اندک و حرکت نمودن درخت با انحضرت و
...ا از معجزات کثیره که در کتب علما و زبر فضلا مسطور است و
حاصل این معنی هر گاه بتواتر ثابت شده باشد یقین از برای ما حاصل
شود زیرا که تواتر هم چنانکه معلوم شد خبر دادن جمعی است ...

که احتمال کذب نداشته واگر هر یک از معجزات آن حضرت بتوا
تر رسیده باشد واحتمال کذب داشته باشد شکی نیست که از
نقل مجموع انها یقین حاصل میشود واین را علما تواتر معنوی
میگویند مثلا نقلهای بسیار از غزوات وحروب رستم بما رسیده است
که هر یک از انها دلالت بر شجاعت رستم میکند اما هر یک از ان نقلها
در نزد ما بتواتر نرسیده که افاده جزم از برای ما بکند اما از مجموع
ان نقلها علم قطعی از برای ما حاصل میشود که رستم شجاع بوده است
پس اگر خصم انکار تواند هر یک از معجزات پیغمبر را بکند نمیتواند انکا
بکند که از نقل جمیع معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله که از هزار متجا
وز است علم قطعی حاصل میشود که فی الجمله آنجناب صاحب معجزه
بوده است وهمین در اثبات نبوت او کافیست وکسی که انکار اینمعنی را
بکند لازم می اید بر او که انکار جمیع اخبار متواتره را بکند واین محض
مکابره ولجاج است بلکه می اید که انکار جمیع امور محسوسه مشاهده
را بکند ودرین صورت از دایره انسانیت خارج خواهد بود دلیل سیم
از ادله اثبات نبوت آنحضرت آنست که از فخر حرم وبطحا وان ماه طالع
از فلک مکه ومنا وان نجم لامع از زمزم وصفا در هنگامی که یتیمی بود بی معین
ویاور وطفل بود بی پدر ودر لشکر در وقتی که امی بودی تادیب از معلمی

٣٣
اساس طریقه را در ابتدا بوده است و هیچ عاقلی شک نمیکند که
صدور امور مذکوره از شخصی بصفات مسطوره نمی تواند شد مگر
بتایید ربانی وقوت یزدانی واز پیش خود با وجود عدم معین و
انصار ولایق بودن مؤسس این اساس نمیتواند شد وامری که بنای ان
بر کذب وافترا باشد این استحکام نمیتواند داشت بلکه تا حقیقت نباشد
این قسم اساس از چنان شخص بر پا نمیشود واز اینجاست که از بعضی عقلا گفته
اند که حقیقت شیء حافظ ان شیء است سیم آنست که هرگاه در نظام عا
لم پیغمبری باید باشد البته این شخص عبارتست از محمد بن عبدالله زیرا که
بتواتر ثابت شده است که آن جناب مستجمع جمیع صفات کمالیه ومستکمل
مجموع مراتب علمیه وعملیه بود بنحوی که هیچ یک از انبیا سابقین باین مرتبه
نبودند وکسی که فی الجمله تتبعی داشته باشد این معنی بر او ظاهر است پس هرگاه
نوح وابراهیم وموسی وعیسی وسایر انبیا پیغمبر بوده اند البته آنحضرت هم
پیغمبر بوده است ودر زمان آنحضرت جمعی که صاحبان بصیرت وذکا بودند
بمجرد نظر کردن بآنحضرت ایمان می آوردند ومیگفتند صاحب این صورت
سیرت کذاب نمی باشد واز اینجاست که ابو علی سینا در جواب شخصی که منکر
نبوت محمد بود گفت که اگر پیغمبری باید باشد البته محمد بن عبدالله و
پیغمبر است چنانکه در نبوت ان است که در جمیع اثنا آنحضرت ورسیدن

ازانجمله در سفر اول توریة مذکوراست که ولیشماعیل شمعتیخا وهنه
بارکتی او وهفریتی اتو وهربیتی اتو بمئد مئد [illegible] یولید ونتتیو
لگوی گادول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] والله اعلم بالصواب وابن عبارت
حکایتیست که بحضرت خلیل الرحمن علی نبینا واله وعلیه السلام که خدای
تعالی از برای موسی نقل میکند ومعنی ان اینست که ای ابراهیم دعای ترا در
حق اسماعیل شنیدم اینک من اورا برگزیده و بزرگوار میکنم بسبب ماد ماد
که بمعنی احمد احمد است وازان احمد بهم برسند [illegible] علما ام که امام باشند
بر قوم عظیمی وحقیر در باب این عبارت با علمای یهود بسیار کردم وقدح
جوابی ندارند وباز در توریة مذکوراست که در وقتی که یعقوب
علیه السلام از دنیا میرفت پسران خود را جمع نمود وفرمود بایشان که ابکو
بنی اسرائیل پادشاهی وسلطنت درمیان شما خواهد بود تا وقتی که ماشیح
بیاید وهمین که ماشیح بیاید از علمای یهود گفتگو کردم در جواب گفتند
که ماشیح صاحب الزمانست که بعد ازین خواهد امد گفتم پس حال باید
سلطنت درمیان شما باشد در جواب گفتند که هست سلطنت بعضی
بلاد نها یهود باشد واین سخن با وجود اینکه محض کذب است گفتم بر فرض
تسلیم شما صاحب الزمان از اولاد یهودای پسر یعقوب میدانید وهرکه

ندید را از استادی دروس شرایع واحکام نشنیده از میان عرب وعجم
ویلک وذیلم برخواست وعلم نبوت برافراخت وکوس دعوت بنواخت
وادعای عظیم نموده وجمیع عالم را دعوت نمود بچیزی که مخالف طریقه
ایشان بود زیرا که ایشان را امر نمود به پرستیدن خداوند وبان
زجر کرد از عبادات دمان ووضع کرد برایشان تکلیفات شاقه مشکله
ومنع کرد ایشان را از هواء واداء باطله در زمانی که جمیع عالم را کفر و
شقاوت فرو گرفته بود وکل فرق بنی ادم را جحود وشقاوت احاطه کرده
بود عرب مشغول بعداوت بعبادت صنم وپرستیدن اتش شیوه عجم ویهود
در ضلالت ونصاری در جهالت ادراک در غایت خونریزی وذبح
وصفا لبه در فتنه انگیزی هند وان بعضی در عبادت شمس وقمر وبر
خی در پرستیدن گاو وخر وبالجمله در زمانی که جمیع فرقا نام ازجاده
هدایت وارشاد منحرف وهمه خواص وعوام ازطریق معرفت صانع ومعاد
منصرف الغا ایشان علم مخالفت باهمه برافراخت ومذاهب ایشان از
فاسد انگاشت ودر معرض خرابی دولتهای ایشان برامد ودر صدد
ابطال واضلال ملتهای ایشان دامن برمیان زد وجمیع عالمیان از برای
منازعه او علم برافراختند وکل طوایف ایشان از برای الزام وتذلیل او حیلها
ساختند اجلاف عرب وعجم در صدد جنگ وجدال برامدند وابطال [illegible]

و دیلم در معرض خون ریزی و قتال کر ایشان اجبار بود اهنك [illegible]
لجاج نمودند و قسیسان نصاری بنیاد مباحثه لحتجاج کردند و حکما
مرتبه در مقام برهان و استدلال در آمدند و ملاحدهٔ سوسطائیه
منازعه و مجادله با آن جناب کذاشتند بلکه اقربای آنحضرت نسبت باو در
غایت بغض و عداوت و خویشان او از نهایت کینه و شماتت و آن عالی
با وجود فقر آن انصار و احباب و با عدم و مباشرت با ارباب علم و دانش
و عدم مصاحبت او با اصحاب بصیرت و بینش جمیع این طوایف مختلفه
هر یك در فن خود مخذول و مغلوب و ذلیل و منکوب بود بر همه غالب
و فایق آمد و کردن کشان امم و سرهنکان بنی آدم طوعا و کرها داخل دین
او شدند اطراف عالم از مشرق و مغرب ایمان باو آوردند و صیت دین
او مشتهر در کل مواضع و امصار کردید و نور هدایت او منتشر در جمیع ممالك
و اقطار شد ریشهٔ کفر و عناد از بلاد کند و شوبهٔ شرك و فساد را از میان
عباد بر افکند و ظلمتیان را نورانی و جسمیان را روحانی کردانیده و اساس
شریعتی در میان مستور استوار نمود که مشتمل بر حکم و مصالح چند
بالاتر از آن متصور نیست و آنچه طوایف انام محتاج باو بودند از شرایع و
و مسائل حلال و حرام همه بر وفق حکمت و طبق مصلحت قرار داد و بحمدالله
تعالی از زمان [illegible] زماننا هذا وقت دین و شریعت در تزاید

٣٧ او باید میگویند پادشاه خواهد بود و سخن که باینجا رسید ملزم شدند
و دیکر نتوانستند سخنی بکویند و کلماتی که دلالت میکند بر نبوت آنحضرت
و آمدن آن در توریه و انجیل و زبور بسیار است لیکن چون در وقت
تالیف این رسالهٔ کتب مذکوره در نزد حقیر حاضر نبود بهمین قدر
اکتفا کردیم و آن از برای اهل هدایت کافی است [illegible] در امامت
و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و هفت فصل فصل در ذکر اختلافاتی
که در امامت شده است بدان ارشدك الله که اعظم اختلافات در میان
امت نبی کاینات [illegible] و علی اولاده افضل الصلوة و اکمل التحیات اختلاف
در امامت است و هیچ کس باعث این اختلاف نشد مکر عمر خطاب
علیه باالله اشد العذاب زیرا که در وقتی که جناب پیغمبر صلی الله علیه
از دنیا رحلت میفرمودند فرمودند که بیاورید از برای من دوات
و قلم تا از برای شما بنویسم چیزی که بعد از من کمراه نشوید عمر کفت این
مرد حال هذیان میکوید ما را کتاب خدا کافیست و مردم که اینرا از
عمر شنیدند باو سوریدند و چون منجر بنزاع و قیل و قال شد پیغمبر را
ناخوش آمد و فرمود از من دور شوید و آن امر موقوف شد و عجب آنکه
عمر کفت کتاب خدا ما را کافی است و حال اینکه نسبت هذیان به پیغمبر
دادند غیر مخالفت کتاب الهی نیست زیرا که خدا فرموده است و ما ینطق

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی محمد از پیش خود تکلم نمیکند بلکه
میگوید وحی الهی است که باو وحی کرده میشود پس معلوم شد که کلام
عمر مشتمل بر بنا نقص بود زیرا که اقرار بحجیت کتاب خدا کرد و کلامی که
که مخالف کتاب خدا بود و حدیث دوات قلم بنحوی که مذکور شد بسیاری
از علما و بزرگان اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند و اعتراف بصحت
این نموده اند از آن جمله در صحیح مسلم و صحیح بخاری که از کتب معتبره ایشان
است مذکور است و محمد شهرستانی که از متعصبین اهل سنت است
در کتاب ملل و نحل نقل کرده است و در آن کتاب میگوید اول اختلافی
در اسلام واقع شد مخالفتی بود که عمر کرد و مانع شد از نوشتن پیغمبر
و بهر تقدیر اختلاف در امر امامت در مواضع بسیاری شده است حتی
اینکه امت محمد مصطفی به هفتاد و سه فرقه شده اند اما عمده اختلاف
که ما محتاج کرانیم در چند موضع است اول اینکه شیعه میگویند
نصب امام واجب است و در نظام عالم هم چنانکه وجود نبی ضرور است وجود
امام ضرور است و عقل حکم میکند که بر خدا واجب است که نصب امام بکند
و اهل سنت میگویند که بر خدا مطلقا واجب نیست که نصب امام بکند بلکه
بر مردم واجب است که تعیین خلیفه بکنند و نصب او در دست ایشان است میتوانند
امام کرد هرکه را خواهند و میگویند عقل حکم نمیکند که نصب امام بر مردم

واجب است که تعیین خلیفه بکنند و نصب او در دست ایشان است میتوانند
امام کرد هرکه را خواهند و میگویند عقل حکم نمیکند که نصب امام بر مردم واجب
است بلکه نقل دلالت بر این مطلب میکند دوم اینکه شیعه امامت را از اصول
دین میدانند و اهل سنت از فروع دین میدانند سیم اینکه طایفه شیعه اتفاق
دارند که امام باید معصوم باشد و اهل سنت عصمت را در امامت شرط
نمیدانند چهارم اینکه شیعه میگویند امام باید افضل از جمیع رعیت باشد
و اهل سنت این شرط را نمیدانند پنجم اینکه شیعه میگویند امام باید منصوص
از جانب خدا و رسول باشد و باید خدا و رسول تصریح بامامت بکنند و ما
دامی که نص از جانب خدا و رسول نباشد امامت بصورت نیست و اهل سنت
این را شرط نمیدانند اما میگویند اگر خدا یا رسول نص بر امامت شخصی بکند
قبول قول ایشان واجب است ششم اختلافی که در تعیین امام بعد
از رحلت سید الانام علیه الصلوة والسلام واقع شده طایفه شیعه اتفاق
کرده اند که بعد از پیغمبر خلیفه او بلا فصل علی ابن ابیطالب است و شیعه اثنا
عشری متفقند که بعد از امیر المومنین یازده اولاد طاهرین بترتیب ائمه اند
و اهل سنت بعد از پیغمبر ابابکر را خلیفه میدانند و جماعتی از ایشان بعد از
پیغمبر عباس را خلیفه میدانند و این جماعت حال احدی از ایشان در روی
زمین موجود نیست بلکه بالکلیه منقرض شده اند و همچنین در ملاحظه مذهب

مذهب ایشان کافی است زیرا که حق بالمرّه محالست که منقرض شود
بالکلیه بوران منطفی شود پس معلوم شد که عمده اختلافات در این
موضع است انشاء الله تعالی در شش فصل اثبات شش مطلب را بنحوی که
واعتقاد فرقه ناجیه شیعه امامیه وفقه محقه اثنا عشریه است اثبات
میکنیم وبعد از آن دو فصل علیحده اثبات امامت سایر ائمه دین وخلفا
شدین صلوات الله علیهم اجمعین خواهیم نمود فصل در اثبات احتیاج
جود امام وواجب بودن بر خدا ورسول بحکم عقل نصب کردن وبدانکه این
امر در کمال وضوح است زیرا که جمیع ادله دلالت میکند بر وجوب بعثت
بعینها دلالت میکند بر وجوب نصب امام باعتبار اینکه رتبه امامت
قریب رتبه نبوتست مگر اینکه نبی موسس تکالیف شرعیه است وابتدا
شرایع واحکام واوامر ونواهی از جانب الهی می آورند وامام باید بر نیابت
او آنها را باقی بدارد پس هر اختیاری که نبی دارد امام هم دارد مگر اینکه
امام خلیفه ونایب پیغمبر میباشد واز اینجاست که علمای خاصه وعامه گفته
اند که امامت عبارتست از ریاست عامه مسلمانان در امور دین ودنیا
ایشان بر سبیل نیابت وخلیفگی پیغمبر پس میگوییم که همچنانکه وجود پیغمبر ضرو
ریست وواجبست عقلا بر خدا بر وجوب لطف براو که او را مبعوث
کند تا طریق معرفت الهی را واوامر ونواهی را بمردم برساند واز برای ایشان شرا

یع

یع واحکام ومسایل حلال وحرام را بیان کند تا امور معاش ومعاد ایشان
منتظم شود وهرج ومرج در میان واقع شود همچنان واجب است
که بعد از آن پیغمبر کسی را نصب کند تا آنچه را پیغمبر آورده است باقی بدارد
واشخاصی که شرایع آن پیغمبر با ایشان نرسیده است برساند ونشر شرایع او را
کما هو حقه بکند ومجرد آمدن نبی وآوردن شرایع واحکام ووفات از
میان مردم کافی نیست وتوضیح این مقال وتفصیل این اجمال آنست
بادله قاطعه وبراهین ساطعه مبرهن وظاهر وروشن است که ایجاد
این نوع انسانی از روی لطف وفیض رحمانیست ومشیت الهیه بر آن
یافته که این نوع بمدارج سعادت صعود ومعارج کمالات عروج
یابد وفیض مطلق سفرا بر صلاح معاش ومعاد وکرفته است وشبهه
نیست در اینکه حصول امور مذکوره وقتی متیسر میشود که از برای او هادی
ایدی باشد که او را براه صلاح وسعادت دلالت واز جاده فساد
دلالت نماید واین معنی کما هو حقه وقتی حاصل میشود که برای
اهل هر عصری وزمانی هادی ومرشدی مقبول القول باشد ومؤیدی
از جناب الهی باشد وعلم بجمیع طرق صلاح وفساد داشته باشد
که در عصری چنین کسی نباشد شکی نیست که امور مذکوره کما هو
نمیتواند شد که از برای اهل آن عصر حاصل نمیشود واگرچه شرایع

احکام و مسایل حلال و حرام او در میان مردم باشد لهذا جناب مقدس
الهی هرگاه پیغمبری را مبعوث کند و اوامر و نواهی خود را باو تسلیم کند
که بمردم تبلیغ کند واجب است براو که بعد از آن پیغمبر خلیفه از قبل آن منصوب
کند واجب است براو که بعد از آن پیغمبر خلیفه از قبل آن منصوب کند تا
مردم را بان دین امر کنند و نشر احکام آن دین را در اقطار عالم بکند
و راه زنان جن و انس را تنبیه کند و مردم را مقهور بر اطاعت شریعت
و پیروی طریقت آن پیغمبر کند و چنانچه بعد از آن پیغمبر خلیفه و امامی
نصب نشود و پیغمبر همان دین را بجمیع القا کند و از دنیا برود و شکی نیست
که دین مدون القرآن کما هو حقه نکرفته باشد و مع ذالک حافظی و ناصری
نداشته باشد باندک زمانی آثار آن برطرف میشود و چگونه آثار آن
برطرف نشود و حال آنکه غولان راه زن در صدد تخریب آن دین و
شیاطین جن و انس در پی اضلال و تباهی و نفوس اماره طالب بطالت
و گمراهی و با وجود اینکه اگر اینها هم نباشد شبهه نیست که وجود حجت
خدا در هر عصری لطف است از برای اهل آن عصر و لطف بر خدا واجب
است پس لابد و ناچار باید جناب الهی از برای آن دین حافظ و ناصری
مسلم القول نصب کند و بعد از وهم دیگری و هم چنین تا وقت ظهور
پیغمبری دیگر و این طریقه الهی در جمیع زمان بوده است که بعد از هر پیغمبری

...ب دیگری میکرده است تا وقت پیغمبری دیگر از انبیا اولو العزم و صاحب
...ن تازه تازه باشد و انبیا سلف هر یک که بعد از پیغمبری چنین مبعوث
...شده اند فی الحقیقه حافظ و مروج دین او می بوده اند و هرگز زمانی
...لی یکی از ایشان نبی بوده است و این طریقه همیشه مستمر بوده است پس ثابت
...د که باید که هر عصری حجتی از خدا در روی زمین باشد و باید آن حجت
...صف بصفاتی چند باشد از منصوص بودن و عصمت و افضلیت و غیر
...ام چنانکه انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد و لیکن باشد که
...در اینمقام دو شبهه عارض شود از برای جمعی ضعفاء العقول پس ما را
...ره نیست از ذکر آن دو شبهه و اشاره بجواب انها جواب آنکه قبول کرد
...م که در هر عصری باید حجتی از حجتهای خدا باشد لیکن چرا طریقه الهی
...ن قرار گرفته است که در یک عصری پیغمبری بفرستد و بعد از آن اوصیا
...مان پیغمبری دیگر از انبیا اولو العزم باشد و سبب چیست که بعد از هر پیغمبری
...بر دیگر مبعوث نمیکنند که احتیاج بامام مطلقا نباشد و جواب این
...به آنست که هرگاه پیغمبری که بعد از پیغمبر سابق مبعوث میشود بر همان
...ینی که میباشد که پیغمبر سابق او را آورده است و این پیغمبر لاحق حافظ
...یا مر او باشد این فی الحقیقه خلیفه او خواهد بود و ما نمی خواهیم از خلیفه
...و این معنی بلی بعضی از خلفا با نبی میباشند و بعضی امام در رتبه امامت

بالاتر از رتبهٔ نبوّت نیست و اگر پیغمبر لاحق بر دین پیغمبر سابق نباشد بلکه
دین او مخالف دین اوّل باشد و شریعت او ناسخ شریعت پیغمبر سابق با
شد لازم می‌آید که همیشه در عالم فساد و هرج و مرج و قتل و قتال
و جدال باشد زیرا اگر همیشه در عالم بعد از هر پیغمبری پیغمبر دیگر مبعوث
شود که دین او ناسخ دین پیغمبر اوّل باشد و بمجرّد رفتن آن پیغمبر
ثانی هم بلافصل پیغمبری دیگر مبعوث شود که شریعت او باز ناسخ شریعت
پیغمبر ثانی باشند و هم چنین بالغاً ما بلغ لازم می‌آید که تا مردم می‌روند
بیک دین و شریعتی قرار بگیرند و احکام و شرایع او را فرا گیرند ایشان
را تکلیف بدین و شریعتی دیگر و آیینی و طریقتی علیحده نمایند و در
اینصورت مرکز هیچ دین استوار و محکم نخواهد شد و مردم را ملکه و
رسوخ در یک قسم از طاعت و کمالات بهم نخواهد رسید و با وجود
اینکه برگشتن مردم از دین و شریعتی کمال صعوبت و اشکال دارد و
تا منجر بقتال و جدال نشود این معنی ممکن نیست هم چنانکه معلوم میشود
از بعثت هر پیغمبری که از انبیاء اولوا العزم باشد که بچه مرتبه قتال و
جدال کرده است تا جمعی را که دین و آیین داشته‌اند از آن طریقه برگر
دانیده است پس هرگاه بمجرّد فوت پیغمبری دیگری بیاید که مردم را از
شریعت سابق منع کند و بشریعتی علیحده امر نماید لازم می‌آید دائماً ع

الم بفساد و نزاع باشد و مردم هرگز در طاعت و استکمال نباشند و
این معنی مخالف صلاح نظام عالم است جواب آنست که هرگاه صلاح نظام ع
الم در آن باشد که همیشه حجتی از خدا باشد و بودن او لطف محض و
فیض مطلق باشد این معنی در وقتی است که آن حجت ظاهر و هویدا باشد
که رتق و فتق امور را بکند و مردم را در امور دنیا و دین خود رجوع
با و کنند امّا هرگاه ظاهر نباشد و مردم متمکن از ادراک خدمت او نبا
شند هم چنانکه در امثال این زمان مجرّد وجود او چه فایده خواهد
داشت و چگونه صلاح نظام عالم و لطف نسبت به بنی آدم عمل آمده خوا
هد بود جواب این شبه آنست که فواید بودن حجت الهی بروی زمین
بی‌نهایت و منافع وجود او بی نهایت است یکی آنست که مردم امور
را بی تحقیق ننمایند در ظاهر رتق و فتق امور عالم را بکند و این
فایده در وقتی است که ظاهر باشد و فواید بسیار هست که در اصل
بود او بروی زمین است و اگرچه غایب باشد یکی آنکه در حدیث قدسی
وارد شده است که خدا تعالی میگوید من گنجی بودم مخفی پس دوست داشتم
که مرا بشناسند انسان را خلق کردم تا من شناخته شوم پس ازین خبر قدسی
معلوم میشود که باعث بر ایجاد انسان معرفت خداوند دیان است
باید در میان بنی نوع انسانی کسی باشد که معرفت الهی کما هو حقه ابرازی

حاصل شده تا مضمون این حدیث بعمل آید و حصول معرفت الهی کما هو حقه
غیر از رتبهٔ نبی یا امام رتبهٔ دیگری نمیباشد پس همیشه باید که روی
زمین از حجت الهی خالی نباشد تا حاصل معرفت و در میان انسان باشد
اول از فواید وجود حجت خدا بر روی زمین باعث نزول برکات و خیرات
است و مقتضی دفع بلیات و آفات و سبب قلت و تسلط شیاطین جن
و انس است بر بلاد موجب عدم استیلاء غولان آدم فریب است عباد آن
از اینجهت است که از اخبار اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است
که اگر روی زمین از حجت خالی باشد هر آینه زمین با اهل و فرو میرود و
توضیح این مقال آنست که جناب الهی بسبب مصالحی چند شیاطین را ایجاد کرده
کرده است و ایشان را فی الجمله تسلطی بر بنی آدم داده است و هر چند بر جماعتی
تسلط شیاطین و آثار ایشان زیادتر شود عنایت الهی بیشتر از ایشان منقطع
می شود و هر جماعتی که تسلط و آثار شیاطین در میان ایشان کمتر باشد عنایات
الهیه بیشتر شامل احوال ایشان میباشد و شکی نیست که حجت الهی نقطه
مقابل و ضد مقادم شیطان است و آثار هر یک نقیض آثار دیگری است و از
دیاد آثار هر یک باعث نقصان دیگری میشود و همچنانکه آثار آن روی
زمین را ظلمانی میکند و بالجمله وجود حجت الهی بر روی زمین کثیر حاصل
میشود و عنایات و برکات الهی بیشتر نازل میشود و اگر حجت خدا بر روی
زمین

نباشد و هیچ مقاوای در برابر شیطان نباشد ظلمت ایشان روی زمین
را فرو گیرد و هرگاه چنین شود بالمره قطع عنایات و برکات الهیه می شود
و معنی کسی را که فی الجمله در نفس او صفا و ضیائی باشد در کمال انسان
ک بلکه مشاهده میکند نعم از فواید وجود امام اگرچه غایب باشد
که غیبت او از اکثر مردم است اما جمعی بخدمت او میرسند و عرض
وجود را از آن تحقیق میکنند و چنانچه جمیع مردم اتفاق بر خطا کنند او
ن را بسوی از آنجا بر میگردند و اگرچه بر ایشان معلوم شد که هم چنانکه
ظهور امام فواید میباشد در مجرد بوده او هم اگرچه غایب از جمعی فواید
باشد و اگرچه فواید ظهور او بیشتر است و غایب شدن او با وجود
ظهور و اصلح بحال عباد است باعتبار عدم قابلیت مردم است
توضیح این کلام آنست که در مبدء فیاض بخلی نمیباشد بلکه آنچه اصلح
عباد است جناب الهی بعمل می آورد و لیکن چون هر ماده قابلیت ربته ثبوت
امت ندارد بلکه باید فلک دورهای چند بکند تا ماده بهم رسد که
این امر خطیر باشد پس هرگاه حجتی از خدا ظاهر شود و در عالم الهی ظاهر
ل که بعد از او حجتی بهم نخواهد رسید و ماده قابل این امر وجود نخواهد
و مردم آن عصر هم باعتبار نقصان و جهلی که دارند که قابلیت ظهور
حجت را در مدت طویله ندارند باعتبار اینکه کما هست در صدد قتل وجد آن

باور وا ینند لهذا جناب الهی او را از نظر مفسدان غایب میکرداند تا روی
زمین از حجت الهی خالی نباشد و از آنچه مذکور شد دلیل عقلی بر اثبات
وجود صاحب الزمان صلوات الله علیهم و انشاء الله تعالی بعد از این در فصل
اثبات وجود او ادله نقلیه هم ذکر خواهیم نمود بنحوی که شبهه از جهت او
احدی باقی نماند و اهل سنت که میگویند بر خدا عقلا واجب نیست تعیین
امام بلکه بنقل واجب است بر مردم که نصب امام بکنند دلیل ایشان آنست
که چون بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله صحابه بر دفن پیغمبر که اهم
واجبات بود گذاشتند و اجماع کردند و رفتند ابوبکر را از برای خلافت
نصب کردند و اجماع نصب مسلمین که حجت است پس از اجماع معلوم میشود
که خلافت واجب بود و این کلام در غایت سخافت در کالت است زیرا
اجماعی که ایشان میگویند حجت است در وقتی که جمیع رؤسای دین بلکه
تمام مسلمین اتفاق کنند با وجود اینکه در آن اجماع علی ابن ابیطالب
و حسنین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جمعی دیگر داخل نبودند با وجود
اینکه اگر دلیل ایشان همین اجماع بوده باشد در وقت وفات هنوز اجماع
نشده بود و چگونه اهم واجبات را ترک کردند بلی اگر پیش از وفات پیغمبر
اجماع میشد سخن ایشان صورتی میداشت و اگر ترک کردن دفن پیغمبر
صلی الله و رفتن از جهت نصب کردن بدلیلی دیگر بود اگر آن دلیل دلیلی

عقلی است بخلاف مذهب ایشان است زیرا که ایشان میگویند عقل حکم
بوجوب نصب امام نمیکند و اگر دلیل نقلی است که غیر از اجماع باشد مثل
اینکه حدیثی با ایشان از پیغمبر رسیده باشد باید حدیث کذائی نقل بشود
و حال اینکه ایشان خود هم ادعای این معنی را نمیکنند دیگر در اثبات اینکه
امامت از اصول دین است و این معنی در کمال ظهور است زیرا که اساس
که بقای دین نبی موقوف است بر وجود امام که اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد
دین او مستقر نمیشود و شکی نیست که چنین امری عمده اصول دین است
و حدیثی هم که از پیغمبر رسیده است با شیعه و سنی او را قبول دارند و در
کتب فریقین بطریق متعدده رسیده است دال بر این معنی و آن حدیث
این است که کسی بمیرد امام زمان خود را نشناسد مردن او مثل مردن
جاهلیت خواهد بود و از جمله عجایب زمان و غرایب دوران آنست که
اهل سنت با وجود اینکه از فروع دین میدانند کمال عداوت و بغض با
شیعه دارند بلکه بسیاری از ایشان حکم بمباح بودن قتل و اسیر بودن
ایشان میکنند اگر امامت از فروع دین باشد نوعی خواهد بود
مثل باقی مسائل خلافیه فرعیه ایشان که هر یک از رؤسای
ایشان با یکدیگر خلاف دارند پس هر که مخالف در امامت با ایشان
واجب القتل و مستوجب بغض و عداوت باشد باید حنفیه و شافعیه

وبالکیة وحنابلة را واجب القتل دانند وبا ایشان کمال البغض و
داشته باشند وبالعکس بلی اکر شیعه ایشان را عداوت داشته باشند
وبغض وعناد با ایشان داشته باشد صحیح خواهد بود ونظر
بشیعه امامت را از اصول دین میدانند وحقیقت امر این است که چون مذ
سنت مذهبی است غیر مستند بکلام خدا و رسول وامویست لهذا بنای
ایشان مطلقا برجائی نیست فصل سیم در اینکه در امام عصمت شرط است
اشتراط عصمت امام در کمال وضوح است زیرا که معلوم شد که رتبه امام
رتبه نبوتست پس جمیع ادله که دلالت بر عصمت نبی میکند بعینه دلالت
بر عصمت امام هم میکند وچکونه میتواند شد که امام معصوم نباشد
خطاکار باشد وحال اینکه او حافظ شرایع الهیه وناصر نوامیس نبوت
وهرکاه خطا ازو سرزند وخود مخالفت شریعت را بکند چکونه حافظ
خواهد بود وایضا احتیاج مردم بامام بجهة آنست که چون جایز است
ایشان خطا در علم وعمل سرزند باید کسی باشد تا ایشان را از خطا
کند پس هرکاه امام ایشان هم جایز الخطا [illegible] باشد محتاج بامام دیگر خو
بود و هم چنین الی غیر النهایه خواهد بود وبجای منتهی نخواهد شد پس
باید امام کسی باشد که معصوم باشد وجایز الخطا باشد وایضا اکر
معصوم نباشد وخطا ازو سرزند حال او از جمیع رعیت خواهد بود
کر اول

واعرف رعیت جمیع است وفساد وخطیئات ومعاصی در نزد او ظاهرتر
است وباوجود اینکه هرکاه مرتکب خطائی شود بدتر از همه خلایق خوا
هد بود زیرا که خطا از عالم قبیح تر است از جاهل واز عالم فاحش تر است
از غیر اعلم وایضا هرکاه امام جایز الخطا باشد واز آن خطائی صادر
شود باید انکار بر او نمود در آن خطا قول او را رد نمود وحال اینکه امام
در همه امور واجب الاطاعة است هم چنانکه خدای تعالی فرموده است
واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا و
رسول او را وصاحبان امر از شما را ومراد از صاحبان امر خلفا وائمه اند
بالاتفاق پس رد قول او واطاعت مطلقه باید یکو جمع نمیشوند پس
باید امام معصوم باشد وخطا ازو سرنزند وادله بر این مطلب بحد
حصر است ولیکن آنچه ما ذکر کردیم از برای اولی الابصار کافیست فصل چهارم
در اثبات اینکه امام باید افضل از جمیع رعیت باشد ودلیل بر این مطلب آنست
که اکر امام افضل از رعیت نباشد یا مساوی باشند یا بعضی رعایا
واین باطل است زیرا که ترجیح احد متساویین بر دیکری جایز نیست یعنی
فاعل مختار دو چیز را که نسبت باو مساوی باشند احدهما را ترجیح نمید
هد بلکه باید وجه رجحانی از برای هر یک کدام بهم رسد تا او را ترجیح بدهد
واین معنی با وجود اینکه در کتب عقلیه بادله قاطعه ثابت شده است

امر یست در کمال وضوح که هر عاقلی بالبدیهه میداند و احتیاج بدلیل
ندارد و با همه رعایا یا با بعضی از ایشان افضل نخواهند بود و این هم
باطل است زیرا که عقل حکم میکند بقبح ترجیح مرجوح و ازین جهة جمیع
عقلا متفق اند بر بطلان ترجیح مرجوح و بادله قاطعه این معنی را ثابت
کرده اند با وجود اینکه بدیهی است و احتیاج بدلیل ندارد و حال
اینکه تقدیم غیر افضل مخالف صریح قرآنست هم چنانکه جناب الهی
میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بحق سزاوار
تر است که پیروی کرده شود یا کسی که خود هم هدایت نمی شود تا اینکه
دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمیفهمید و چگونه
حکم میکنید و در جای دیگر میفرماید که هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی اند جما
عتی که میدانند این است و جز این نیست که متذکر میشوند صاحبان
عقلها پس ثابت شد که امام افضل از جمیع رعیت باشد فصل پنجم
در اثبات اینکه امام باید منصوص از جانب خدا و رسول باشد و
تعیین او در دست مردم نیست بلکه باید خدا و رسول او را تعیین کنند
و بر این مطلب دلیل بسیار است لیکن ما بچند دلیل اکتفا میکنیم اول

۲۳ اینکه دانستی که در عصمت امام شرط است و شکی نیست که امریست مخفی که
مردم نمیتوانند بر او مطلع شوند پس باید تعیین او در دست کسی
باشد که اطلاع بر امور مخفیه و علم باشیا باطنه داشته باشد و این
معنی منحصر است در خدا و رسول دویم اینکه هرگاه نصب امام
در دست مردم باشد عزل او در دست ایشان هم خواهد بود پس
لازم می آید که هر وقت خلاف توقع مردم از امام بعمل بیاید قدرت
داشته باشند و او را عزل کنند و این معنی مخالف رتبه امامست سیم
اینکه هر که تامل کند در طریقت و سیرت حضرت فخر النبیین
صلی الله علیه و آله یقین میکند که محالست که او از دنیا ر
حلت کند و تعیین خلیفه نکند و چگونه این میتواند شد و حال
اینکه پیغمبری که رافت و خیرخواهی او نسبت بامت بنحوی باشد که
جمیع کلیات و جزئیات از برای ایشان بنا کند حتی اینکه امور
متعلقه به بیت الخلا حتی ارمی حدث چگونه نصب خلیفه از برای
ایشان میکند و حال اینکه او از اهم مطالب و مقاصد است و هیچ امری
از برای انتظام امور ایشان اصلح از او نیست چهارم اینکه دانستی که شیعه
و سنی هر دو متفق اند که امامت عبارتست از ریاست عامه مسلمانان
در امور دین و دنیای ایشان بر سبیل نیابت خلیفه از جانب پیغمبر و شکی

ت که خلیفه بودن شخصی از برای دیگری وقتی است که آن دیگری آن شخص
خلیفه کند و هرگاه دیگران او را خلیفه کنند صادق نخواهد
ن خلیفه آن شخص است پس خلیفه پیغمبر وقتی خلیفه او خواهد بود که پیغمبر
را خلیفه کند و هرگاه امت او را خلیفه کند صادق نیاید که او خلیفه
ز امت و این معنی را ابو قحافه پدر ابوبکر برخورد هم چنانکه مشهور
در وقتی که ابوبکر را خلیفه کردند نامه به پدر خود نوشت باین
ضمون که این نامه ایست از خلیفه رسول الله بسوی ابی قحافه اما بعد
رستی که مردم بخلافت من رضا شدند پس من امروز خلیفه خدایم
تو بسوی من بیایی از برای تو خوب خواهد بود پس ابو قحافه نامه
که خواند برسولی که نامه را برده بود گفت چه منع کرد مردم را از
لافت علی رسول گفت علی کم سن بود و بسیاری از بزرگان قریش
کشته بود و ابابکر اسن از علی بود باین جهت او را خلیفه کردند
قحافه گفت که امر خلافت و امامت بسن است من در سن بزرگترم
بگویم پس من سزاوارترم بدرستی که ظلم بر علی کرده اند و حق او
ب کرده اند در حضور ما پیغمبر با علی بیعت و ما را امر کرد که با او
بکنیم پس ابو قحافه جواب نامه ابوبکر را نوشت باین مضمون که
بمن رسید و یافتم آن نامه را نامه مردی احمق بعضی از آن نقیض

بعض

بعضی دیگر هست یکبار میگوئی من خلیفه خدایم و یکبار میگوئی خلیفه
رسولم و یکبار میگوئی مردم بمن راضی شده اند پس او را ازان قول
منع کرد فصل ششم در اثبات اینکه جناب مستطاب امیر المؤمنین و امام
المسلمین علی ابن ابیطالب و علی اولاده طاهرین وصی و خلیفه بلافصل
حضرت ختم النبیین است بدان ایها الطالب سعادت دارین که بادله قا
طعه و براهین ساطعه معلوم شد که در خلیفه پیغمبر عصمت و افضلیت و
منصوص بودن از جانب خدا و رسول شرط است و این هر سه شرط در علی
ابن ابیطالب موجود است و در غیر آن موجود نیست و مع ذلک از آن
حضرت معجزات و کرامات و خوارق عادات صادر شده است که از
غیر نبی و امام نمیتواند شد و با وجود اینها غیر آنحضرت که عبارت از
خلفای ثلث باشند اموری چند از ایشان سر زده است که مخالف رتبه
امامت و خلافت است لهذا ما در این فصل باین پنج طریق اثبات میکنیم
که امامت منحصر بآن حضرت است هر چند بیک طریق هم کافیست لیکن
هر پنج طریق را ذکر میکنیم تا بر طالبان هدایت معلوم شود که این امر
قابل تشکیک نیست و انکار منکرین را غیر از تعصب وعناد و
تقلید اصلا دلیلی نیست اما طریق عصمت آنکه عصمت میگوئیم احدی از
عقلا و ارباب فهم شبه در عصمت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه

رد بچند وجه وجه اول اینکه دانستی که در امام عصمت شرط
است و بعد از سید امر امامت دایر است میان علی و عباس
ابوبکر نکرده است و همه فرق متفق اند بر عدم عصمت عباس
و بکر پس عصمت منحصر در آن حضرت خواهد بود دویم اینکه اعدا
دشمنان آنحضرت در غایت کثرت و عداوت ایشان نسبت بآن عالیشان
نهایت شدت بود و دایم در معایب آنحضرت و همیشه در تجسس
مثالب بودند و اظهار عیوب او و کمال جد و اهتمام داشتند و
با آن هیچ صفت ناخوشی از آن حضرت ذکر نکرده اند بلکه دو
دشمنان او هم متفق اند که هرگز آنحضرت خطائی در علم و عمل
و شکی نیست که این معنی نتواند شد مگر اینکه ملکه عصمت حاصل
بود سیم از ادله عصمت آیه تطهیر است که باتفاق عامه و خاصه در شان
ایشان آل عبا صلوات الله علیهم نازل شده و آیه تطهیر مبارک این است
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی
نیست و جز این نیست که اراده دارد خدا که ببرد از شما ای اهلبیت
هر رجسی ظاهری و باطنی را و پاکیزه کرداند شما را پاکیزه کردن کامل
و الف لامی که در رجس است یا از برای جنس است یا استغراق و در
هر دو تا افاده عموم میکند پس شامل رجس ظاهری و باطنی خواهد

بود و رجس عبارت است از قذارت و چرکینی پس بمقتضای آیه
که ایشان از هر قذارت ظاهری و باطنی پاک خواهند بود و
قذارت باطنی نیست مگر معصیت و علمای فریقین بطرق متعدده ذکر
کرده اند که نزول این آیه اختصاص به پنج تن آل عبا دارد و احتیاج
بذکر طرق شیعه نیست لیکن دو طریق از کتب اهل سنت نقل میکنیم
از برای اتمام حجت از انجمله بخاری و مسلم که از اعاظم علمای اهل
سنت اند هر یک در صحیح خود از عایشه روایت کرده اند که عایشه
گفت روزی در وقت صبح پیغمبر بیرون و عبائی که از موی سیاه بود
بر دوش مبارک آن حضرت بود ناگاه امام حسن ع داخل شد پس حضرت
رسول او را داخل عبا کرد بعد از آن حضرت امام حسین داخل شد حضرت
رسول او را هم در عبا کرد بعد از آن حضرت فاطمه آمد او را هم داخل عبا
پس حضرت امیر داخل شد حضرت او را هم داخل نمود و بعد از آن حضرت
آیه که تطهیر را بر ایشان خواند و از آن جمله ثعلبی که از رؤسای
اهل سنت از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت پیغمبر
فرمود که این آیه در شان پنج نفر نازل شده است در شان من و علی
و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله احمد حنبل از ام
روایت کرده است که ام سلمه گفت که حضرت رسول فرمودند که

شوهر خود و پسران خود را پس حضرت امیر المؤمنین با حسنین صلوات
الله علیهما آمدند و برمه آوردند که در آن برمه حریر بود پس حضرت
رسول فرمودند بفاطمه که بخوان شوهر و پسران خود را پس حضرت
امیر المؤمنین با حسنین صلوات الله علیهم اجمعین آمدند و نشستند و از آن
حریر میخوردند پس آیه تطهیر نازل شد بعد از آن حضرت پیغمبر نازل شد
ایشان را داخل در عبای خود کرده و دستهای مبارک خود را بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و خاصان منند پس زایل کن
از ایشان هر رجسی را و پاک کردان ایشان را ام سلمه میگوید من سر خود را
داخل آن حجره کردم و عرض کردم یا رسول الله من هم با شما خواهم بود
یعنی داخل در اهلبیت خواهم بود یعنی داخل در اهلبیت خواهم بود و حضرت
دو مرتبه فرمودند امر تو بخیر است اما طریق افضلیت علی ابن ابیطالب
از آن ظاهرتر و واضحتر است که محتاج بدلیل و بیانی باشد و اشرفیت
اسد الله الغالب از آن باهرتر و لایحتر است که افتقار به تنبیه و برهانی
داشته باشد دشمنان و از راه و دشمنان او از راه بغض و کینه سعی تمام
در اخفاء فضایل او داشته باشد و دوستان او از روی خوف و تقیه
جد و اهتمام در عدم اظهار محاسن او نمودند با وجود این مناقب و مآثر او
وجمیع خافقین را فرو گرفته و محامد و مفاخر او کل ثقلین را احاطه نمو

است کتب و اساطیر مخالف و موافق بتعداد کمالات و کرامات او
[illegible] و زبر و طوامیر مبطل و محق باحصاء معجزات و خوارق عادات
[illegible] کدام کتابی است که مزین بلالی مدایح و فضایل او نیست و
[illegible] که موشح بجواهر مکارم و فواضل او نه مصنفی را تدبیر این
[illegible] بذکر صفات جمیله او نباشد و مؤلفی را برنخورده ایم که منطوی
[illegible] خصال پسندیده او نبود و ابن ابی الحدید که از اکابر اهل سنه گفته
[illegible] که فضایل آنجناب بحدیست که متعرض ذکر و بیان او کردید
[illegible] است چگوییم در شأن کسی که دشمنانش اعتراف و اقرار بفضایل
[illegible] نموده اند و خصمان او نتوانستند نمود بنی امیه با وجود اینکه شرق و غرب
[illegible] را مالک شدند و غایت سعی در اطفاء نور او کردند و احادیث
[illegible] در اظهار عیب و بدیها وضع کردند و در منابر لعن بر آنحضرت ک
[illegible] و شیعیان و محبان او را بعضی را قتل و غارت و برخی را حبس
[illegible] حتی حرام کردند بر مردم که نام او را بر زبان جاری کنند و هرچند
[illegible] این امر سعی بیشتر کردند نام او بیشتر بلند شد و فضایل او بیشتر منتشر کردید
[illegible] قدر او رفیعتر شد مانند مشک که هرچند او را مخفی کنی بویش مخفی
[illegible] مثل آفتاب که بکف دست پنهان نمیشود و مثل روز روشن که اگر
[illegible] کور باشد که او را نه بیند چندین چشم دیگر او را مشاهده میکند

و باز ابن ابی الحدید در جواب بعضی از اهل سنت که طعن بر حضرت زده آ
که او بسیار تعریف خود را کرده است گفته است که اتفاق همه فصحاست
که آنحضرت افصح جمیع فصحا و بلغاء عالم بوده است و هرگاه آنحضرت با آن فصا
حت و جمیع فصحای عالم جمع شوند قدرت ندارند که عشری از اعشار فضایل
او را بیان کنند و اهل سنت هم اکراه از افضلیت حضرت امیر المؤمنین ع ابا ...
ندارند و میگویند که آنحضرت در کمالات نفسانیه و جسمانیه و سایر امور
افضل بود از جمیع صحابه لیکن بعضی میگویند خلفای ثلاث افضل اند از علی صلوات
الله علیه بمعنی دیگر و این معنی آنست که ثواب ایشان بیشتر از ثواب حضرت امیر المؤ
منین علی است و نمیدانم که این معنی از کجا بایشان رسیده است و دلیل ایشان
بر این مطلب چیست با وجود اینکه زیادتی ثواب بقدر زیادتی علم و عمل میباشد
و بالجمله بعد از تتبع معلوم میشود که فضیلت آنحضرت در نزد شیعه و سنی هر
دو با اهل سنت در فضیلت آن حضرت ذکر کرده اند ذکر میکنیم بعد از آن بعدد
هر یک از فضایل را تفصیل ذکر میکنیم و میرسانیم که آنحضرت در هر یک افضل
و مرشد جمیع ارباب آن فضایل بود و چون بنای این رساله بر اختصار است
ما بچند حدیثی اکتفا میکنیم و کسی را یاری آن نیست که تواند احصای همه فضایل
و همه کمالات آنحضرت را بکند زیرا که علمای فریقین در فضایل و مصنفات
پرداخته اند و مؤلفات ساخته اند و مع ذلک و عشری از اعشار ندانسته اند

[نقل] کرده اند و همین اهل تعصب هیچ چیز را در کتاب خود بیشتر از
[فض]ایل آن حضرت نقل نکرده اند اول خوارزمی که از بزرگان اهل سنت
است روایت کرده است که حضرت رسول فرمودند که بدرستی که
[خد]ای من علی را اینقدر فضایل جناب الهی عطا کرده است که نمیتوانم
[شمرد] نمود پس هر که ذکر کند فضیلتی از او را و اقرار باو داشته باشد
[خدا] گناهان او را می آمرزد کسی که فضیلتی از او را بنویسد تا اثر آن نوشته
[باقی] باشد خدا گناهان او را می آمرزد و کسی که نظر کند به فضیلتی
[از ف]ضایل آنحضرت خدا تعالی می آمرزد گناهانی که آن شخص از نظر
[مرتکب] شده است و بعد از آن حضرت فرمودند که نظر کردن بروی
[علی عب]ادت است و قبول نمیکند خدا ایمان کسی را مگر بدوستی علی و بیزا
[ری ج]ستن از دشمنان او و ایضا باز خوارزمی روایت کرده که حضرت
[ف]رمودند که اگر همه درختان قلم شوند و همه دریاها مرکب و همه
[جنی]ان حساب کننده شوند و همه افراد انسان نویسنده شوند قدرت
[بر احصا]ی فضایل علی ندارند دویم ابن مغازلی از اعاظم و اکابر سنیان است
در کتاب مناقب خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وقت
[رحلت] جناب پیغمبر بیمار شد حضرت فاطمه علیهم السلام بعیادت او رفتند
[حض]رت رسول بسیار ضعف و نقاهت داشتند پس حضرت فاطمه

که پدر خود را بحالت مشاهده نمود شروع در گریه کرد حضرت فرمود
که ای فاطمه بدرستی که خدای تعالی نظر کرد باهل زمین و پدر ترا از جمیع اهل
زمین برگزید و او را پیغمبر کرد و در مرتبه دویم نظر کرد باهل زمین برگزید
او را پیغمبر کرد پس وحی کرد بمن که ترا باو تزویج کنم و او را وصی خود کنم
ای فاطمه آیا نمیدانی که بسبب کرامت تو در نزد خدا ترا بکسی تزویج نمود
که بزرگترین مردم است از جهت علم و حلم و ایمان سیم احمد حنبل در مسند
خود کنم ای فاطمه آیا نمیدانی که بسبب کرامت تو در نزد خدا ترا بکسی تزویج
نمود که بزرگترین مردم است خود در کتاب فضایل الصحابه و ابراهیم حافظ
در کتاب خلیفة الاولیاء نقل کرده اند که حضرت رسول علی را بن ابی طالب یعسوب
المؤمنین مینمودند و یعسوب پادشاه زنبور است و مراد این است که پادشاه
و پیشوای مؤمنان است چهارم آنست که عامه و خاصه نقل کرده اند
که حضرت رسول روزی بحضرت امیر فرمودند که اگر خوف آن نبود آنکه
امت من در حق تو بگویند آنچه را در نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه
میگفتم در شان تو چیزی که بعد از آن بهر گروهی که بگذری خاک قدم ترا بر
دارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند ولیکن بس است ترا که تو از
من و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو با من بمنزله هارونی نسبت
بموسی پنجم در کتاب جامع الاصول از صحیح ترمذی که از کتابهای معتبر

... اینست از انس روایت کرده است که در وقتی که جناب پیغمبر در میان
اصحاب برادری قرار داد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت
حضرت رسول آمد و عرض کرد یا رسول الله در میان اصحاب خود برادری
... دادی و مرا با کسی برادر نکردی حضرت فرمودند یا علی تو برادر
... در دنیا و آخرت و ایشان کفو تو نیستند و شکی نیست که این حدیث
... است در افضلیت آنحضرت از جمیع صحابه و احادیث و ادله بر افضلیت
... و در کتب فریقین بیحد و حصر است و چون این رساله در غایت اختصار
... بهمین قدر اکتفا کردیم اما تفصیل آنکه آن حضرت در هر یک از آنچه
... برهان صادق می آید اشرف از جمیع امت بوده و در همه فضایل مرشد
... اینست که مراد از فضل هر صفتی است که صاحبان آن صفت
... مردم مستوجب مدح و در نزد خدا مستوجب ثواب باشد و این صفات
... خلق است که متعلق بذات شخص است یا صفات خارجه است
... داخل بر دو قسم است اول صفات نفسانیه اند که متعلق بنفس
... چون نفس دو قوت است یکی قوت فکریه و نظری که اشیا را ادراک
... میکند و یکی قوت عملی که بآن کسب اخلاق حسنه و ترک اخلاق
... ذمیمه میکند لهذا صفات نفسانیه بر دو قسم است صفاتی که متعلق اند
... نظری چون علم و ادراک و صفاتی که متعلق اند بقوه عملی چون شجاعت

وسخاوت وتوکل واعتماد وغیرها قسم دوم از صفات داخله جسمانیه است
که متعلق است بجسم است چون عبادت وقوت وسایر اوصاف وصفات خا
رجه که داخل بنفس وجسم ندارند بر دو قسم است یا باعتبار نسبت است
یا باعتبار سبب است این حصر اقسام صفاتی است که در انسان میباشد
وموجب فضیلت میباشد واز جمیع این صفات این رتبه موجودات بعد
از فخر کاینات اشرف وافضل بود از همه بر آیات تفصیل این مقال وتبیین
این اجمال آنکه اما صفتی که متعلق است بقوت نظریه نفس اعنی صفت
علم احدی از ارباب فهم وبصیرت شبهه ندارد که علوم جمیع علما رشحه
از رشحات بحار فضل اوست ودانش همه فضلا قطره از قطرات سحایب
دانش اوست وهمه علوم منسوب بان حضرتست وارباب همه علمی بسبب
انتساب ایشان بان حضرت مفاخرت میکنند هم چنانکه فخر رازی
که از جمله متعصبین اهل سنتست اعتراف باینمعنی کرده است اما علم
تفسیر شکی نیست که رئیس ابن عباس است واو شاگرد آنحضرت بود وجمیع
اهل سنت باین معترفند واز ابن عباس پرسیدند که نسبت علم تو با علم
پسر عمت چگونه است مثل نسبت قطره بدریا وگفت آن حضرت یکشب از اول
شب تا آخر شب تفسیر بای بسم الله از برای من کرده وتمام نشد واما علم قرا
ءت انتسابش بآنحضرت ظاهر وروشن است زیرا که اعظم قراء عاصم است

وابو عمرو وایشان شاگردان آنحضرت بودند واما علم انحضرت ونحو
انتسابش بآنحضرت اظهار آنست که محتاج به بیان باشد زیرا که حضرت
علیه السلام قواعد آن علم را با ابا الاسود دئلی تعلیم نموده واو را امر
کرد که این علم را تدوین کند واما علم فقه واحادیث ومسائل شرایع واحکام
معلوم است که باتفاق مسلمین پنج مذهب است اول مذهب جعفری
صلوات الله علیه وانتساب آن بآن حضرت ظاهر است دوم مذهب
حنفی وواضع این مذهب بو حنیفه است واو شاگرد حضرت صادق صلوات
الله علیه بوده وانتساب علوم حضرت صادق صلوات الله علیه بحضرت
امیر صلوات الله علیه ظاهر است سیم مذهب مالکی وواضع این مذهب
مالک است واو شاگرد ربیعة الرای شاگرد عکرمه بود وعکرمه شاگرد
ابن عباس بود وابن عباس شاگرد آنحضرت بود چهارم مذهب شافعی
وشافعی که مذهب است شاگرد مالک بود وانتساب مالک بآنحضرت معلوم
شد پنجم مذهب حنبلی است واحمد حنبل که واضع این مذهب است شاگرد
شافعی بود وانتساب شافعی بآنحضرت معلوم شد پس معلوم شد که همه فقها
ومحدثین منسوب بآنحضرتند وآنچه دلالت میکند که آنحضرت در علم شرا
یع واحکام افضل جمیع امام بود حدیثی است که عامه که خاصه روایت
کرده‌اند که پیغمبر فرموده‌اند که علی اقضاکم یعنی علی در حکم کردن بهتر از همه شما

و شکی نیست که کسی در احکام شرعیه و بالاتر از همه کس باشد باید در علم فروع
و اصول شرعیه بالاتر از همه باشد و مؤید این معنی است که بطریق شیعه و سنی
رسیده است که حضرت امیر صلوات الله علیه فرموده اند که اگر من متمکن شوم
هر اینه حکم خواهد کرد میان اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل با
نجیل ایشان و میان زبور بزبور ایشان و میان اهل قرآن بقرآن ایشان و
قسم که آیه نازل نشده است که در بیابان یا در صحرا یا در هواری یا در کوهسار یا در
زمین یا در آسمان یا در شب یا در روز مگر اینکه من میدانم که در شان که نازل
و از برای چه امری نازل شد اما علم کلام ظاهر است که جمیع آنچه متکلمین در کتب
خود ذکر کرده اند ماخوذ از کلمات آنحضرت و اولاد طاهرین اوست و کسی که ا
تتبع داشته باشد این معنی برو ظاهر است و مع ذالك متکلمین معتزله هم
منسوبند بمشایخ ایشان که حسن بصری و واصل ابن عطا باشند و حسن
شاگرد آنحضرت بود و واصل ابن عطا شاگرد ابو علی جبائی بود و او شاگرد ابو
هاشم بود و او شاگرد عبد الله محمد بن حنفیه بود و او شاگرد پدرش بود و او
شاگرد پدر خود امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و اما متکلمین اشاعره
ایشان شیخ ابو الحسن اشعری بود و او شاگرد ابو علی جبائی بود و انتساب او
معلوم شد و اما متکلمین خوارج منسوبند بمشایخ خود و مشایخ ایشان هم شا
گرد آنحضرت بودند و اکثر جمهور دو آنحضرت شدند و اما انتساب متکلمین

امامیه و زیدیه و سایر فرق شیعه با آنحضرت ظاهر است و اما علم تصوف
و سلوك شبهه نیست که جمیع صوفیه و ارباب عرفان بدین نسبت مفاخرت
میکنند بلکه اعظم مفاخرت ایشان این است و خرقه خود را بآن حضرت میرسانند
همچنانکه از کلمات رؤسای ایشان مانند شبلی و بایزید بسطامی و معروف
کرخی و جنید بغدادی و غیرهم ظاهر است و جمعی از اعاظم ایشان خدمه ا
ستانه اولاد طاهرین آنحضرت بوده اند همچنانکه بایزید بسطامی سقای حضرت
صادق بوده است و معروف کرخی دربان حضرت امام رضا بوده است و
شارح مواقف میگوید در بانی بصحت پیوسته است و اما سقائی بایزید یقینا
معلوم نیست و اما علم حکمت و معرفت حقایق اشیا شکی نیست که رتبه آنحضرت
در علم حکمت بالاتر از آن است که احدی از حکمای اوایل و اواخر توانند غاشیه
او را بر دوش کشیدن زیرا که حکمت عبارتست از معرفت حقایق اشیا بقدر طاقت
بشریت و اعظم فنون حکمت الهی است که مشتمل است بر معرفت الهی و مبدء و معاد
اسرار قضا و قدر و نبوات و غیرها و آنچه از امور مذکوره و سایر معارف در کلمات
و خطبات و الاحاجاه رسیده است عشری از اعشار آن در کلام احدی از حکمای
اولی البراعه و اندکی از بسیار آن در کتب هیچ یك از عرفاء و اساطین حکمت و
فلسفه نیست و ایضا غایت قوت بشریت و نهایت طاقت انسانیه در تکمیل قوت
نظریه که عبارتست از حکمت است بر صاحب آن همه حقایق اشیا را بالفعل علم

داشته باشد بنحوی که گویا انها را مشاهده میکنند وهیچ یك از ذهن غائب نشود واین معنی از برای آن حضرت ثابت بود اول جناب پیغمبر در شان او فرمودند که تو میشنوی آنچه را من میشنوم ومی بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی وشکی نیست که پیغمبر همه اشیا بنحو مشاهده علم داشت پس آنحضرت هم باین نحو علم خواهد داشت دویم اینکه آنحضرت خود فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده از میان برداشته شود یقین من هیچ زیاد نمیشود اشیا را بنحوی که هستند مشاهده میکنم وعلم بانها دارم واحدی از اوصیا مقربین وهیچ یك از اولیاء موحدین به نزدیکی این مرتبه نرسیده اند واین معنی دم نزدند واما علم بحروب واسلحه همه طایفه کیفیت حرب خود را باو منسوب میدانند وقایلند که او از همه اعلم بود واین معنی ظاهر است بر هر که تتبع از حروف داشته باشد واما علم بسیاست بلاد وحکومت وتدبیر ورای شکی نیست که رای وتدبیر او از جمیع بهتر بود ودشمنان او که میگفتند علی در حکومت وسیاست وقوفی ندارد باعتبار این بود که آنحضرت خلاف شرعی نمی نمودند ودر نزد دشمنان حکومت ورای وتدبیر صایب آن بود که خلاف شرع هم بعمل بیاید همچنانکه آنحضرت خود را در نهج البلاغه این معنی را میفرمایند پس ظاهر شد بحمد الله که سلسله همه کمالات ورشته جمیع معقولات

ومنقولات باو منتهی میشود همچنانکه ابن ابی الحدید گفته است که هر که بهره از فضیلتی از او داشته وهر که نصیبی از مکرمتی یافته از او یافته هر که لوای معرفتی برافراشته از بیان او برافراشته هر که مبدء ومعاد را شناخته هر که چراغی از عرفان روشن نموده از مشعل معارف او روشن نموده منبع همه فضایل وکمالات او بوده وگوی سبقت از مبارس فنون معارف او ربوده تا اینجا تمام شد کلام ابن ابی الحدید وآنچه بر اینمعنی دلالت میکند حدیثی است که ابو المؤید خوارزمی که از بزرگان علمای اهل سنت است ودر کتاب مناقب از سلمان فارس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول فرمودند که دانا ترین امت من علی ابن ابیطالب است و باز در همان کتاب وحافظ ابو نعیم ودر کتاب حلیه از پیغمبر صلی الله علیه وآله کرده اند که آنحضرت فرمودند که حکمت ده جزء است نه جزء انرا علی دارد ویك جزء دیگر در میان مردم قسمت شده است ایست رتبه فضل علی ومرتبه او در قضیت واین است مرتبه پیشوای طایفه ناجیه در معرفت میکردند که این کشته اسد الله است همچنانکه خواهر عمرو ابن عبدود بعد از کشته شدن او شعری چند در تعزیه او گفته است که مضمون بعضی از اشعار این است که اگر قاتل عمرو غیر از علی میبود هر اینه تا حیات داشتم بر او میگریستم اما چون کشنده او کسی است که پدر او پادشاه وخود شیر بیشه است

ونگانه ایست در شجاعت و بی نظیر است و ذکر امثال هذا مرا عار و
ننگی نیست وهرکس از شجاعان عرب لحظه در پیش او حرب در نگ کرده
بود و بعد از ان ما دام الحیوة در میان شجاعان افتخار میکرده
دویم سخاوت است واحدی را شبهه نیست که ازان حضرت
از جمیع اسخیا و کریمتر از همه کریمان بود و هرگز سائلی را از خود
نکرد وهرگز چیزی نیافت که تصدق نکند و با اهل بیت خود روزها
روزه میگرفتند وشبها گرسنگی میخوردند وانچه بدست ایشان می
افتاد بفقرا ومساکین تصدق مینمودند وازین جهة چندین ایه در
عالیشان نزول نموده هرچند انمقالبه اهل ایمان اعتراف نموده اند و خود
بمزدوری میداشتند و اجرت را در راه خدا صرف نموده اند حتی [illegible]
هزار بنده از اجرت مزدوری خود ازاد نموده اند و شیخ محی الدین اعرابی
در فتوحات خود نقل کرده است که بصحت پیوسته است که انگشتری
که انحضرت در نماز تصدق نمودند قیمت ان مساوی خراج شام بود
شام مشتمل خلوار نقره و چهار صد خروار طلا بود و معاویه اسکنه الله فی
الهاویه باشدت عناد او در خصوص سخاوت انحضرت گفت که او
ک [illegible]
ان اموال [illegible]

پر از طلا و یک خانه پر از کاه داشته باشد هر دو در نزد او مساویست و خانه
طلا را پیش از خانه کاه تصدق میکند تا هیچ چیز از و باقی نماند سیم فصا
حت است وافصح بودن او از جمیع فصحاء عالم و بلغا بنی ادم ازان ظاهرتر است
که احتیاج بدلیل داشته باشد همه فصحا متفق اند که کلام او فوق کلام
مخلوق وتحت کلام خالق است وکسی که بهره از فصاحت داشته باشد و
در کتاب نهج البلاغه که از کلام انحضرت است تامل کند این معنی بر و ظاهر
میشود وافصح بودن ان حضرت در نزد اهل سنت مسلم است چهارم
حسن خلق است وانحضرت با وجود نهایت شجاعت وصولت در کمال
حسن خلق و شگفته روی بودن بحدی که حسن خلق و ضرب المثل بود
در میان مردم ودشمنان انحضرت انرا حمل بر عیب نموده بودند ومیگفتند
علی بسیار خوش طبعی میکند معویه اسکنه الله فی الهاویه از صعصعه بن
صوحان پرسید که صفات علی از برای من بیان کن او در جواب گفت
که در میان ما مانند ما میبود مثل یکی از ما میبود با ما می نشست و با ما چیز میخورد
و با ما می گفت و از ما می شنید هر وقت که او را میخواندیم اجابت میکرد
و در نهایت کمال تواضع وفروتنی و در کمال شگفتگی وشکستگی با ما
سلوک میکرد وبا وجود اینها در نهایت تمام از و میترسیدیم مانند اسیری
دست بسته از کسی که شمشیر برهنه در دست داشته و خواهد که او را

بزند پنجم تواضع و فروتنی آنحضرت باشتهار است که احدی را تشکیك
نشده باشد زیراکه بکافهٔ خلایق در کمال تواضع و رؤفت و غایت فروتنی
و عطوفت سلوك مینمودند و دایم با فقراء و مساکین مصاحب و با ایشان
نشست میکردند و میفرمودند انا مسکین جالس مسکینا یعنی من مسکینم
که با مسکین نشستهام ششم حلم و عفو است و این ظاهر است از سلوك آن
آنحضرت با دشمنان خود نمود زیرا که معامله او با ابن ملجم ملعون ظاهر
و روشن است و سعید ابن عاص و مروان ابن الحکم و عبد الله ابن زبیر که
در جنك جمل بر ایشان غالب شد و همه را اسیر کرد و هیچ تلافی از ایشان نکرد
و همه رها کرد و با وجود اینکه عبد الله زبیر آن حضرت دشنام داده
و او را بلفظ لئیم و احمق خطاب نموده بود و همچنین معامله او با سایر دشمنان
چنین بوده است همچنانکه در کتب تواریخ دلیر مسطور است هفتم زهد
و رغبت و زهد آنحضرت و اعراض او از لذات دنیا بالکلیه امریست متو
ترمیان جمیع فرق و همه علما اهل سنت به این معنی اعتراف نموده اند
علی قوشچی در شرح تجرید میگوید اعراض آن حضرت از لذات دنیویه بحد
تواتر رسیده است با وجود آنکه کمال قدرت بر جمیع لذات دنیویه داشت
و مکرر دنیا را خطاب میفرمودند که ای دنیا دور شو از من آیا بمن متعرض
شدهٔ که مرا بدام فریب خود ... و هرگز شوق کردهٔ که مرا فریفته لذات

خود که

سهات هیهات در راست این معنی هنوز نزدیك نشده است نوقت که
ترا فریب دهی برو دیگری را مغرور خود کن که مرا بتو حاجتی نیست بدرستی
که من ترا سه طلقه ثلثه نمودم که رجوعی از برای تو نیست ای دنیا عیش تو
کوتاهست و قدر و منزلت تو کم است و امید تو اندکست و بعد از آن میفرموده
از یکی توشه و دوری راه و بزرگی مقصد و ناهمواری خوابگاه فریقین
در کتاب خود نقل کرده اند که مکرر آنحضرت میفرمودند که دنیای شما
نزد من خوارتر است از استخوان خوکی که در دست صاحب جذامی باشد
... فلان ذهّاد در حدّی بود که هرگز از طعام سیر نخوردی و میفرمود
که آیا من سیر بخورم و حال اینکه در حوالی حجاز شکمهای گرسنه سیر نخورد
... نم و با وجود این چگونه مسمی باسم امیر المؤمنین باشم و همیشه ریزه
های نان جو که نخورد شده بود میخوردند و نان خورش کم میخوردند
و اگر میخوردند منحصر بود بنمك یا سرکه و اگر از آن ترقی میکردند نان
خورش ایشان سبزی بود و بسیار کم در بعضی اوقات شیر شتر ... مینمودند
و گوشت را بسیار کم اکل میفرمودند که شکمهای خود را مقبرهٔ حیوانات میکنند
... و سنی نقل کرده اند که آنحضرت انبانی داشتند که ریزه های
نان جو خشك شده در آن بود که همیشه از آن تناول مینمودند و سر انبان
را مهر کرده بودند که مبادا ... ... از راه اشفاق آنرا

بپوشیدن موزوج نمایند ان حضرت در غایت درشتی بود و همیشه جامهٔ
او کهنه میبود و مشتمل بر پینه بسیار میبود و گاهی جامهٔ خود را بلیف خرما
پینه میکرد و گاهی ان را بر پوست کهنه پینه مینمود و اگر سفینی میا
رك در ا زمیبود از امی بر بید و یمی درخت و روزی بر منبر بر امد و جامهٔ
او که همه پینه بود پوشیده بود فرمودند فرمودند که این جامهٔ خود را
انقدر پینه کردم که از پینه کنندهٔ او شرم دارم و پینه کنندهٔ او گفت یا علی این
جامه را دور افکن هیچ صاحب الاغی راضی نمیشود که این را بالان الاغ خود
کند بعد زان فرمودند علی را با لذات دنیا چه کار است و چگونه خود را
راضی کنم به لذتی که فانی است و نعمتی که غیر باقی است و مخفی نیست که انتها
زاهد بجائی رسید که جمیع علایق دنیویه را از خود سلب کند و اشرف بر
ثبات چندین مراحل ترقی نموده بود و بمرتبه رسیده بود که از جمیع مودات
دنیویه و اخرویه را ختم کرده بود بلکه از خود هم غایب شده بود و غیر
از جناب الهی هیچ چیز دیگر منظور نظر او نبود هم چنانکه بتواتر رسیده
است اکر در مناجات گفت که خداوندا عبادت ترا از راه خوف از
عقاب تو یا از برای شوق به ثواب تو نمیکنم بلکه ترا مستحق عبادت ساخته
ام و باین جهة لوای طاعت و بندگی تو افراخته ام و این غایت رتبه امکا
نیست و احدی از مجملهٔ صلحا و اولیا قدم باین وادی ننهاده اند و دم

از این مطلب نزده اند هشتم صبر است و صبر انحضرت در مرتبهٔ بود که
از جمله مصایب و محن و بلایا و فتن باو رسید و مع ذالك صبر نمود و
هرگز خلاف شکری از و سر نزد اتش بر در خانهٔ او افروختند و در
در خانهٔ او که محیط وحی الهی بود سوختند و در را بر شکم سیدهٔ زنان
عالمیان زدند و طفل او را سقط نمودند تا زیانه بر کتف مبارك او زدند
ریسمان بگردن مبارك ان شیر خدا افکندند و او را از خانه بیرون کشیدند
با وجود ان شجاعت و صلابت صبر نمودند و خلاف شکری عمل نیاوردند
نهم دهم توکل است و توکل ان حضرت از ان بالاتر بود که احدی او را
اند وصف نمود زیرا که معلوم است که کسی که همهٔ موجودات را از خود
سلب کند و مستغرق لجهٔ انس الوهیت باشد بغیر از خدا هیچ چیز دیگر را
اعتماد نکند و مکرر میفرمودند که اگر جمیع عرب بر دشمنی من پشت بر پشت
دهند من هیچ باکی از ایشان ندارم اما صفات حمیده که متعلق بجسم
است عبادت و طاعت است و جهاد و امثال انها و شکی نیست که انحضرت
سید زمان بود و کثرت عبادت او ضرب المثل است و همیشه در روز روزه
میبود و شب بعبادت مشغول می بود و پیشانی نورانی از کثرت سجود
مانند کف پای شتر پینه کرده بود چنانکه اکثر علمای سنت در کتابهای
خود نقل کرده اند که در لیلة الهریر در میان دو صف سجاده از برای او

و

کشته بودند و او مشغول عبادت بود و نیز از جبرئیل روایت آمد
و با وجود این در کمال خضوع و خشوع متوجه عبادت بود در آن شب
باتصال تکبیرات آن حضرت شنیده شد که بهر تکبیری تکبیری در رکعت تا
فلک کرد و یک کافر کشت و بالجمله اخبار کثرت عبادت او بحدی نیست
که کسی از کفار یا منافقین تواند انکار نمود و طاعت او برای حضرت
رسول صلی الله علیه بحدی بود که جان خود را فدای او و در خوابگاه
او خوابید و خدای تعالی باو بر ملائکه فخر کرد و آیه در این باب نازل شده
هم چنانکه علمای اهل سنت باین معنی اعتراف کرده اند و اما کثرت جهاد
او احتیاج بذکر ندارد و هم چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که متعرض این
معنی شدن تحصیل حاصل است و اما صفات خارجیه که مستوجب مدحند
چند قسم است که حضرت جامع همه بود و سرآمد عالمیان بود اول نسب
عالی و شکی نیست که هرکه قرابت او برسول الله بیشتر باشد نسب او عا
لی تر و شریفتر است و آن حضرت از همه کس اقرب برسول الله بود زیرا که
پسر عم مادری و پدری آنحضرت بود و عباس اگرچه عم آنحضرت بود اما
برادر پدری عبدالله بود و مادر ایشان یکی نبوده است بخلاف ابوطالب
که برادر پدری و مادری عبدالله بوده است و شکی هم نیست که هیچ یک
از اقربای و اعمام پیغمبر صلی الله علیه مثل ابوطالب حمایت و کفالت او را نکرده اند و

تا ابوطالب

ابوطالب در حیات بود آن حضرت هجرت از مکه ننمود و خوف از دشمنان
نداشت و ابوطالب که از دنیا رحلت نمود محتاج بهجرت گشتند و ایضا علی
صلوات الله علیه هاشمی الطرفین است که پدر او ابوطالب بن عبدالمطلب
بن هاشم است و مادرش امنه بنت اسد بن هاشم دویم شرافت سببی است و شکی
نیست که قرابت سببی آن حضرت بحضرت رسول اولی از جمیع بود زیرا که شوهر
فاطمه بتول باشد البته در نزد پیغمبر افضل است از کسی که شوهر سایر دختران
آنحضرت باشد باعتبار اینکه فاطمه سیده زنان است هم چنانکه از طرف
ین از پیغمبر روایت شده است و محبوب ترین خلق الله بود در نزد پیغمبر
سیم از امور خارجه که موجب فضیلت است آنکه حضرت امیر صلوات الله
علیه زوج سبطین و پدر حسنین بود که آقایان جوانان بهشت بودند
و آنکه باتفاق شیعه و سنی پیغمبر ایشان را باین لقب خواند و کدام یک از
اصحاب را این فضیلت عظمی بوده چهارم اینکه محبت او واجب است زیرا
که او ذی القربی است و محبت ذی القربی واجب است هم چنانکه آیه مبا
رکه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی دلالت بر این معنی میکند و
معنی این آیه اینست که بگو ای احمد و محمد که من طلب نمیکنم از شما بعوض رسالت
اجری مگر دوستی خویشان خود را و دوستی آنحضرت بهتر از همه عبادات
است در جمیع قربات هم چنانکه بطرق متیقن رسیده است که دوستی علی حسنه

ایست که با وجود آن هیچ معصیتی ضرر نمیرساند و اخبار در باب وجوب محبت
او و بهتر بودن محبت او از همه طاعتی و عبادتی در کتب فریقین الی غیر النهایه
است و همچنین هم اخبار در خصوص اینکه آنحضرت محبوبترین خلایق
بود در نزد خدا و رسول در کتب شیعه و سنی بسیار است از انجمله خبر طایر
مشوی است که بطرق متعدده در کتب عامه و خاصه رسیده است و آن خبر
اینست که روزی مرغ بریان کرده را بهدیه از برای حضرت رسول آورده بودند
آنحضرت گفت خداوندا حاضر کن در پیش من محبوبترین مردم را در نزد
تو که من این مرغ را تناول نماید پس حضرت امیر داخل شد و با آن حضرت
آن مرغ را تناول نمودند و مخفی نیست که از جمله خواص آنحضرت که جمیع
فرق او را دوست دارند کفار و اعدا با وجود مخالفت در دین و
آیین کمال محبت بآن حضرت دارند پادشاهان بلاد کفر صورت او را
بر شمشیرها نقش میکردند این بود حصر صفات و تحصیل در جمیع صفات
کمالیه چه خارجیه و چه داخلیه و چه علمیه و عملیه از جمیع امت
افضل و اقدم بود پس غیری را بر و تقدیم نشاید خصوصا جماعتی که رتبه
ایشان از همه پستتر باشد و مرتبه ایشان از جمیع بیقدرتر باشد اما اثبات
امامت آنحضرت بطریق نص خفی آنانند که نصوصی دال بر امامت آنحضرت
چه از آیات قرآنی و چه از آیات نبویه موجوده در کتب شیعه و سنی جمیع با در

احدها آنچه است که پایان ندارد و از شیاع و تواتر گذشته و نص بر دو قسم
ـت یکی نص جلی و آن آنست که صریح بر مطلب باشد و دیگری نص خفی
آنست که محتاج بنوع استدلال باشد و صریح در مطلب نباشد و ما در
اینجا چند نص از نصوص جلیه و خفیه از آیات و اخبار اکتفا میکنیم و متعرض
ـوص بسیار نمیشویم زیرا که همین قدری که ما ذکر میکنیم از جهة طالبان
ـیت کافی است اما نصوص جلیه الحدیث الاول که احمد حنبل در مسند خود
کرده است که سلمان بحضرت رسول ص فرمود ای سلمان وصی و وارث من
کننده دین و بعمل آورنده وعده های من علی ابن ابیطالب است دویم در مناقب
ابن مغازلی شافعی و در کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی مذکور است
پیغمبر فرمودند که من و علی یک نور بودیم در نزد خدا تعالی چهارده هزار
سال پیش از ایجاد آدم پس چونکه آدم را خلق کرد این نور را در صلب او قرار
داد و همیشه در صلب یکی بود تا در صلب عبد المطلب جدا شد پس
من است نبوت و در علی است خلافت سیم حدیثی است که ام سلمه از حضرت
رسول روایت کرده است و ابن مردویه که از معاندین اهل سنت است
در کتاب مناقب خود ذکر کرده است و حدیث طولی دارد و آخر حدیث
آنست که پیغمبر فرمودند که خدا تعالی برگزیده است و من پیغمبر این امت و علی
وصی من است در میان عترت و اهل بیت من و الخ حدیث چهارم

که فریقین نقل کرده اند که حضرت پیغمبر فرمودند که علی امام شماست و خلیفهٔ
من است بعد از من بر شما پنجم حدیثی است که باز فریقین نقل کرده اند که حضرت
پیغمبر دست امیر را گرفت و فرمود که این خلیفهٔ من است در میان شما بعد از من
پس او را اطاعت کنید و قول او را بشنوید ششم حدیثی است که مشهور و معروفست
که پیغمبر فرمودند بعلی که تو خلیفهٔ منی بعد از من هفتم حدیثی است که پیغمبر فرمودند
که سلموا علیه بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید بعلی بامارت و امامت مؤمنان
و این حدیث در غایت شهرت و استفاضه است هشتم حدیثی است که ثعلبی
و دیگران از علما اهل سنت نقل کرده اند که حضرت رسول اولاد عبد المطلب را
در خانهٔ خود جمع کرد و ایشان را ضیافت کرد و فرمودند بایشان که کیست
از شما که قبول کند که وزیر من و ولی من و وصی من و خلیفهٔ من باشد
بعد از من همه قوم ساکت شدند و حضرت امیر علیه السلام گفت من حضرت
رسول این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود و در هر مرتبه این قوم ساکت
بودند و حضرت امیر جواب میداد که من پس حضرت امیر فرمودند که
توئی برادر و وزیر و خلیفه و ولی و وارث و وصی من نهم حدیثی است که
پیغمبر بعمار فرمودند که یا عمار اگر به بینی که علی براهی برود و همه مردم
براهی دیگر پس تو از آن راه برو که علی میرود بدرستی که او ترا از هدایت براهی
نخواهد افکند ترا از حق و هدایت بیرون نخواهد برد یا عمار الطاعة علی

الطاعة من است والطاعة من طاعة خداست دهم حدیثی است که خوارزمی
در کتاب مناقب خود آورده است که پیغمبر فرمودند که کسی بعد از من در
امر خلافت با علی منازعه کند پس کافر است و محاربه با خدا و رسول است
یازدهم حدیثی است که شیعه و سنی بطرق متعدد روایت کرده اند که پیغمبر فرمو
دند حق با علی است و علی با حق است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند دوازدهم حدیثی که علمای اهل سنت روایت کرده اند
که حضرت پیغمبر فرمودند که علی از من است و من از علی و هیچ کس ادای دین مرا
نمیرساند مگر من یا علی سیزدهم حدیثی که حافظ ابو نعیم که از فضلای اهل سنت
است در کتاب حلیه از انس روایت کرده اند که او گفت روزی پیغمبر بمن گفت
که آبی از برای من حاضر کن که وضو بسازم من آب حاضر کردم و آنحضرت
وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد و فرمود که اول کسی که بر تو داخل
میشود از این در امام متقیان و آقای مسلمانان و پادشاه مومنان و
پیشوای دست و پا سفیدان پس حضرت علی از آن در داخل شد چهاردهم
حدیثی است که مشهور است که پیغمبر فرمودند که علی پادشاه مؤمنان
است و کشندهٔ فاجران است و هر که یاری او کند خدا یاری کند او را و هر که
اهانت باو رساند خدا را اهانت رسانده و سه مرتبه فرمودند که آگاه
باشید که حق با علی است و مخفی نماند که نصوص جلیهٔ صریحه در کتب فریقین

از تواتر گذشته است و اکثر اهل سنت هم باین معنی معترفند و بعضی سخنان لغو
هم در مقابل میگویند و تعجب و غایت تعجب است که خود این نصوص را روایت
میکنند و مع ذلک قبول نمیکنند فخر رازی میگوید این نصوص در زمان
ما تاثیر نمیکند بلکه دلها منکوی شد و بزنگ تعصب و تقلید مبتلا
و این معنی در آن رسخ گردید و ملکه رویه از برای او حاصل شد د
هیچ چیز در او اثر نمیکند و ابن ابی الحدید بعد از آنکه آنحضرت را بر همه
ترجیح داده است و نصوص امامت و ذکر کرده است میگوید که شک نیست
که خلافت بعد از پیغمبر حق علی بود اما چون علی زهد بسیار داشت و
امور دنیویه بسیار اجتناب مینمودند و خود دست از و برداشت
را از ضلالت و جرئت گذاشت و تعجب است که از عاقل کلامی واهی
میزند و حال اینکه اکثر کلمات آنحضرت خصوصا خطب نهج البلاغه
دال است بر اینکه آنحضرت کمال اهتمام داشت در خلافت و خلافت
از و غصب نمودند و حضرت راضی نبود که دیگری خلیفه باشد
این معنی در نزد فریقین مسلم است و خلافت و امامت از امور دنیویه
حضرت بسبب زهد دست از آنها بردارد لعظم مراتب اخرویه است
چون اهل سنت این واضحه را می بینند و علاجی نمیتوانند نمود لهذا این
سخنان هرزه مقابل میگویند اما نصوص خفیه که محتاج بنوع استدلال

هستند از آن بیشترند که حصر آنها توان نمود ولیکن ما بعضی از آیات
و اخبار که وارد شده است اکتفا میکنم اما از آیات اول قوله تعالی
که میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون و جمیع عامه و خاصه متفق اند که این آیه
مبارکه در شان عالیشان امیر المؤمنین نازل شد در وقتی که در نماز خاتم
را تصدق نمود و معنی آیه این است و جز این نیست که ولی شما یعنی اولی
بتصرف در امور دین و دنیای شما خداست و پیغمبر و آنهایی که ایمان
آورده اند و نماز میکنند و تصدق میکنند و حال اینکه در رکوعند
که مدعای حضرت امیر باشد و مخفی نماند که اهل سنت اعتراف دارند که
این آیه در شان آنحضرت نازل شده است و اعتراف دارند که مراد الذین آمنو
تا آخر آیه حضرت امیر باشد لیکن میگویند ولی در لغت عرب بچند معنی
آمده است یکی بمعنی اولی بتصرف در امور دین و دنیا که مراد امام و خلیفه
باشد و بمعنی ناصر هم آمده است و بمعنی محب هم آمده است پس چه مانعی
دارد که مراد از ولی در آیه مبارکه ناصر یا محب باشد و جواب این در
کمال ظهور است زیرا که لفظ انما در لغت عرب از برای حصر است و هرگاه
انما افاده حصر بکند معنی آیه چنین خواهد بود که ولی شما منحصر در خدا
و رسول و حضرت امیر است و انحصار ولایت باین سه در وقتی صحیح خواهد

بود که ولی بمعنی ولی در دین و دنیا باشد زیرا که هرگاه ولی بمعنی [illegible]
یا محب باشد ولایت منحصر در خدا و رسول و حضرت امیر نخواهد بود [illegible]
هر یک از مؤمنان و ملائکه هم ولی باین معنی از برای سایر مؤمنان هستند
زیرا که هر مؤمنی محب و ناصر و سایر مؤمنان است و همچنین ملائکه
هم محب و ناصر مؤمنان هستند بلکه بسیار است که کفار هم دوستی مؤ
منان میدارند و یاری ایشان میکنند پس انحصار بخدا و رسول و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاده طاهرین نخواهد داشت [illegible]
قول خدا تعالی است که میفرماید کونوا مع الصادقین یعنی بوده باشید
گویان وجه استدلال باین آیه آنست که خدا تعالی مردم را درین آیه
موده است بمتابعت صادقین و شکی نیست که مراد از صادقین باید
باشد که صدق او یقین باشد و کلام او محتمل کذب نباشد و همچنین
کسی نیست مگر معصوم پس مراد بصادقین معصومین است و بالاتفاق
غیر از علی بعد از پیغمبر معصوم نیست پس مراد از صادقین او و اولاد طاهرین
اوست همچنانکه در تفسیر این آیه شریفه رسیده است [illegible] قول
تعالی میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر یعنی اطاعت کنید
خدا را و اطاعت کنید رسول را و ایشانی که صاحبان امرند بر شما [illegible]
نیست که مراد از اولی الامر باید که هم باشد که معصوم و افضل باشد زیرا

معصوم نباشد لازم خواهد آمد که خدا مردم را امر کند به قبیح زیرا که
غیر معصوم گاه هست خطا بکند و مردم را بقبیح بخواند و اگر افضل نباشد
لازم می آید که خدا افضل را باطاعت مفضول و عالم را باطاعت جاهل
امر کند و این هم قبیح است پس باید ولی الامر کسی باشد که معصوم و ا
فضل باشد و بعد از پیغمبر چنین کسی نیست مگر علی بلا شبهه و آیات
بر این مطلب بسیار است اما بقدری که ذکر کردیم کافی است اما اخبار
نبویه که نصوص خفیه اند در کتب فریقین حد و حصر ندارد چون
بنای رساله بر اختصار است ما چند چیز که مسلم فریقین است ذکر میکنیم
اول حدیث منزله است که در میان شیعه و سنی بحد شیاع و توا
تر رسیده است و آن حدیث آنست که پیغمبر فرموده است انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو ای علی نسبت بمن بمنزله هرون
نسبت بموسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست یعنی بسبب اینکه بعد از
من پیغمبری نمیباشد تو پیغمبر نیستی و اگرچه هرون پیغمبر هم بود و
وجه استدلال این حدیث آنست که هر منزله که هرون نسبت بموسی
داشت حضرت تمامرا از برای علی نسبت بخود اثبات نمود و شکی نیست که
هرون وزیر و خلیفه و برادر حضرت موسی بود و هر وقت موسی بکوه
طور سینا میرفت و از مردم غایب میشد هرون خلیفه او می بود و پیغمبر

بود پس باید جمیع این مراتب از برای حضرت امیر هم باشد بسوای نبوت
حضرت رسول خود استثناء فرموده اند و اهل سنت را نمیرسد که بگویند
احتمال دارد که منزلة در اینجا عام نباشد که شامل جمیع منازل باشد
خلافت هم که یکی از آنهاست داخل نباشد بلکه شاید مدعا بعض
منازل باشد که برادری باشد زیرا که موافق قواعد عربیه منزلت
اینجا عام است بدو وجه یکی اینکه اضافه است بموسی و اسم جنس مع
افاده عموم میکند دویم اینکه بعد ص نبوت از منزلت استثناء نموده
اسم تا عام نباشد استثناء از آن بتصور نیست و این با وجود اینکه از
ارباب عربیت است هر صاحب ذوقی هم می فهمد که هر گاه کسی به دیگری
گوید که تو نسبت بمن مثل زیدی نسبت بعمرو مگر در فلان صفت
مدعای متکلم آنست که جمیع کتب های که زید بعمرو داشته است بخاطر
ن متکلم ان صفتی را که استثناء کرده است و نقل اینحدیث بنحوی
با هل سنت نقل نشده است که احدی از ایشان نتوانند انکار
ود و تفصیل کتب اهل سنت که اینحدیث در آنها مذکور است بنحوی که بعض
علما ذکر کرده اند اینست صحیح بخاری صحیح مسلم صحیح مسند احمد حنبل
جمع بین الصحیحین مناقب ابن مغازلی شافعی کتاب عقد ابن عبد
تفسیر مجاهد صحیح ترمذی کتاب جمع بین الصحاح الستة خصایص نطنزی

کتاب

کتاب تحقیق ابو جعفر حربی صحیح ابی داود تاریخ العسکری فی الفضائل
بل و کتاب تنوخی و اکثر اینها اینحدیث را بطریق متعدده ذکر کرده اند
هم چنانکه تنوخی از بیست و شش طریق روایت کرده است و ابن مغازلی
از ده طریق روایت کرده است و هر یک از صحیح مسلم و بخاری از
بطریق متعدده نقل کرده اند پس معلوم شد که حدیث مذکور بطرق
اهل سنت متواتر است چه جای اینکه طرق شیعه هم بان ضم شد حدیث
حدیث غدیر خم است که بحد شیاع و تواتر رسیده است در بین شیعه
و سنی جمیعا بلکه اینحدیث هشتاد و شش هزار نفر شاهد است که در روز
غدیر خم در خدمت حضرت حاضر بودند و از علمای عامه ابن عقده اینحدیث
را بصد و پنج طریق روایت کرده و طبری بهفتاد و پنج طریق روایت
کرده است و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب از دوازده طریق
نقل کرده است و بعد از آن گفته است که اینحدیثی است صحیح از رسول خدا
و من در آن هیچ عیبی و علتی نمی بینم و این فضیلتی است که خدا علی را
بان ممتاز کرده است و اینحدیث در کتب اهل سنت مذکور است مثل
صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی و مسند احمد حنبل و
تفسیر ثعلبی و کتاب عقد ابن عبد ربه و کتاب مردویه و غیر اینها
از کتب اهل سنت و در بسیاری از این کتب بطرق متعدده روایت

شده است و بهر تقدیر حدیث این است که در وقتی که حضرت ختمی پناه
از حجة الوداع برگشت سه روز پی در پی جبرئیل نازل شد و از
جناب الهی پیغام نصب نمودند حضرت امیر را آورده پیغمبر تاخیر میافکند
و منتظر میبود که امر الهی در اینخصوص مؤکد شود و مژده محافظت از شر
دشمنان برسانند زیراکه حضرت میدانست که بسیاری از اصحاب
بعضی عداوت بعلی ابن ابیطالب دارند و هرگاه او را خلیفه کنند در صدد
عناد و لجاج بر خواهند آمد پس آنحضرت بمنزل غدیر خم رسید جبرئیل
آمد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین یعنی ای محمد برسان بمردم آنچه نازل شده بسوی تو
از پروردگار تو و اگر نرسانی و تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود
خدا ترا محافظت میکند از دشمنان بدرستی که خدا هدایت نمیکند
جماعت کفار را در وقتی که جبرئیل این آیه را آورد وقت ظهر بود
روزی بود در غایت گرمی بنحوی که بعضی مردم ردا را بر پاهای افکنده
بودند و بعضی ردا بر سر میافکندند از حرارت آفتاب پس در وقت
[illegible] حضرت امر کرد تا از جهاز پالانها آوردند و از جهاز های
شتران منبری برای حضرت رسول ساختند و حضرت بالای منبر

بر آمد و بعد از حمد الهی گفت یا معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم
یعنی ای گروه مسلمانان آیا در امور دین و دنیای شما اولی از شما نیستم
عرض کردند بلی یا رسول الله پس حضرت دست امیر را گرفت و
گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و
انصر من نصره واخذل من خذله یعنی هر کس که من مولای او هستم پس علی
مولای اوست خداوندا هر که علی را دوست دارد دوست دار او را و
دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و مخذول
کن هر که علی را مخذول کند پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از دین شما که اسلام
باشد پس عمر ابن الخطاب علیه اللعنه بحضرت امیر گفت بخ بخ لک یا ابن ابی
طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشا بحال تو ای
پسر ابو طالب بدرستی که گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و جهة
استدلال این خبر جهت آن است که مولا در اینجا بمعنی اولی بتصرف در امور دین
و دنیا است که عبارت از امام و خلیفه باشد و هر چند معانی دیگر هم در لغت
از برای او آمده است مانند ناصر و محب و آزاد کرده شده و هم سایه
در اینجا لابد باید بمعنی اولی بتصرف در امور دین و دنیا بچند جهت

قوله اینکه پیغمبر گفت که آیا من اولی باامور دین و دنیای شما از شما نیستم و بعد از آن
این کلام را بر وی تفریع فرمودند پس باید لفظ مولاهم که تفریع بر وی شده است بهمان
معنی باشد قوله اینکه هیچ عاقلی تصور میکند که در وقت حرارت کذا الخ یعنی
بیابان پیغمبر خدا مردم را جمع کند از برای اینکه بگوید علی دوست شما است
و یاری کننده شما است و حال آنکه هر یک از مسلمین دوست و یاری کننده
سایر مسلمانان و هیچ بیشعوری تجویز نمیکند که این هنگامه از برای
این معنی بر پا شود قوله بلکه از برای اکمال دین و اتمام نعمت الیوم اکملت لکم دینکم الخ
تتمه‌اش بر آن است الحمد یکی از معانی دیگر مناسب ندارد حدیث هشتم
در روایت ایشان صریح است در اینکه پیغمبر علی را خلیفه کرد و از آنچه ما ذکر کردیم
معلوم باشد که مولا را در حدیث مذکور نمیتوان بر معنی دیگر غیر از معنی
اولی بتصرف در امور دین و دنیا حمل نمود و از اینجا فساد قول بعضی از اهل سنت
معلوم میشود که چون این حدیث را نمیتوانند انکار نمود میگویند مولی چه
مانعی دارد که در اینجا بمعنی ناصر یا محب باشد و چه تعجب میکنم از جماعت اهل سنت
بند که عقل ایشان تجویز این معنی را میکند که بگویند پیغمبر در وقت ظهر
حرارت کذا هشتاد و شش هزار نفر را معطل کرد منبری از برای او نصب کردند
بر بالای آن رفت و گفت هر که من دوست او هستم علی هم دوست او هست و خلاصهم
والیه در خصوص این نازل کند [illegible] یعلمون اثمهم

فرای

ای وان بهیمون یقولون ما یشاؤن قاتلهم الله انی یؤفکون حدیث نهم
[illegible]تی است که اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند که حضرت پیغمبر فرمودند
کسی که ظلم کند علی را در محل نشستن من بعد از وفات پس گویا انکار نبوت
ما و انبیا کرده است و این بر هر کسی ظاهر است که مراد محل نشستن خلافت
[illegible] اما اثبات امامت آنحضرت بطریق صدور معجزات صادره و از آن حضرت
[illegible] و کرامات منقوله از آنجناب بیعدد است هم چنانکه در مصنفات فریقین
[illegible]طور و در السنه عوام مشهور است مثل رد خورشید سه مرتبه یک مرتبه
[illegible] حیات سید المرسلین و دو مرتبه بعد از وفات او و اهل سنت در اینکه حضرت
[illegible] خورشید نمود حرفی ندارند اما گاه هست که وقوع در سه مرتبه را قبول
نداشته باشند و این از برای ما ضرر ندارد زیرا که همین ثابت شد که
حضرت رد شمس نمود کافیست و اگرچه سه مرتبه نباشند در مثل مخاطبه
حضرت با اژدها در وقتی که در بالای منبر بود در کوفه و مثل محاربه آنحضرت
با جنیان و مثل کندن در خیبر و حال اینکه [illegible] نفر از برداشتن آن عاجز
بوده اند و جمیع این امور را اهل سنت معترفند و معجزات دیگر از آن حضرت
ذکر شده است که بعضی از اهل سنت قایلند و بعضی انکار میکنند و از برای
تمنای ما آنچه ذکر کردیم کافی است اما اخبار آنحضرت از مغیبات مثل خبر
دادن یا شهید شدن خود در ماه رمضان و مثل خبر دادن او بطلی که از آل

سنیان بدوستان او خبر [illegible] سید از قبیل میثم تمار و رشید هجری و
[ک]میل ابن زیاد و غیرهم و مثل خبر دادن او بکشته شدن ذی الثدیه که سر کرده
خوارج و غیر اینها از امور مغیبه که انحضرت خبر داده است و شیعه و سنی هر دو
هم اعتراف بان دارند و از امور مغیبات که انحضرت خبر داده است جمعی از
متعصبین اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند انست که روزی جمعی در خدمت
انحضرت عرض کردند که خالد بن عرفطه در وادی القری فوت شده حضرت
فرمودند دروغ است و او نخواهد مرد و لشکر ضلال را بر سر فرزند من
[ب]اشد و علم دار او حبیب ابن عمار خواهد بود در انوقت حبیب ابن عمار در پای
منبر انحضرت بود برخاست و عرض کرد که من از محبان شما ام حضرت فرمودند
زینهار علمدار باش اما میدانم یقین که علمدار خواهی بود و ازین در داخل
خواهی شد و اشاره بباب الفیل کرد پس در وقتی که ابن زیاد عمر سعد را بمقاتله
جناب سید الشهدا صلوات الله علیه فرستاد عمر سعد جمعی از لشکر را [illegible]
خالد بن عرفطه فرستاد و او را سر کرده ایشان کرد و حبیب بن عمار علمدار بود
اما اثبات امامت انحضرت از طریق عام قابلیت خلفاء جور بدین نحو است
که هر گاه از امور ایشان چند چیز صادر شده باشد که منافی رتبه امامت و خلافت
باشد و مع ذالک قابل بفضل نباشد یعنی امت در امر خلافت ایشان مختلف بوده
فرقه باشند بعضی علی را خلیفه دانند و بعضی خلفاء خود را لهذا با بد خلا[فت]

حق علی باشد زیرا که هرگاه قابلیت ایشان ثابت شود بغیر از علی کسی نیست
[ک]ه اهلیت مدعی امامت و باشد و اما اموری که از ایشان صادر شده است
منافی رتبه خلافت است الی غیر النهایه است و کتب فریقین است مملو از
مطاعن ایشان است و ما در اینجا قدری قلیلی متفق علیه میانه فریقین است
اکتفا میکنیم از انجمله ان ملاعین بی دین و ان اشقیا امت سید المرسلین اتش
در خانه رسول الله زدند و با علی و با فاطمه کردند انچه کردند و حال انکه
خود روایت کرده اند که پیغمبر خدا فرمود که هر که علی و فاطمه را اذیت رساند
مرا اذیت رسانیده و هر که مرا اذیت برساند خدا را اذیت رسانیده است
خود روایت کرده اند که هر که علی را اذیت برساند محشور خواهد بود با
یهود و نصاری خواهد شد و ان چنین جماعتی باز قابلیت خلافت حضرت
رسول را دارند و از انجمله ابابکر فاطمه را منع کرد از ارث پدر خود بسبب حدیثی
از پیش خود اختراع نموده بود که پیغمبر فرموده است که ما معاشر انبیا ارث برده
نمیشویم و انچه از ما باقی بماند تصدق نموده و حال انکه این مخالف است با ایات
بسیاری از ایات قرانی و اما عقل تجویز نمیکند که پیغمبر چنین حدیثی را بگوید و
هیچیک از اصحاب نشنوند و همین ابابکر بشنود حال انکه این مخالف است
[illegible] ابی بکر خود بود زیرا که در وقتی که علی و عباس در خصوص [illegible] و
[illegible] عمامه رسول مخاصمه نزد ابوبکر رفتند او حکم کرد که اینها بسبب ارث

لی میرسد واز انجمله ابو بکر وعمر فدک را منع از فاطمه کردند وحال اینکه
عمبر باو بخشیده بود وفاطمه حضرت امیر وحسنین وام ایمن را بشهادت
ردان مطرور شهادت ایشان رد کرد وگفت شهادت علی وحسنین
صلوات الله علیهم مسموع نیست باعتبار اینکه ایشان میخواهند جلب نفع کنند
م ایمن زنست وشهادت زن مقبول نیست وحال اینکه علی وحسنین معصوم
بودند وخدا از رجس پاک وتصدیق ایشان داشتند وام ایمن را پیغمبر خبر
داده بود که از بهشت است باوجود اینکه در شرع خاتم النبیین شهادت
شوهر وفرزند وزن مقبولست وبعد از انکه ابابکر مسلط خود بر خود
فدک را بفاطمه رد کرد وکاغذ نوشته باو داد عمر کاغذ را از ان حضرت
گرفت و دریده وبار فدک را از ان ملاعین متصرف شدند وشکی نیست
که این غایت ظلم بود بر فاطمه واز این جهة فاطمه وصیت نمود که ان ملاعین
وی نماز نکنند و عمر عبد العزیز این ظلم بر خود و باین جهة [illegible]
باولاد طاهر فاطمه رد نمود واز انجمله خلفا ثلاثه تخلف از جیش [illegible]
نمودند وحال انکه پیغمبر لعن کرد کسی را که از جیش اسامه تخلف کند وکسی
که پیغمبر او را لعن کند [illegible] واز انجمله ابو بکر در وقت مردن
شک کرد که ایا قابل خلافت بوده است یا نه وگفت کاش از [illegible] سوال
میکردم که خلافت حق کیست وبا اهل او منازعه نمیکردم واز انجمله

اما

بکر گفت از برای من شیطانیست که مرا فریب میدهد پس اگر صواب بکنم مرا
عانت کنید واگر خطا بکنم مرا از ان دور بکنید وکسی که شیطان بر او مسلط باشد
لایق ریاست عامه مسلمانان نباشد واز انجمله عمر گفت بیعت ابابکر
بی تامل و رویه بود خدا مسلمانان را از شر او نگاه دارد وکسی که عود
باین نحو بیعت او بکند پس اگر عمر در این کلام صادق بود ابابکر از جمله
صین خواهد بود واگر کاذب بود او را رتبه امامت نشاید واز انجمله
هر چند ایه از سوره برات باببی بکر داد که بمکه ببرد و بر اهل مکه بخواند پس
وحی نازل شد که باید ادا امر نکند هیچ کس مگر تو یا کسی از تو باشد پس
جبرئیل بوقت وحضرت رسول حضرت امیر را فرستاد [illegible] و ایات را
از ابی بکر گرفت وخود ایات را بمکه برد وشکی نیست که کسی قابلیت تبلیغ چند
ایه نداشته باشد قابلیت رتبه خلافت ندارد واز انجمله ابابکر مطلقا
عارف احکام شرعیه نبود حتی انکه میراث کلاله نمیدانست ومیراث جده
را علم نداشته وامر کرد بقطع دست چپ دزد وغیر اینها از امور که اهل
سنت خود روایت کرده اند وکسی که عارف بمسائل شرعیه نباشد مستحق
خلافت نبی نیست وهم چنین عمر هم اصلا باحکام شرع ربط نداشت حتی اینکه
بود که زن حامله ومجنون را رجم کنند ومنع کرد از زیادتی صداق وحکم
کرد که هر حدی که زیادتی صداق است وحال اینکه حد شارب الخمر هشتاد تازیانه

است وغیر اینها از احکام که بی درجی خطا میکرد و بسیاری حضرت امیر نهی
میکرد و قبول میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و میگفت جمیع مردم از احکام
[illegible] در پیش برده اند و از انجمله عمر منع کرد از متعتین
و [illegible] که در زمان حضرت رسول حلال بود و منع آنها را
[illegible] پیغمبر شک کرد و هم چنین میدانست که از برای
پیغمبر مردن نخواهد بود بعد از آنکه ابا بکر انک میت وانهم میتون را از برای
او خواند و گفت گویا هرگز این نشنیده ام و از انجمله عثمان اذیتهای بسیار
باصحاب کبار سید ابرار رسانید مثل اینکه ابوذر غفاری را زد و اخراج
[illegible] اینکه نفی او عارض شد و ابن مسعود را کشت و
مصحف او را سوزانید و از انجمله عثمان جمیع اموال بیت المال را باقارب و
عشایر خود میداد و بسایر مسلمانان چیزی نمیداد و از انها که بعضی نفر
حد بر ایشان واجب شده بود چشم پوشیده و اغماض [illegible] ایشان
جاری نمود یکی ولید ابن عتبه که شرب خمر نموده بود و دیگری [illegible]
که هرمزان را بناحق بکشتند و حال اینکه هرمزان اسلام اختیار نموده بود
و از انجمله نسق عثمان بجائی رسید که اصحاب او را مخذول کردند و او را کشتند حضرت
امیر فرمود قتل الله یعنی خدا او را کشت و احتمال دارد که نفرین باشد
یعنی خدا او را بکشد و در خصوص حضرت ابن عباس [illegible] ان

مرده شدن و کشته شدن او فرموده خواهند بود بعد از آنکه او را
کشتند تا سه روز جسد او افتاده بود و کسی او را دفن نمود و مخفی نماند که
جمعی از اهل سنت معترفند باینکه علی دخل در کشتن عثمان داشت و نیز هم
این چگونه با مذهب ایشان میسازد زیرا که در این صورت البته یکی از
ایشان باطل خواهد بود و حال اینکه اهل سنت هردو را خلیفه بحق میدانند
و این ممتنع است و حقیقت این دلیلی است علیحده بر فساد مذهب ایشان
پس بحمد الله بطرق خمسه امامت جناب علی ابن ابیطالب ثابت شد فصل
در اثبات امامت سایر ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بدانکه
فرقه ناجیه که ایشان شیعه اثنا عشریه میخوانند معتقدند باینکه بعد از
علی ابن ابیطالب خلیفه و امام حضرت امام حسن است و بعد از ان امام حسین
بعد از او علی ابن الحسین و بعد از ان محمد بن علی باقر و بعد از ان جعفر بن
محمد الصادق و بعد از ان موسی ابن جعفر و بعد از ان علی ابن موسی الرضا و
بعد از ان محمد ابن علی جواد و بعد از ان علی ابن محمد و بعد از ان حسن ابن علی
و بعد از ان محمد الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقاد
ایشان است که صاحب الزمان صلوات الله علیه در حیات است و از انظار
خلایق غایب است و هر وقت که خدا مصلحت داند امر بظهور او خواهد نمود
و دلیل بر امامت اول ایشان که امیر المؤمنین است معلوم شد و اما اثبات

یازده امام … نماند که اثبات امامت ایشان از هر جهتی …
چه از طریق … وین وارده در طرق فریقین و چه از طریق عصمت …
ایشان و چه از افضلیت و از طریق ظهور کرامات معجزات از ایشان اما …
نصوص از طریق شیعه بتواتر رسیده است که هر یک از ائمه نص …
دیگری نمود یعنی حضرت امیر تصریح بامامت امام حسن و امام حسین
حسن تصریح بامامت امام حسین نمود و همچنین تا حضرت صاحب الامر
الله علیه و این معنی در میان شیعه اثنا عشریه بتواتر ثابت است و …
از طرف شیعه احادیث بتواتر رسیده است که پیغمبر نص بر امامت ائمه …
نمود از انجمله حدیث متواتر است که حضرت رسول اشاره نمود بحضرت
حسین و گفت این فرزند من امام است و پسر امام است و برادر امام است …
امام است که نهم ایشان قایم ایشان خواهد بود و از انجمله حدیثی
است که جبرئیل آورد و اسماء ائمه اثنا عشر و القاب ایشان مکتوب …
حضرت رسول او را بفاطمه سپرد و این حدیث هم متواتر است …
منقول از رسول بر نص امامت اثنی عشر در طریق شیعه بسیار است …
هل سنت و بر این مطلب انقدر اخبار رسیده است که از تواتر تجاوز نمو…
از انجمله در کتاب مصابیح اهل سنت در باب مناقب قریش از جابر بن …
روایت کرده است که … بود … که اسلام همیشه عزیز خواهد بود تا

…وازده امام که همه ایشان از قریش باشند و همین حدیث مسلم هم در
صحیح خود روایت کرده است و از انجمله در صحیح بخاری مذکور است
که پیغمبر فرمودند که بعد از من دوازده امیر خواهند بود که همه از قریش باشند
و از انجمله در صحیح ابی داود مذکور است که پیغمبر فرمودند همیشه دین ظاهر
خواهد بود تا قیامت برپا شود و دوازده نفر بر شما امام شوند که همه از قریش
باشند و در کتاب منقبت الاشراف از سلمان فارسی روایت کرده است که
سلمان فارسی گفت روزی بخدمت پیغمبر رسیدم حضرت امام حسین بر ران
مبارک آنحضرت نشسته بود و حضرت رسول چشم های او را میبوسید و با او
میگفت توئی سید و سرور و پسر سید و توئی پسر سادات و توئی امام
پسر امام و توئی ائمه و توئی حجت و پسر حجت و پدر حجت خدا که از صلب تو
باشند و از انجمله حدیثی است از اهل سنت از مسروق روایت کرده اند که ا…
گفت ما جمعی در پیش عبدالله ابن مسعود نشسته بودیم که جوانی در انجا حاضر
بود گفت آیا پیغمبر شما از شما عهد گرفت که بعد از او چند خلیفه خواهد بود
عبدالله ابن مسعود با او گفت تو بسیار کم سنی و این مسئله ایست که تا حال
از من سؤال نکرده است بلی پیغمبر از ما عهد گرفت که بعد از او دوازده
نفر خواهند بود بعدد … بنی اسرائیل و از این قبیل اخبار در کتاب اهل
سنت بسیار است ولیکن انچه ما ذکر کردیم کافی است و اما طریق اثبات

امامت ایشان معصوم بودن ایشان بیانش آنکه ثابت شد بادلهٔ عقلیه
که در هر زمانی باید معصوم باشد و شکی نیست که در عصر هریک از ائمه ما
احدی غیر از ایشان که احتمال عصمت در حق او برود باتفاق همه طوایف پس باید
هریک از ایشان معصوم باشد تا زمان خالی که از حجت خدا که معصوم باشد
وایضا دشمنان ایشان ومعاندین ایشان بسیار وغایت تمام در اظهار
معایب ومثالب ایشان داشتند ومع ذالک نتوانستند بخطائی از ایشان
برخورند وغیر معصوم نمیتواند شد چنین باشد واما طریق افضلیت معلوم
است که هریک از ایشان در عصر خود افضل جمیع مردم آن عصر بودند واین
معنی متفق علیه کل فرق اسلام است وکسی که انکار ندارد تا [illegible]
باشد واما صدور معجزات از ایشان امریست ظاهر ومتواتر [illegible]
مطلب از تواتر گذشته است اهل سنت هم در کتب خود معجزات از ایشان بسیار
نقل کرده اند وچون ذکر معجزات هریک از ایشان صلوات [illegible]
تطویل میشد لهذا ما متعرض ذکر معجزات ایشان نشدیم واما [illegible]
حضرت صاحب الزمان صلوات الله الملک الرحمن واثبات بقاء او قبل از
بدلیل عقلی ثابت شد که هیچ زمانی خالی از حجت [illegible] نمیتواند شد پس باید
آنحضرت باشد تا زمانی از حجت خدا خالی نباشد وادلهٔ نقلیه متواتر است
شیعه و سنی [illegible] مذکور شد

وازانجمله

واز انجمله حدیثی است که متواتر میان شیعه وسنی است و هیچ یک از اهل
شیعه وسنی انکار او نکرده است وآن حدیث این است که پیغمبر فرموده اند که
هر کس بمیرد وامام خود را نشناسد مرده خواهد بود مثل مردن اهل جا
هلیت پس از این حدیث معلوم میشود که در هر زمانی امام باشد واهل
سنت چون نمی توانند انکار این حدیث را بکنند لهذا سخنان ورهی چند
در مقابل میگویند مثل اینکه میگویند امام زمان قرآنست و بعد از آنکه
که قول حضرت که فرموده است که نشناسد امام زمان خود را دلالت
میکند که امام متعدد است و هر زمانی امامی میدارد و قرآن یک جزء است
ولستان بعضی از منزلی السواست دیگر او را امام زمان گفتن معنی
ندارد و بعضی [illegible] که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و آیا هیچ
عاقلی تصور میکند که پیغمبر خدا بگوید که هر که بمیرد یا فاسقی یا کافری
مبتلا بانواع معاصی را نشناسد مردن او مثل مردن زمان جاهلیت است
حاشا وکلا که رسول خدا چنین کلامی بگوید **باب پنجم** در معاد بدان
ای برادر که انسان [illegible] است از دو چیز یکی همین بدن محسوس مشاهد
که از سطح عالم ماده است ودیگری نفس ناطقه که از او بروح گویند
واز عالم مجردات است وهریک از این دو را لذت والمی است که مخصوص
باوست وچون لذت عبارت است از ادراک چیزی که ملایم ومناسب

مدرك باشد والم ادراك هر چیز نیست که منافی و ناکوار ان مدرك باشد
لهذا لذات بدن که انرا لذات جسمانیه کویند و هر لذتی که قوای جسمانیه
باشد و مناسب انها باشد و مدرك انهم قوای جسمانیه باشد مثل لذت
اکل و شرب ماکولات و مشروبات لذیذه که مدرك ان قوت ذائقه است و
مثل لذت قوت جماع که مدرك ان قوت لامسه است و ازین قبیل ملامسه
با هر چیز نرمی مثل التذاذ از بوهای خوش که مدرك ان قوت شامه است
و مثل التذاذ نغمات و صداهای حسنه که مدرك ان قوت سامعه است
و التذاذ از صور جمیله که مدرك ان قوت باصره است و الام جسمانی هم
نقایض امور مذکوره است یعنی جوع و یا چیزهای که خلاف طبیعت
باشد مثل حرارت شدیده و برودت شدیده و رسیدن مسموما ...
بدن و بریدن اعضا و استشمام بوهای ناخوش و شنیدن صداها ...
بد و دیدن صورتهای قبیحه کریهه اما لذات نفس ناطقه که انرا ...
روحانیه کویند چون نفس دو قوت دارند یکی عملی و دیگری ...
لذات نیز بر دو قسم است یکی لذتی که متعلق بقوت علمی است مثل التذاذ
او از درك حقایق اشیاء بنحوی که مطابق واقع و نفس الامر است از شناختن
مبدء و صفات او و شناختن خود و معاد خود و شناختن سایر حقایق
بر ... و صوا ... لذتی که متعلق بقوت ... است مثل التذاذ

او از صفات حمیده و از اخلاق پسندیده از توکل و رضا و زهد و تقوی
و اخلاق و دانش بخدا و صبر بمصائب و بلا و سخا و شجاعت و مروت و
دیانت و یقین و ایمان و وقار و اطمینان و غیر اینها از خصال جمیله و
افعال مرضیه و الام انهم بر دو قسم است المی که متعلق بقوت علمی است
مثل تالم او از جهل بسیط و جهل مرکب که امور را بخلاف انچه هست اعتقاد
کرده باشد و المی که متعلق بقوت عملی است از قبیل تالم او از صفات خبیثه
و خصال رذیله مثل حسد و بخل و عداوت و بغض و فساد نیت و جبن
و کبر و عجب و تلبیس و ریا و غیر اینها از ملکات خبیثه و هرگاه این معلوم
شد و دانستی که انسان منقسم است به دو چیزها که یکی بدن است
و یکی روح و دانستی که لذات و الام هم از برای انسان بر دو قسم است
لذات جسمانیه و لذات روحانیه پس بدانکه معاد بر دو قسم است
یکی جسمانی که عبارت از مبعوث شدن بدن و رسیدن ان بلذات جسمانیه
که عبارت است از رسیدن روح بلذات روحانیه یا الام روحانیه و
قسم اول از معاد که معاد جسمانی باشد ثبوت او متفق علیه میان جمیع
مسلمین بلکه مجمع علیه میانه ارباب ملل و شرایع است بلی جمعی از
ملاحده و دهریه و تناسخیه انکار معاد جسمانی را کرده اند قسم دویم
که معاد روحانی باشد جمعی انکار او کرده اند و انچه مذهب محققین

ما

بر معاد جسمانی قایل است هم از شرع و هم از عقل اما از شرع آیات کثیره قرآنی
و احادیث متواتره نبوی و کثرت آیات و اخبار بحدیست که هر کس از عوام
هم شنیده است و احتیاج بذکر ندارد و ثبوت او از جانب شارع از ضروریات
دین مبین است و هر کس اقرار باو نداشته باشد کافر و واجب القتل است
لهذا هر که داخل در شریعت است و اقرار به نبوت محمد ابن عبد الله دارد مقر است
بمعاد جسمانی و اما دلیل عقل اولا اینکه ثابت شد که جناب الهی عادلست
و در ساحت کبریایی او ظلم راه نیست پس محال است که در میان نوع
عظیم الشان انسان ظلم و خلاف حساب بشود و عدل جناب الهی را
بگذارند و هیچ اعتنائی بان نکنند لیکن ما می بینیم که بعضی از ین بر دیگری
ظلم و تعدی میکنند و مظلوم در دنیا داد خود را از ظالم نمیگیرد و مقهور
تلافی خود را از قاهر نمیکند پس باید دار مکافاتی باشد که مؤاخذه این
ظلمها و تعدیات بشود و داد مظلومین از ظالمین گرفته بشود و اگر گرفته
نشود العیاذ بالله در عدل الهی ظلمی بهم خواهد رسید و این از [illegible]
لایق نیست و ثانیا اینکه ثابت شد که خلقت بنی نوع انسانی که چشم و چراغ
عالمیانست عبث نیست و مع ذالک ما در این عالم می بینیم که بعضی مطیع
اند و بعضی عاصی و بعضی محسن اند و بعضی مسیئ و بعضی دایم در عبادات
و طاعات و برخی [illegible] و مبرات

و گروهی در ظلم و معصیات و طایفه در رضا جوئی الهی و فرقه در طغیان و
گمراهی و طبقه در نیکی و خیرخواهی و زمره در بدخواهی و مناهی و مع ذالک می بینیم
که میمیرند و در این عالم جزای اعمال هر یک باو نمیرسد پس که عالمی دیگر
باشد که هر یک از این طبقات انسان جزای عاید میشود و هر آینه خلقت
این نوع عظیم الشان عبث و سفه خواهد بود و ثالثا اینکه شکی نیست که
جمع هر دو معاد با یکدیگر و ثبوت هر دو و لذات با آلام با هم جمع میان
دو سعادت با شقاوت در باب تکلیف اتم و در وعد و وعید ادخلست

تمام این رساله انیس الموحدین در یوم پنجشنبه
از دست کمترین خلق الله محمد تقی ابن محمد کاظم
هذا امید که اگر سهو یا خطا باشد باصلاح
در آورند سنه ١٢٣٥

حکما و محققین ارباب شریعت و فقها … آنست که هر دو
قسم معاد ثابت است و میشوند و بعد از مفارقت نفس از بدن از برای
او لذات یا آلام روحانی خواهد بود تا اینکه جناب الهی اموات را زنده
کند و ارواح ایشان با بدن ایشان عود فرماید و بعد از تعلق ارواح
با بدان از برای ایشان هم لذات جسمانیه و هم روحانیه هر دو خواهد بود
و شکی نیست که منافات میان جمع شدن لذات یا آلام جسمانیه با لذات
یا آلام روحانیه نیست همچنانکه در اینعالم هم از برای جمعی هر دو لذات
یا هر دو آلام میباشد مثل اینکه از اکل و شرب و جماع و سایر لذات جسمانیه
از مسموعات و مبصرات متلذذ می شوند و مع ذالک از علم و معرفت اشیا
بحقایق اشیا و انس ایشان بخدا و از سایر صفات حمیده متلذذ میشوند
و همچنین جمع با وجود اینکه مبتلا بآلام جسمانیه میباشند از جوع
امراض و اوجاع و غیر اینها بآلام روحانیه هم مبتلا میباشند مانند
بخل و حقد و حسد و غیر اینها و در اینجا شبهه وارد میاید که ما [illegible]
مردم کرفتار [illegible] که [illegible] آلام روحانیه مبتلا اند و مع ذلک
از آنها متاذی نمی شوند و از آن هیچ المی نمیکشند مثل جهل بسیط
[illegible] علم و بخل و بغض و حسد و کینه و اکثر مردم باینها مبتلا اند و مع ذالک
از آن هیچ المی نمیکشند … اما این شبهه آنست که ایشان الحال چون منغمر

در علایق جسمانیه و منهمک در اغراض بدنیه و ادراکات دنیویه بر ایشان
استیلا نمود و اشتغال … ایشان را فرو گرفته لهذا قوای ایشان
از صفای اصلی خود خارج شده و از ملایمات و منافیات خود غافل
گردیده و تجرد او بمادیت مبدل شده لهذا از امور مذکوره متاذی
نمیشود با وجود اینکه آنها آلام ذاتیه اند از برای ایشان متنبه نمیشوند
اما بعد از مفارقت ایشان از ابدان و قطع علاقه ایشان از اشتغال
… جسمانیه کمال تالم از برای ایشان حاصل خواهد شد بنحوی که
ما فوق نخواهد داشت و چگونه چنین نباشد و حال اینکه جمعی که در این
عالم فی الجمله صفائی از برای نفوس ایشان بهم رسیده باشد از جهل و
اخلاق ذمیمه نهایت تاذی و تالم دارند بنحویکه هر یک از اخلاق ذمیمه
در نفوس ایشان افعی عظیمی است که بر ایشان مسلط باشد و هر ساعت زهر خود را
بایشان میریزد پس معلوم است که هر کس بعد از خرابی بدن و قطع علاقه
… بالکلیه از این غاریت وطن حال او چه نحو خواهد بود و از آنچه ذکر
کردیم دلیلی بر ثبوت معاد روحانی ثابت شد زیرا که هرگاه علم و
صفات حمیده احداث ملکات فاضله در نفس کند و جهل و رذایل
صفات ذمیمه احداث ملکات موذیه میکنند در اینعالم پیش از خلق
ابدان و بعد او لذات و آلام از برای نفس خواهد بود و اما دلیل

بر معاد جسمانی قایل است هم از شرع و هم از عقل اما از شرع آیات کثیره قرآنی
و احادیث متواتره نبویه و کثرت آیات و اخبار بحدیست که هر کس از عوام
هم شنیده است و احتیاج بذکر ندارد و ثبوت او از جانب شارع از ضروریات
دین مبین است و هر کس اقرار باو نداشته باشد کافر و واجب القتل است
لهذا هر که داخل در شریعت است و اقرار بر نبوت محمد ابن عبد الله دارد معترف است
بمعاد جسمانی و اما دلیل عقل اولا اینکه ثابت شد که جناب الهی عادلست
و در ساحت کبریایی او ظلم راه نیست پس محال است که در میان نوع
عظیم الشان انسان ظلم و خلاف حساب بشود و عدل جناب الهی را
بگذارند و هیچ اعتنایی بان نکنند لیکن ما می بینیم که بعضی از این بر دیگری
ظلم و تعدی میکنند و مظلوم در دنیا داد خود را از ظالم نمیگیرد و مظالم
تلافی خود را از قاهر نمیکند پس باید دار مکافاتی باشد که مؤاخذه این
ظلمها و تعدیات بشود و داد مظلومین از ظالمین گرفته بشود و اگر گرفته
نشود العیاذ بالله در عدل الهی ظلمی بهم خواهد رسید و این نسبت بعلام
لائق نیست و ثانیا اینکه ثابت شد که خلقت بنی نوع انسانی که چشم چراغ
عالمیانست عبث نیست و مع ذلک ما در این عالم می بینیم که بعضی مطیع
اند و بعضی عاصی و بعضی محسن اند و بعضی مسیئ و بعضی دایم در عبادات
و طاعات و برخی همیشه در معاصی و سیئات [illegible] که در [illegible] و مراتب

گروهی در ظلم و معصیات و طایفه در رضا جویی الهی و فرقه در طغیان و
گمراهی و طبقه در نیکی و خیرخواهی و زمره در ملاهی و مناهی و مع ذلک می بینیم
که میمیرند و در این عالم جزای اعمال هر یک باو نمیرسد پس باید عالمی دیگر
باشد که هر یک از این طبقات انسان جزای عاید میشود و هر آینه خلقت
این نوع عظیم الشان عبث و سفه خواهد بود و ثالثا اینکه شکی نیست که
اجتماع هر دو معاد با یکدیگر و ثبوت هر دو لذات با آلام با هم جمع میان
دو سعادت با شقاوت در باب تکلیف اتم و در وعد و وعید ادخلست

تمام این رساله انیس الموحدین در یوم پنجشنبه
از دست کمترین خلق الله محمد تقی ابن محمد کاظم
همدانی امید که اگر سهو یا خطا باشد باصلاح
در آورند سنه ١٢٣٥